

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح قسمتی از اول کتاب شرح زیارة الجامعة الكبيرة

از مصنفات سید اجل اوحد امجد

مرحوم حاج سید کاظم بن سید قاسم رشتی اعلى الله مقامه

بسم الله و الحمد لله و الصلوة على محمد و آله الطاهرين .

روی محمد بن علی ابن الحسین ابن بابویه عن علی بن احمد بن موسى والحسين ابن ابراهيم بن احمد الكاتب عن محمد بن ابی عبدالله الكوفي عن محمد بن اسمعيل البرمکی عن موسى بن عبدالله النخعی قال قلت لعلی بن محمد بن علی بن موسى بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب علیهم السلام علمنی یا بن رسول الله قولاً اقولہ بلیغاً كاملاً اذا زرت واحداً منکم.

چونکہ شارح سلمه الله تعالى احوال رجال مذکور را تفصیلاً متوجه شده و كما هو حقه ذکر فرموده از اینکه بیان این مراتب بجهت عوام انتفاعی نداشت لهذا ترجمه آن را ترك نموده ترجمه خلاصه کلام در صحت سند این زیارة می نمائیم **بدانکه** بعد از ذکر احوال رجال فرمود:

پس بدانکه شیخ تقی شیخ محمد تقی مجلسی (ره) در شرح فقیه ذکر نموده خوابی را که دید در فضل این زیارة و گردانید آن رؤیا را از جمله مقررات و مرجحات و صورة آنچه ذکر نموده این است که گفت در آن شرح زیارة جامعه و جمیع ائمه علیهم السلام پیش مشهد هر يك از ایشان علیهم السلام زیارت میکند زائر در حالتی که قصد کننده باشد امام حاضر را بالاصالة و سایر ائمه را بالتبع و شخصی که توفیق حضور خدمت یکی از ایشان علیهم السلام را ادراک نکرده ملاحظه جمیع ائمه می کند هر گاه قصد کند در هر مرتبه یکی از ائمه را بترتیب و مابقی را بالتبع بهتر خواهد بود چنانکه من همچو می کردم و دیدم در رؤیاء حقه^۱ که تقریر کرد امام ابی الحسن علی بن موسی

۱- قول ملا محمد تقی (ره) در رؤیای حقه اشاره است باینکه شیاطین بصورت پیغمبر آخر الزمان (ص) و بصورت یکی از اوصیاء او صلی الله علیه و بصورت شیعیان ایشان که انبیاء مرسلین و غیر مرسلین و اوصیاء ایشان و شهیدان صالحین از مؤمنین باشند مصور نگردند بشرطی که بیانش را در این مقام مناسب نمیدانم پس هر کس که یکی از ائمه صلی الله علیه را یا یکی از شیعیان ایشان مثل پیغمبران سابق را در خواب ببیند حق است که ایشان را دیده است و شیطان نیست که بصورت ایشان ملبس شده است بدلائل قطعی و نقل خواب دیدن حضرت فاطمه علیها السلام را چون حقیقة ملاحظه کنی ابلیس مصور نشده اما آیا که آنچه را در

الرضا علیه السلام برای من و تحسین آن فرمود حضرت بر این زیارت در وقتی که توفیق داد مرا حق سبحانه تعالی بر زیارة امیر المؤمنین علیه السلام شروع کردم در حوالی روضه مبارکه آن حضرت در مجاهدات نفسانیه تا آنکه گشود حق تعالی ببرکت آن حضرت صلوات الله علیه بر من درهای مکاشفاتی را که محتمل آن نمیتواند شد عقلهای ناقص ضعیف دیدم در آن عالم رؤیا اگر خواهم میگویم در میانه خواب و بیداری از وقتی که من در رواق عمران بودم که آمدم بسر من رأی و دیدم مشهد آن را در نهایت بلندی و زینت و دیدم که بر دو قبر آن حضرات که علی بن محمد الهادی و حسن بن علی العسکری علیهما السلام باشند لباس سبزی افکنده اند از لباسهای بهشت بجهت اینکه من بآن خوبی و نزافت (نظافت ظ) لباس در دنیا ندیده بودم و دیدم مولای ما و مولای کل خلق صاحب الزمان علیه السلام که نشسته بود پشت مبارکش بقبر بود و رویش بطرف در پس چون دیدم آن حضرت را شروع کردم در زیارة باواز بلند مثل مداحین پس چون تمام کردم فرمود آن حضرت (ع) چه خوب زیارتی می باشد این زیارت گفتم مولای من جانم فدای تو باد این زیارت زیارت جد تو است و اشاره

عالم رؤیا از معصوم شنوند حجت است بر ایشان یا نه مسئله دیگر است و احتیاج بتفصیل دارد و السلام علی تابع الهدی . منه عفی عنه.

کردم بجانب قبر آن حضرت فرمود بلی داخل شو چون داخل شدم ایستادم بنزدیکی در پس فرمودند پیش بیا گفتم ای مولای من میترسم که بسبب بی ادبی کافر گردم حضرت فرمود که باکی نیست هر گاه باذن ما باشد پس اندکی پیش رفتم و بودم من ترسان و لرزان پس فرمود پیش بیا پیش بیا تا آنکه بنزدیک آن حضرت رسیدم فرمود که بنشین عرض کردم می ترسم مولای من فرمود که مترس پس چون نشستم مثل نشستن بنده پیش روی آقای خود فرمود آن حضرت که راحت بنشین و مربع بنشین که تعب بسیار کشیدی پیاده و پابرهنه آمدی خلاصه واقع شد از آن حضرت نسبت به بنده خود الطاف عظیمه و مکالمات لطیفه که ممکن نیست شمردن آنها و فراموش کردم بسیار از آن را پس بیدار شدم از آن خواب و میسر شد بجهت من در همان روز اسباب زیارت در وقتی که راه مسدود بود و بجهت من موانع بسیار عظیمی رو داده شده بود چون رفع موانع شد پیاده و پابرهنه رفتم تا سرمن رأی چنانکه حضرت صاحب علیه السلام فرموده بود و همان شب را بتمامه در روضه مقدسه بسر بردم و زیارت کردم مکرر آن حضرت را باین زیارت و ظاهر شد در راه و در روضه مبارکه کرامات عجیبه که ذکر آنها بتفصیل طول دارد خلاصه کلام آنکه شکی نیست برای من که این زیارت از ابی الحسن محمد الهادی علیه السلام است بتقریر حضرت صاحب علیه السلام و شکی ندارم که این زیارت

اکمل زیارات است بلکه بعد از این رؤیا اکثر اوقات زیارت میکنم
ائمه معصومین صلوات الله علیهم را باین زیارت و در عتبات عالیات
زیارت نکردم مگر بهمین زیارت و باین سبب است که بتأخیر انداختم
شرح اکثر زیارات را برای آنکه اول این زیارت را شرح کنم . **تمام**
شد آنچه که ذکر کرده بود ملا محمد تقی (ره) در شرح فقیه قبل از
شرح این زیارت و ظاهر کلامش این است که در نزد او این زیارت
بهمین رؤیا ثابت شده است که از امام است علیه السلام و وجه ثبوت
این زیارت آن است که ما اشاره بر آن کردیم سابق از اینکه از قبول
کردن کل فرقه محقه این زیارت را بحیثی که دو نفر در این اختلاف
نکرده اند و از اشتغال او بر الفاظ بلیغه و امور بدیعه و اسرار منیفه و
احوال شریفه فویقه که گواهی میدهد عقل سلیم بصحت ورود این
زیارت از آن امام عظیم فان علی کل حق حقیقه و علی کل صواب نورا .
فقال (ع) اذا صرت بالباب فقف و اشهد الشهادتین و انت علی غسل
فاذا دخلت و رأیت القبر فقف و کبر الله ثلاثین ثم امش قليلا و عليك
بالسکينة و الوقار و قارب بین خطاک ثم قف و کبر الله ثلاثین ثم ادن من
القبر و کبر الله اربعین تکبيرة ، **یعنی** چون رسیدی بر در روضه
مقدسه پس بایست و شهادتین بگو در حالتی که با غسل باشی پس
چون داخل روضه شوی و به بینی قبر شریف را پس بایست و بگو **الله**
اکبر الله اکبر سی مرتبه پس اندکی پیش برو و بر تو باد بسکینه و وقار

و نزدیک کن گامهای خود را پس بایست و بگو **الله اکبر الله اکبر** سی مرتبه پس نزدیک قبر برو و بگو **الله اکبر** چهل مرتبه ، و **تحقیق** حق مطلب را شارح سلمه الله تعالی بیان فرموده بلفظی که ترجمه اش این است یعنی چون برسی بدر روضه مقدسه علی ساکنها آلف التحیه پس باخبر باش و هشیار شو که این روضه حظیره قدس است و محل فرود آمدن افتده ملائکه و جن و انس و معرس ولی حساب آن چنانی است که بسوی او است مآب در هنگامی که حق قایم شود و باطل مضمحل گردد پس تو در قیام تو ظاهرا نشسته باش باطنا بصورت تشهد و اشک بریز از دیده های خود بتحقیق که خوانده شدی برای حساب و در اینجا گویا می شود بر تو کتاب چنانکه حق تعالی می فرماید **هذا کتابنا ينطق علیکم بالحق** یعنی این است کتاب ما که گویا می شود بر شما بحق و راستی و مراد بکتاب ائمه اند صلوات الله علیهم و هشیار باش که موقف تو در روضه مبارکه مثل موقف تو است در روز حساب پس بگو **اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له**.

مترجم گوید که مراد از حظیره قدس بهشت است چه حظیره در لغت باغی را گویند که بر آن حصار کشیده باشند و قدس میگویند برای آنکه مقدس و منزّه است از کل مکروه و سقم و الم و حزن و شدة و مرض و بلا چنانکه حق تعالی می فرماید **فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین** یعنی در او است آنچه که نفس خواهش میکند و چشم لذت

میبرد چنانکه وارد شده است از اهل عصمة علیهم السلام که مؤمن در بهشت در قصر خود می بیند نوری را که ساطع است چون نظر می کند صورت حوریه را می بیند که از نور او قصرش روشن گردیده پس می پرسد از او که کیستی تو که من بهتر از تو ندیدم پس میگوید آن حوریه که منم آنکه حق تعالی فرموده **و لدینا مزید** پس می آید بسوی آن مؤمن پس مجامعت می کند با آن زن چهارصد سال پس از هم جدا میشوند بدون اینکه بایشان ملالی رو داده باشد و در حدیث دیگر وارد شده که مؤمن در بهشت در قصر خود چون ببیند نوری را که روشنایی انداخته در قصر خود پس گمان میکند که آن نور خدای تعالی است که تجلی کرده بر آن بنده پس نظر میکند صورتی بنظرش در می آید چنانکه یکی از شما ستاره را به بیند پس مضطرب می شود و میگوید کیستی تو که من بهتر از تو ندیدم پس میگوید منم آنکه خدای تعالی فرموده **فلاتعلم نفس ما اخفی لهم من قرۃ اعین** پس قصد می کند مؤمن بسوی آن زن میگوید که برنخیز ای دوست خدا بدرستی که من بجهت توام پس فرود می آید بسوی آن مؤمن پس معانقه می کنند چهارصد سال در توانائی صد جوان پس جدا میشوند از هم بدون اینکه ملالی بایشان برسد و در روایت دیگر وارد شده که قصور اهل بهشت از يك یا قوت سرخ و زمرد سبز و در سفید و همه اینها دیده می شود باطن ایشان از ظاهر ایشان و ظاهر ایشان از باطن ایشان و اگر از

طلا و نقره باشند باز چنین است بجهة اینکه طلا و نقره بهشت شفاف می باشد و حاجب ماوراء نیست و چگونه خواهد بود در چنین مکانی شدت و الم و فقر و هرم در تفسیر قوله تعالی **اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا** وارد شده از اهل بیت عصمت علیهم السلام که ملائکه مقربین می آیند بسوی قصر مؤمن در بهشت به پارچه های از نور و طلب اذن میکنند بر آن باینکه پروردگار میخواند آن بنده را بجهة زیارت پس می زنند حلقه در قصر را و میگویند یا علی پس دربانان پرسند کیست بر در ملائکه گویند که مائیم فرستاده پروردگار جل و علا بسوی ولی الله و اذن میخواهم در زیارت پس میگویند بایستید تا اینکه ما اذن پرسیم پس میزنند حلقه در دیگر قصر را و میگویند یا علی پس بگویند دربانان دیگر که کیست بر در گویند دربانان اول که ملائکه مقربین بر در قصر ایستاده و اذن دخول بجهت زیارت مؤمن میخوانند پس میگویند که بگوئید بایشان که بایستند تا ما اذن بطلبیم و آن دربانان بر در دیگر می آیند و همچنین تا منتهی می شود بدر اخیر پس آن دربانان میگویند که ولی الله بازوجه خود حوریه خلوت کرده است پس می ایستند ملائکه تا آن زمانی را که خدا میداند تا اینکه فارغ می شود مؤمن پس اذن میدهد ملائکه را پس داخل میشوند بر او از

درهای غرفه و سلام میکنند بر آن مؤمن و میگویند که پروردگار تو میخواند ترا بجهت زیارة^۲ و این است تفسیر قوله تعالى و الملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار و امثال این مذکورات احادیث الی غیر النهایه وارد شده پس ثابت شد که بهشت مقدس و منزّه از جمیع مکاره و آلام می باشد پس حظیره قدس باین اعتبار میگویند بدانکه دوستی ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بهشت است و دشمنی ایشان دوزخ است یعنی مستوجب بهشت نمی شود مگر کسی که دوست ایشان علیهم السلام باشد و مستوجب دوزخ نمیگردد مگر کسی که دشمنی با اهل بیت داشت باشد و حدیث **انا قسم الجنة والنار و یا علی انت قسم الجنة و النار** اشاره بهمین معنی می باشد و دلیل بر این مدعا آنکه که هیچکس مستوجب رضوان و غفران حضرت سبحان نمیگردد مگر وقتی که معرفت ذات و اسماء و صفات و احکام و شرایع او را حاصل شد و این

۲- و مراد بزیارت پروردگار زیارت محمد (ص) و اهل بیت طاهرین او است علیهم السلام چه پروردگار بمعنی صاحب و ولی است و ایشانند صلی الله علیهم که ذمام اختیار کل خلایق در دست ایشان است یا اینکه مراد به پروردگار حق سبحانه تعالی است و معنی زیارت حق تعالی زیارت محمد و آلش صلی الله علیهم است چه هر کس که زیارت کند ایشانرا خدا را زیارت کرده و هر که اطاعت کند ایشان را خدایرا اطاعة کرده و **من اطاع الرسول فقد اطاع الله** . منه عفی عنه.

معرفت ممکن نیست بجهت احدی نه ملك مقرب و نه نبی مرسل و نه عبد صالح مگر بتعریف و دلالة ائمه معصومین علیهم السلام چنانکه سید الوصیین امیر المؤمنین علیه و علی اخیه و اولاده صلوة المصلین ابد الآبدین می فرماید **لا یعرف الله الا بسبیل معرفتنا** یعنی خدا جل و علا شناخته نمی شود مگر بآن طریقی که ما دلالة بر آن نموده ایم این یکی از معانی این حدیث است تفصیل مطلب انشاء الله بعد خواهد آمد پس هر کس که مبغض شد ایشان را اخذ نخواهد کرد و هر کس که بشناسد خدا را بغير تعریف ایشان مشرک خواهد بود و مشرک را آمرزش نباشد چه صریح قرآن ناطق است که **ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء** پس مستوجب نار خواهد بود و حدیث قدسی **انی لادخل الجنة من اطاع علیا (ع) و ان عصائی و ادخل النار من عصی علیا و ان اطاعنی** اشاره بهمین معنی است چه هر کس که معرفت را از آن منبع حکمت اخذ نمود و اطاعت آن حضرت نمود بعینه اطاعت خداوند کرده است و معاصی جزئیة معارضه با آن نمیتواند کرد خداوند خواهد آمرزید چنین کسی را و هر کس که اخذ نکرد معرفت از آن حضرت اطاعت او خدای را عین معصیت او است چه ما ثابت کردیم که اخذ احکام و شریعت بدون این چهارده نفر عین شرک بخدا است طاعت مشرک چه نفع می بخشد پس در نار خواهد بود و بر همین قیاس است حدیث **حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و بغضه**

سیئه لاتنفع معها حسنة و همچنین وارد شده که شخصی
 می گفت اللهم ادخلنا الجنة حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد
 الصادق علیه السلام فرمودند بآن شخص لاتقل هكذا انتم فی الجنة بل
 قل اللهم لاتخرجنا منها یعنی مگو که خدایا ما را داخل بهشت گردان
 بلکه شما در بهشتید بگو خدایا ما را از بهشت بیرون مکن و در حدیث
 دیگر از امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا در فضل زیارت آن
 حضرت مروی است که آن حضرت فرمود ان بخراسان لبقعة یأتی
 علیها زمان تصیر مختلف الملئكة فلا یزال فوج ینزل و فوج یصعد الی ان
 ینفخ الصور فقیل له یا بن رسول الله و اية بقعة قال هی ارض طوس و
 هی والله روضة من ریاض الجنة من زارنی فی تلك البقعة کان کمن
 زار رسول الله (ص) و کتب الله له ثواب الف حجة مبرورة و الف
 عمرة مقبولة و کنت انا و آبائی شفعاؤه يوم القيمة یعنی بدرستی که در
 خراسان بقعه ایست که می آید بر آن زمانی که مکان آمد و شد ملائکه
 گردد پس همیشه فوجی از ملائکه فرود می آیند در آن بقعه و فوجی
 بالا میروند تا اینکه صور دمیده شود پس حضار عرض کردند یا بن
 رسول الله کدام بقعه است آن فرمود آن بقعه زمین طوس است و آن
 زمین بخدا قسم باغی است از باغهای بهشت هر کس که زیارت کند
 مرا در آن بقعه مثل کسی است که رسول الله (ص) را زیارت کرده
 باشد و می نویسد خدای تعالی در نامه اعمال او ثواب هزار حج و هزار

عمره قبول شده و می باشم من با پدران خود شفیع آن زایر در روز قیامت و امثال این احادیث بسیار است و ادله عقلیه مشار باین هستند این است معنی حظیره قدس.

اما فقره ثانیه که محل فرود آمدن افتده ملائکه و جن و انس است پس بدانکه افتده جمع فؤاد است و بجهت فؤاد سبب استعمال اهل شرع علیهم السلام اسامی متعدده می باشد اول نور الله دوم مظهر الله سیم آیه معرفة الله چهارم معلوم پنجم سر ششم احدیه هفتم نور مشرق از صبح ازل هشتم صبح طالع نهم علم دهم نفس.

اما اول پس در حدیثی که مأثور است از خیر الوصیین امیر المؤمنین علی اخیه و علیه و اولاده صلوٰة المصلین و آن این است **اتقوا فِرَاسَةَ المؤمن فانه ينظر بنور الله** چون سؤال کردند از آن حضرت که مراد بنور الله چیست فرمود که فؤاد.

اما دوم پس در حدیثی که باز از آن حضرت مأثور است که **لا تحیط به الاوهام بل تجلی لها بها و بها امتنع منها** یعنی احاطه نمی کند بکنه ذات حق اوهام بلکه تجلی کرده برای آن اوهام بنفس خودشان نه بشئی دیگر و بآن اوهام محجوب شده است از اوهام چنانکه امام موسی کاظم علیه السلام می فرماید **لیس بینہ و بین خلقه حجاب غیر خلقه احتجب بغیر حجاب محجوب و استتر بغیر ستر مستور** یعنی نیست

میانه حق و خلق حجابی بغیر نفس نفس خلق محبوب شد از خلق
بدون حجاب علیحده و پنهان شد از ایشان بدون پوشش غیری ، تو
خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز ،

از فریب نقش نتوان خامه نقاش دید

ورنه در این سقف (زنگاری **ظ**) یکی در کار هست

زینهار که از این کلمات میل بیاطل مکنید که آنچه را که صوفیین
فهمیده اند غلط است و (فیما **ظ**) بعد انشاء الله تعالی بیان این مدعا
خواهد شد **تفطن** و ظهور الله بعبد برای عبد بفؤاد معلوم میگردد.

اما سیم پس برای اینکه صفة الله است و شیء را بصفة او می شناسند و
صفة آیه معرفت ذات است چون معرفة الله بفؤاد حاصل می شود پس
آیه معرفة الله خواهد بود.

اما چهارم پس در حدیثی که باز از آن حضرت علیه السلام مأثور است
که فرمودند در معنی حقيقة کشف سبحات جلال من غیر اشاره محو
الموهوم و صحو المعلوم چون کشف سبحات جلال و محو موهوم که
عبارت باشد از قطع نظر نمودن از هر که خیال و قلب توجه بآن
می نماید حاصل شد صحو معلوم خواهد حاصل شد که آن صفة الله
باشد و آن فؤاد است.

اما پنجم باز در همان حدیث شریف می‌فرماید **هتك الستر لغلبة السر** چون هتك شد استار و حجب میانه این کس و میانه حق تعالی ظاهر می‌شود حق برای او و این است مراد بغلبه سر و نیست مراد از هتك استار و حجب و ظهور حق اینکه هیچ باقی نمی‌ماند مگر حق چنانکه آن شخص گفته:

چه ممکن گرد امکان برفشاند

بجز واجب دیگر چیزی نماند

بلکه مراد این است که نور الله تجلی می‌کند بآن عبد و می‌شناسد بآن نور حق را و آن فؤاد است.

اما ششم پس باز در همان حدیث شریف می‌فرماید **جذب الاحدية لصفة التوحيد** بعد از آنکه جذب صفة توحيد که عبارت از سبحات جلال و موهوم است شد باقی نخواهد ماند مگر احدية که فؤاد عبارت از آن است و مراد از احدية حقيقة و ذات تو است با قطع نظر از اعتبارات و شئونات چه توئی که توانی زایل کرد نفس خود را و آنچه مرتبط باو است چنانکه شاعر میگوید: تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر خیز، و شاهد بر مدعا قول حق سبحانه و تعالی است در حدیث قدسی چون سؤال کرد پیغمبری از پیغمبران از کیفیت وصول بمقام قرب و انس بقول خود **يارب كيف الوصول اليك** یعنی بار الها چگونه

بدرجه وصل تو توان رسید و بچه حيله مشاهده مقام قرب توان نمود
فرمود حق جل و علا **القي نفسك و تعال الي** يعنى هوية خود را بينداز و
جبل انيت را منهدم ساز آن زمان بسوى من بيا نعم ما قال:

ای نه يله [دله ی .ظ] ده يله [دله .ظ] هر ده يله کن

صراف وجود باش خود را چله کن

يك صبح باخلاص بيا بر در دوست

گر کام تو بر نیامد آنگه گله کن

اما هفتم پس باز آن حضرت صلوات الله و سلامه على اخيه و عليه و
اولاده صلوات المصلين ابد الآبدین می فرماید که **نور اشرق من صبح**
الازل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره نور خبر مبتدا محذوف است
مقدر کلام این است که **الحقيقة نور** يعنى حقيقة معرفة الله نوری
است که مشرق و طالع است از صبح ازل و مراد از اشراق و طلوع
حدوث آن نور است نه آنچه توهم کرده اند جمعی^۳ که آن نور ذات

۳- جمعی از شراح این حدیث شریف و غیر ایشان مثل ملا عبدالرزاق کاشی و
عبدالکریم جیلانی بلکه قاطبه متصوفه قبحهم الله فی الدارين و لم ينصرهم فی
العالمین چنین توهم کردند که نوری که از صبح ازل در اشراق درمی آید ذات حق
جل و علا است مجرد از کل اعتبارات حقیه و خلقیه در مقام فنا فی الله چنانکه
گوید: چون من بحق واصل شوم بر خویشتن هو میزنم، حق مدعا را نفهمیده اند و
حقیقه امر را بر نخورده اند ندانسته اند که ارتباطی میانه حادث و قدیم نیست و فنا

مجرد از کل اعتبارات خلقیه و حقیقه است و مراد از صبح مشیت است که عبارت از فعل الله باشد و مراد از ازل ذات لم یزل حق سبحانه تعالی است و مراد از توحید در **هیاکل التوحید** صفت نور است و مراد از هیاکل صفت توحید است و مراد از آثار صفة هیاکل یعنی حقیقت نوری است که مشرق است از صبح مشیت و همین است وجود بدون قیود و حدود و سبحات مکشوفه که از این گاهی تعبیر بفؤاد میکنند و گاهی بوجود بدون قیود تعبیر مینمایند و گاهی نور الله میخوانند و اسامی مذکوره قبل و غیر مذکوره و توحید صفة نور است یعنی آن نور در مکانی نیست و مکانی خالی از این نه قبلی برایش صورت نه بندد و بعدی بجهت او متصور نه بلکه قبلش عین بعدش است و خفایش عین ظهورش است اولش نفس آخرش است ظاهرش حقیقت باطنش است و همه جهات جهات او است و خالی از او جهتی نی در زمانی نیست و صفی بر او واقع نمی شود و نیست چون او چیزی هر چه را که توهم کنی آن غیر او است بری است از امکانه و حدود و جهات و اوقات و اضداد و انداد و کلیة و جزئیة و عموم و خصوص و اجمال و تقید و

را معنی دیگر است چنانکه بر پاره از آن معانی اشاره شد در این اجزاء و قول حضرت (ع) **نور اشراق** اشاره بحدوث او است چه هر چه که نبود و بعد حاصل شد حادث است و السلام . منه عفی عنه.

سایر صفات خلقیه و این است معنی **لیس کمثله شیء** هر گاه آن صفت را که عبارت از نور باشد بصفات خلق بشناسیم لازم است که پروردگار را بصفات خلق بشناسیم چه از اسامی این نور یکی نفس است چنانکه می‌آید و حضرت امیرالمؤمنین افضل الاولین و آخرین نفس رسول الله سید المرسلین می‌فرماید **من عرف نفسه فقد عرف ربه** پس چون نفس را بصفات خلق شناختیم پس رب را بصفات خلق خواهیم شناخت **تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا** توهم مکن که صحیح نیست اتصاف ممکن بصفات واجب عقلا و نقلا که ما بجهة رفع توهم تو میگوئیم صحیح است عقلا و نقلا اما عقلا که گذشت و دیگر اینکه چون از کل انوار نفس تجرید کردی و از هر ملاحظه قطع نظر نمودی بلکه از ملاحظه قطع نظر نمودی بلکه از قطع نظر قطع نظر نمودی و ملاحظه ترك ملاحظه ننمودی لازم است که متصف سازی نفس را باین صفات چو باقی نمی‌ماند مگر وجودی که ملتبس نمی‌شود بچیزی و نیست مثلش چیزی بجهت اینکه این التباس و مماثله غیر تو است تجرید ترا لازم است^۴ و اما فعلا پس بجهت موجود

۴- مثالش شعاع است بالنسبة بشمس چه شعاع حارست یا بس چنانکه شمس چنین است و لیکن شعاع عین شمس و ذاتش نیست بلکه محدث است از او اما در جهة تعریف و تعرف میانه او و شمس مساواة است این معنی **لا فرق** بینها و بینک است

بودن امثال این فقرات در ادعیه و در احادیث و نظر کن کلام صاحب العصر و الزمان علیه و علی آباءه آلاف التحية و السلام و در دعای کل یوم شهر رجب می فرماید **فجعلتهم معادن لكلماتك و اركاناً لتوحيدك و آياتك و مقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان يعرفك بها من عرفك لا فرق بينك و بينها الا انهم عبادك و خلقك فتقها و رتقها بيدك بدوها منك عودها اليك** و این کلمات واضحه الدلالات صریح بر مطلب ما می باشند توهّم مکن که این مساوات من جمیع الوجوه است تا لازم بیاید که حادث قدیم باشد بلکه این مساواة در تعریف و تعرف و معرفة است چنانکه در مابعد انشاء الله تمثال بقائم خواهم زد و بیان مرام بنهجی خواهیم نمود که زنگ شبهه از آئینه خواطر طالبین حق زدوده گردد بخلاف کسانی که تشکیک را سرمایه زندگانی خود نموده باشند که ایشان ابد الابدین در این ورطه خواهند بود ،

در این ورطه کشتی فرو شد هزار

که نامد از آن تخته بر کنار

و حاصل آنکه این تجرید از کل بانوار صفت نور است و همین تجرید عبارت از توحید است که سابق گفتیم صفت نور است و باید

یعنی در جهة تعریف چه هر گاه شعاع را بشناسیم که حارست یابس شمس را خواهیم شناخت باین صفت . منه عفی عنه .

که بجهت آن نور صفتی باشد که افاده تجرید کند و الا چه معنی خواهد داشت تجرید چه تجرید بعد از اندکاء جبل انیة (ظ) و انهدام اساس هویت است و آن صفت مفیده تجرید را هیکل توحید گویند و از برای آن نور آثاری هست که صادر می شود از هیکل توحید و همین مراد از قول آن حضرت علیه السلام است که **تلوح علی هیاکل التوحید آثاره** و مراد بتلویح آثار بر هیاکل ظهور آثار است بر آن در حالتی که مشابه است مر آن هیاکل را چه طریقه استاد سلمه الله تعالی این است که اثر مشابه صفت مؤثر است بدلیل حکمت و دلیل مجادله اما دلیل حکمت پس میگوئیم که حق تعالی در کلام مجید خود می فرماید **سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق** چون نظر میکنم در آفاق و آثار هیچ اثری را مشاهده نمیکنیم مگر اینکه شباهت دارد با فعل مؤثر که صفت او است و هیچ دلالت بر نفس مؤثر ندارد مثلاً حسن خط یا سوء خط دلالت بر استقامت حرکت دست کاتب و اعوجاج آن می کند و هیچ دلالتی بکاتب ندارد باحدی از دلالات ثلث بلی اینقدر دلالت دارد که این اثری است از کاتب و آن مؤثر است و لیکن دلالت ندارد مشابعت آن با کاتب را و اما دلیل مجادله بالتی هی احسن این است که اثری که از فعل صادر می شود خالی از این نیست یا اینکه از برای آن اثر هیئتی هست یا نیست شق دوم باطل است بحکم ضرورت و شق اول خالی از این نیست یا آنکه

مشابهت با فعل دارد یا ندارد بلکه مشابهت بغیر دارد شق ثانی جایز نیست و الا صحیح نخواهد بود اسناد آن اثر را بفعل چه مباین شیء چگونه مسند بشیء میتواند شد پس اول محقق خواهد شد که آن هیئت باید شباهت بفعل داشته باشد اگر حجاب غفلت از پیش روی ما بردارند هرآئینه مشاهده خواهیم کرد که کل افعال شخص شباهت بفعل او دارد پس ظاهر شد باین بیان برای تو که آثار آن نور ظاهر میشوند بر صورت فعل او که هیاکل توحید باشد پس مراد حضرت علیه السلام آن بود و الله اعلم که میخواست بیان کند بجهت کمال که هر چه منسوب است بسوی تو از صفات ذات چون توحید و از صفات فعل مثل هیاکل توحید و از آثار فعل مثل آثار غیر ذات و حقیقت تو که فؤاد عبارت از آن است می باشد تا بداند فنای این اشیاء را در بقای ذات این است تحقیق مرام در این مقام.

اما هشتم باز در همان حدیث شریف فرموده **اطفاً السراج و قد طلع الصبح** بدانکه مراد از سراج نور علمی و عقلی و نور بصری و سمعی و شمی و ذوقی و لمسی است یعنی ای کمال هر گاه نظر بکنی بخیال و علم تو که ادراک نمی کند مگر صور مجرده را و نظر بکنی بعقل تو که ادراک نمیکند مگر معانی مجرده را و نه بچشم تو که ادراک نمیکند مگر الوان را و نه بگوش تو که ادراک نمی کند مگر اصوات را و نه بشم تو که ادراک نمی کند مگر روایح را و نه بلامسه تو که ادراک

نمی‌کند مگر اجسام را و نه بذوق تو که ادراک نمی‌کند مگر طعوم را و چراغی در ظلمات جسم بغیر از این قوای ظاهره و باطنه برای تو نیست چون استعمال نمای ایشان را در آنچه مخلوقند برای آن پس اطفاء نمودی آن را و نمیتوانی اطفاء نمود مگر وقتی که مستغنی شوی از ایشان بنوری که اقوی است از ایشان مثل طلوع صبح مثلاً چه صبح چون طالع شد احتیاجی بچراغ نیست چه طلوع صبح روشن می‌کند جمیع ظلمات را بخلاف سراج پس چون ظاهر شد آن نور عظیم بسبب طلوع صبح ازل باطل می‌شود فائده چراغهای مذکوره چه او را بعد از این انتفاعی نخواهد بود در انکشاف آنچه استعمال ایشان بجهت کشف آن بود بعله اینکه نور قوی چون ظاهر شد باطل می‌شود فائده انوار ضعیفه لهذا فرمود حضرت **اطفأ السراج و قد طلع الصبح** ، خورشید را نجسته کسی با چراغها ، و مراد از صبح طالع فؤاد است چه این فقرات را با یکدیگر فرقی نیست و لیکن در ثانی زیادتیی بیان است بالنسبه بسوی اولی و مطلوب یکی است چه از کلام **کمیل زدنی** **بیانا** معلوم می‌شود.

اما نهم پس در بیتی که از آن حضرت صلوات الله علیه مشهور است که فرمود:

اری العلم فی ذل و جوع و محنة

و بعد عن الآباء و الاهل و الوطن

بعد از اینکه ذل نفس و جوع بجهت رضای حق تعالی و محنة در عبادت حق طلبا لمرضاته و قطع نظر از کل عالم و از کل ما یأنس به الانسان و از کل اجسام و اجساد و ما فیها من العقول و النفوس و القوی الظاهرة و الباطنة بجهة شخص حاصل شد ظاهر خواهد شد برای او آیه الله و صفة الله و نور الله و فؤاد که حق تعالی را خواهد شناخت حق شناختن و این را حضرت در این بیت علم نامیده است که فرموده می بینم من علم را در مذلة و گرسنگی و عبادت حق تعالی و قطع نظر نمودن از آنچه غیر خدا است و شرح این بیت کما هو حقہ بتفصیل طویل در رساله منفردة مسماة بزاد السالکین بیان نموده ام هر که خواهد رجوع بآن کند تا معلوم گردد باو حق مدعا.

اما دهم پس در حدیث که باز از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مأثور است که فرموده **من عرف نفسه فقد عرف ربه** و طریق معرفت نفس و تلازم بین معرفتین قبل ذکر شد تکرار مستکره است و تخصیص دادن شارح مد ظله فؤاد برای ملائکه و جن و انس بجهت شرافت ایشان بر مخلوقات و از جهت اینکه چون مدعا و قوف بر در روضه مبارکه است و از برای سایر خلق این نوع و قوف نیست لهذا تخصیص داده ایشان را بذکر و الا بجهة هر خلقی حتی جماد و نبات فؤاد هست یعنی صفتی هست که بآن خدای را می شناسند و پرستش

می نمایند و مراد بفروء آمدن افئده تذلل و انكسار و حقارت ایشان است چه كل خلق بجهة ائمه سلام الله عليهم مخلوقند و ایشان علل اربع وجود مخلوقند چنانكه پیشوای ارباب هدی علی مرتضی علیه السلام ما دامت الارض و السماء می فرماید **نحن صنایع ربنا و الخلق بعد صنایع لنا** یعنی ما صنایع خدائیم و خلق صنایع مایند و تفصیل این مطلب بعد خواهد آمد این است بیان معنی کلام شارح محل فروء آمدن افئده ملائکه و جن و انس بر سیل اختصار و اقتصار^۵ **اما فقره ثالثه** که آن معرس ولی حساب است پس معنی این فقره این است که چون داخل روضه مبارکه شوی باخبر باش که این مرقد ولی حساب است که بسوی او است مرجع و مآب خلق در وقتی که حق قایم شود و باطل مضمحل گردد که عبارت از روز قیامت باشد بدانکه بجهت ایشان صلوات الله عليهم چهار مقام است اول مقام سر مقنع بسر است که در این مقام محل مشیة الله اند مثل کسر و انكسار که در این مرتبه تضایف میان ایشان و مشیت است که تعقل احدهما موقوف به تعقل آن دیگر می باشد مثل ارض که محل از برای شعاع شمس است که اگر ارض

۵- معلوم باشد که مهما ممکن در اختصار کوشیدم اگر کسی در صدد اطناب این مراتب و مطالب برآید پایان نمیرسد و مجلداتش حمل شتری می شود و السلام علیکم . منه (اعلی الله مقامه)

نبودی بجهت شمس ظهوری نبودی و مقام ثانی مقام معانی است که
 در این مقام عین الله الناطرة و جنب الله و يد الله و رحمة الله و قدرة
 الله می باشند و مقام ثالث مقام ابواب و سفارة و وساطة میانه حق و خلق
 در افاضه فیض از جانب حق بخلق و قبول خلق آن فیوضات را پس
 ایشان باب الله اند بسوی خلق در افاضه وجود و سایر فیوضات رحمانیه
 و باب الخلقند بسوی خدا در قبول فیض و مقام رابع مقام امامت است
 که در این مقام خیر خلق خدایند و حجة الله اند بر خلق و هادیند خلق را
 از ظلمات جهالت بوادی هدایت و تفصیل مطلب کما هو حق انشاء الله
 تعالی در شرح و موضع الرسالة بیان خواهد شد . پس معلوم شد برای
 تو از این بیان که ائمه معصومین علیهم السلام ولی حساب و مرجع و
 مآب خلق می باشند در مرتبه معانی چنانکه ابوجعفر محمد الباقر علیه
 السلام می فرماید در حدیث طویلی الی ان قال نحن جنبه و یده و لسانه
 و حکمه و علمه و حقه اذا شئنا شاء الله و یرید الله ما نرید الی ان قال و
 لو شئنا خرقتنا الارض و صعدنا السماء و ان الینا ایاب هذا الخلق ثم ان
 علینا حسابهم ، اما فقره رابعه پس تو در قیام خود ظاهرا نشسته باش
 باطنا بصورت تشهد بیان آن بر وجه اجمال و اختصار این است که چون
 بدر روضه مقدسه برسی هشیار و باخبر باش که موقف تو در آن مکان
 عالی مثل موقف تو است در یوم حشر بجهت حساب و صورت آن
 موقف صورت تشهد است بعله اینکه حق عزوجل هیچ چیز خلق

نکرده مگر آنکه مثالی محسوس برایش خلق نمود و عقول ناقصه و ادراك ضعيفه بنی نوع انسان از آن پی بمعارف ربانی برند و در مقام انکار آن بر نیابند چنانکه در کلام معجز نظام می فرماید **و يضرب الله الامثال للناس لعلهم يتفكرون** و مثال موقف حساب را در نماز بخلق نموده است زیرا که بنده در نماز چون رکوع کند بخواطر می آورد که من اول از خاک بودم پس تذلل و حقارت او در نزد مولای جلیل زیاده گردد پس سر بالا بر میدارد بخواطر می آورد که خداوند عالم مرا از خاک آفریده و خلعت حیات در من پوشانید و مرا تفضیل و تشریف داد بر موات و اعدام چون بسجده رود بخواطر می آورد که پس از این زندگانی موتی هست که خواهم مرد و باز عود بسوی خاک خواهم کرد چون سر از سجده بردارد بخواطر می آورد که بعد از موت حیاتی هست که خداوند عالم ما را زنده خواهد کرد و بقدر اعمال و افعال هر يك ما را جزا خواهد داد و از ما سؤال خواهد کرد که کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو در جواب خواهم گفت **اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له** الی آخر التشهد پس صورت تشهد صورت موقف حساب است در قیامت پس چون ثابت شد که امام علیه السلام ولی حساب است پس در حضور مبارکش باید در کمال تذلل و تواضع بود مثل موقف حساب روز قیامت بفهم ای عزیز که مسلك دقيق است و فهم ضعيف تا از صراط مستقیم دور نگردی.

چون شارح مد ظله و طال بقائه وجه وقوف بدر حرم محترم را بیان فرمود اکنون بیان می فرماید که سبب شهادتین چیست بلفظی که ترجمه اش این است : که این است و جز این نیست می باشد این موضع موضع شهادتین بعلت اینکه هر که بشناسد که کجا است این مکانی که ایستاده است زائر می بیند حال خود را چون حال ملئکه در عالم انوار چون دیدند آن نور محمد (ص) و آل او را صلوات الله علیهم در غایت تالاً و لمعان گمان کردند که نور پروردگار است پس تسبیح کردند انوار خدایرا بلفظ سبحان الله تا بدانند ملئکه که این انوار بندگان خدایند پس تسبیح کردند ملائکه و گفتند سبحان الله و توای زایر اگر در محبت ایشان صلوات الله علیهم ثابت قدمی و شناختی ایشان را بنورانیة می بینی خود را که ایستاده آن مکانی را که ملائکه ایستاده اند و نظر میکنی بآنچه ملئکه نظر بر آن میکردند و توهم میکنی آنچه را که ملئکه توهم میکردند و میشنوی از کسی که بدر روضه اش ایستاده گواهی میدهد باینکه نیست معبودی سزاوار پرستش موجود مگر خدای یگانه بی مانند و گواهی میدهد که ما بندگان اکرام کرده شده ایم که پیشی نمیگیریم خداوند را بگفتار و بفرمان او عمل کنندگانیم میداند آنچه را که پیش روی ما است و آنچه پشت سر ما است و شفاعت نمی کنیم مگر کسی را که خداوند از او خشنود باشد و از خشیت حق سبحانه تعالی ترسان و هراسانیم پس چون

شنیدی بگوش دل خود این کلمات را از آن امام علیه السلام میگوئی **اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له** و باین شهادت که امام علیه السلام داد میشناسی که سید و فخر ایشان و واسطه میانه ایشان و میانه پروردگار ایشان محمد بن عبدالله بنده خدا است و فرستاده او است بکل خلق پس میگوئی **اشهد ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله** و این دو شهادت شرح این است که حق تعالی بپا داشت حق را و میراند باطل را.

مترجم گوید که مراد از قول شارح استاد سلمه الله تعالی اگر معرفة نورانیة معرفة باطنیة است باینکه بدانی که ایشان علیهم السلام محال مشیة الله اند و ایشان معانی الله اند و ایشان باب الله اند و ایشان مفاتیح خزائن غیبند و ایشان خزائنند و ایشان غیبند هر که شناخت ایشان را خدای را شناخت هر که جاهل شد ایشان را خدای را جاهل شد و هر که انکار نمود ایشان را خدا را انکار نمود و بایشان رزق میدهد و خلق می کند و باران نازل می کند و باز میدارد آسمان را که بیفتد بزمین و میمیراند و زنده می کند و حشر می کند و حساب می کند و ایشان ولی الله اند از عز نه ذل اذ لیس له ولی من الذل و ایشانند که هر گاه آنچه درخت که در روی زمین است قلم گردند و هفت دریا مداد شوند تمام نمی شود ذکر فضل ایشان و مرتبه ایشان و ایشانند که ملکی گام برنمیدارد مگر باذن ایشان و ایشانند که ارسال کردند رسل را و

هدایت نمودند سبل را و ایشانند که خدا بلسان ایشان تکلم مینمود با
 انبیاء و ایشانند که ارض هرگز از وجود ایشان خالی نبود و ایشانند که
 با کل انبیاء بودند مخفی و با محمد (ص) پیغمبر آخر الزمان بودند
 آشکارا و ایشانند که شمس و قمر و نجوم ببرکت اسم ایشان روشنند و
 امثال اینها از فضایل و مراتب که برای ایشان است صلی الله علیهم
 اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم و مبغضهم الی یوم الدین الحاصل آنکه
 هر کس که عارف شد بحق ایشان بمعرفة باطنیه و بشناسد مراتبی را
 که مرتب گردانیده حق تعالی بجهت ایشان چون داخل روضه مقدسه
 مبارکه یکی از ایشان صلوات الله علیهم می شود ظاهر می شود برای او
 نور عظمت و کبریا می بیند حال خود را مثل حال ملائکه در عالم انوار
 که چون دیدند انوار ایشان را صلی الله علیهم گمان کردند که نور حق
 تعالی است پس تسبیح کردند آن انوار تا بدانند ملائکه که ایشان
 عبادند و خدا از صفات ایشان منزله و مبرا می باشد **تعالی عما یقولون**
علوا کبیرا گمان مکن ای متوهم که بجهت من این مظنه نیست چه من
 قطع دارم باینکه ایشان عبادند و مخلوقند که حق تعالی گرامی داشته
 است ایشان را و تفضیل داده بر جمیع خلق و میدانم که این عظمت عظمت
 امام است و این گمان نمیکنم پس دلیل جاری نخواهد شد بعلت اینکه
 میگوئیم که آنچه را که تو ادعا داری که من از عظمت الله شناختم
 مقدار رأس شعیری از عظمت امام نیست:

وصف ترا چنانکه توئی چون کنم خیال

کز هر چه در خیال من آید زیاده‌ای

و خلق را چه حد و قابلیت که معرفت بهمرسانند عظمت امام را فضلا
عن معرفة الله نشناخت خدای را مگر امام و نشناخته امام را مگر خدا
چنانکه جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرمود **یا علی ما یعرفک**
الا الله و انا و ما یعرفنی الا الله و انت و ما یعرف الله الا انا و انت یعنی
که یا علی نشناخت ترا احدی بجز خدا و من و نشناخت مرا احدی بجز
خدا و تو و خدا را نشناخت احدی بجز من و تو پس چگونه توانی تو
ادعای معرفت امام کرد و حال آنکه حصر نمود رسول الله صلی الله
علیه و آله که بجز ما کسی ما را نمیشناسد پس چون داخل روضه
میشوی مشاهده میکنی آن عظمت و کبریا که در نظر تو مافوقش
متصور نیست گمان بکنی بلکه قطع داری که این کبریا خلق را
نمی‌باشد پس در آن وقت تکبیر میگوید امام و تسبیح و تهلیل می‌کند تا
بدانی که این کبریا از حق جل و علا نیست بلکه از عبدی است از
عباد او و از خلقی است از مخلوقات او که خلق کرده او را بقدرت خود
و تربیت کرده او را بنعمت خود عظمة الله فوق این است و کبریا الله
نه چنین است و ما للتراب و رب الارباب بلکه نسبت این عظمت با
عظمة الله مثل نسبت قطره است بدریا و ذره است بخورشید و از این
جا است که سید الوصیین امیر المؤمنین علی اخیه و علیه و زوجته و

اولاده صلوات المصلین ابد الآبدین می فرماید که **الغلاة صغروا عظمة الله** یعنی غلاة کوچک شمرند عظمت حق تعالی را چه ایشان لعنهم الله دیدند که این عظمت را فوقی نیست و برتر از این تصور نمیتوان کرد حکم کردند که باید ایشان خدا باشند نفهمیدند که عظمة الله مدرک نمی شود و خلق که حادث است چگونه میتواند ادراک کند قدیم را بدانکه مراد بتکبیر امام این نیست که تکبیر کند یا تهلیل نماید باینکه بشنوی تو بگوش تو بلکه مراد این است که می اندازد در دل تو از کمال رأفة و عطوفة که ایشان را صلوات الله علیهم با شیعیان هست که ای زائر این کبریا که مشاهده میکنی از حق تعالی نیست و آن عظمت را شما ادراک نمیتوانید کرد چه حادث نمیتواند که ادراک کند عظمت قدیم را بلکه این عظمت از ما است و ما حادثیم چنانکه شما حادثید و این عظمت مدرک عظمت حادث است نه عظمت قدیم والله که شخص چون داخل شود بر امام علیه السلام هر گاه امام محافظت او نکند و در قلبش قذف ننماید آنچه مذکور شد و بحال خود او را واگذارد یا اینکه امام را خدا میداند یا اینکه ادنی ناس می شمرد چنانکه سببش بر اولی الافئده مخفی نیست و مراد از قول شارح سلمه الله و باین شهادت بخدا می شناسی که سید ایشان این است که چون گواهی داد بر اینکه نیست معبودی سزاوار پرستش بغیر از خداوند حی و قیوم باید که این خدای سزاوار پرستش مستجمع جمیع صفات کمالیة

چون صفات قدس مثل سبحان و قدوس و عزیز و صفات اضافه مثل سمیع و بصیر و علیم و قدیر و امثال اینها و صفات خلق که خالق و رازق و معطی و غیر ذلک باشد و منزّه و معرا از کل عیوب و نقصان و از تشابه بخلق باشد پس جسم نخواهد بود جوهر نخواهد بود عرض نخواهد بود بجهت او اولی نخواهد بود و آخری نخواهد بود بلکه اولیتش نفس آخریتش است و قبلیتش عین بعدیتش است معلومیتش عین مجهولیتش است مدرک نمی شود بحواس و مقاس نیست بناس و ظلم و قبح او را روا نیست و خلاق را در ضلالت و گمراهی وا گذاشتن بجهت او جایز نی و از او اخذ کردن بدون واسطه ممتنع پس می باید که کسی را خلق کند که بجهت او جهتین باشد جهت تجردی و جهت تعلقی که بجهت تجرد از مبدء اخذ کند و بجهت تعلق بمکلفین برساند و آن واسطه محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله الطاهرین می باشد که کل خلق از ملک مقرب و نبی مرسل و جن و انس و جماد و نبات و طیور و وحوش و بهائم بواسطه او صلی الله علیه اخذ شرایع و احکام می نمودند چنانکه بعد کیفیت این خواهد مذکور شد و بدون واسطه خداوند در قلب آن حضرت قذف می نمود هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر اینکه احکام را بواسطه آن حضرت اخذ نمود.

اگر کسی بگوید که این سخن چگونه صحیح است و حال آنکه رسول الله بواسطه جبرئیل احکام را میرسانید بخلق چنانکه هر گاه جبرئیل

نازل نمیشد حضرت حکمی نمیفرمود و قصه آن طوایف که آمدند از حضرت سؤال روح و قصه اصحاب کهف و قصه موسی و خضر و سد ذوالقرنین کردند حضرت ایشان را وعده صباح میکرد و جبرئیل نازل نمیشد تا چهل روز طول کشید مردم بشك افتادند تا جبرئیل نازل شد تا آخر، قصه شاهد^۶ قوی است بر مدعای ما چگونه می توانی بگوئی که محمد صلی الله علیه و آله اخذ احکام میکرد بدون واسطه، **جواب** **میگوئیم** که وساطة جبرئیل در این نشأة و در این عالم بود بجهت حکم و مصالح چندی که از جمله آنها یکی این است که هر گاه بدون واسطه بیان میکرد برای ایشان احکام را بحیثی که در هیچ جا توقف نمیکرد و جمیع مشاکل را حل مینمود هر آئینه توهم الوهیت در ماده اش میکردند و پرستش مینمودند او را چنانکه در حق دیگران با وجود عجز ایشان در اکثر مقامها و وساطة جبرئیل نمودند فکیف اذا لم یکن واسطه **اص** و در وقتی که خداوند عالم خلق کرد این چهارده تن را صلی الله علیهم تسبیح میکردند و تهلیل مینمودند و تکبیر میگفتند حق تعالی را هزار دهر^۷ و هیچ خلقی با ایشان نبود نه جبرئیل و نه میکائیل

^۶ - خبر قصه است یعنی آن قصه شاهد مدعای ما است . منه (اعلی الله مقامه)

^۷ - و امتداد هر دهری از اول زمان خلق آسمان و زمین تا فنای دنیا و ظهور قیامت

تدبر . منه عفی عنه.

و نه ملکی و نه انسی و نه جنی و نه آسمانی و نه زمینی بواسطه که اخذ معرفه الله می نمودند و تعلیم تسبیح و تهلیل می گرفتند و حال آنکه خلقی نبود آن وقت چنانکه اخبار متظافرة متکاثره در این باب هست و نبود این مگر اینکه حق تعالی قذف مینمود احکام را و آنچه میخواست از ایشان در قلب محمد (ص) و اهل بیتش بواسطه او (ص) اخذ مینمودند و بعد از آنکه خلق نمود خلق را از شعاع انوار ایشان گردانید ایشان را مطلع بر آجال ایشان و ارزاق ایشان و مدت عمر ایشان و کل احوال ایشان و ایشان را در مقام خطاب درآورده که آیا نیستم پروردگار شما و نیست محمد (ص) نبی شما و علی ولی شما و ائمه از ولد علی اولیاء شما گفتند بلی جمعی مقر بقلب و لسان و این جماعت مطیع پس خلق کرد خداوند ایشان را از طینت طاعة که علین می نامند و جمعی مقر بلسان و قلبشان منکر خلق کرد خدای تعالی آن جماعت را از طینت معصیت که سجین عبارت از این است و جمعی مقر بلسان و لیکن غیر منکر و غیر معتقد پس خلق کرد خدای عزوجل از طینت برزخ و آن طینت از این دو طینت است پس از این مذکورات ثابت شد که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بدون واسطه اخذ احکام میکرد و سایر ما خلق بواسطه او پس هر کس که شهادت بیکتائی حق جل و علا بدهد شهادت برسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله داده است زیرا که این توحید را او بخلق رسانده و الا کجا میسر بود توحید و لیکن جمعی

مقر برسالت آن حضرت هستند و شهادت میدهند من حیث الشعور و الاخلاص و جمعی که مقر نیستند شهادت میدهند برسالت آن حضرت من حیث لایشعرون پس ای زائر همینکه بگوش دلت شهادت ان لا اله الا الله را از امام شنیدی میشناسی و می فهمی باین شهادت که سید ایشان و فخر ایشان و واسطه میانه ایشان و میانه پروردگار ایشان محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله الطاهرین بنده خداست و فرستاده او است بسوی جمیع خلق او و نکته اینکه شارح سلمه الله تعالی فرموده می شناسی باین شهادت که سید ایشان و فخر ایشان این است ^۸ که چون جمعی از سستی عقل خودشان باین قایل شده اند که مرتبه علی بن ابی طالب علیه السلام از رسول الله برتر است چه علی را مرتبه ولایت است و این مرتبه تدبیر و تصرف است و محمد (ص) را مرتبه نبوت و رسالت است و این مرتبه اخبار و تبلیغ است کجا میرسد مرتبه نبوت بمرتبه ولایت و علی (ع) را چون ولی الله میگوئید نه محمد را صلی الله علیه و آله پس مرتبه آن حضرت بالاتر خواهد بود و همچنین استدلال کرده اند بحديث قدسی که حق تعالی فرموده مخاطبا بر سوله صلی الله علیه و آله یا محمد (ص) لولاک

^۸ - یعنی نکته این است پس نکته مبتدا شود و این است خبرش باشد و در این میان جمله معترضه باشد . منه (اعلی الله مقامه)

لولاك لما خلقت الافلاك و لولا على (ع) لما خلقتك پس مرتبه على بن ابی طالب علیه السلام بالاتر خواهد بود چه اگر او نبودی رسول الله (ص) که بطفیل وجود او افلاك و عناصر و معادن و سایر خلق موجود شدند خلق نمیشد^۹ پس این مرتبه بالاتر خواهد بود و همچنین استدلال کرده اند بحديث **انت منى بمنزلة الرأس من الجسد و بمنزلة الروح من الجسم** البته رأس اشرف خواهد بود از جسم و روح افضل و اعلى مرتبه است از جسم و این ادله قابل آن نیستند که کسی مرتکب چنین امر بزرگ گردیده و نص حدیث **انا عبد من عبید محمد صلی الله علیه و آله** را طرح کند.

اما دلیل اول بجهت اینکه ولایة تولى سلطنة ملك و مملکت او است و تدبیر و تصرف آن مملکت و نظر در آن است پس ولی متولى امور ملك خواهد بود و نبی چونکه حامل مر امر و نهی ملك است بسوی رعیت لازم است که برای او ولایتی باشد تا تصرف در تبلیغ رسالت ملك نموده و رعیت را بر آنچه ملك فرمان داده بازدارد پس هر گاه محض حمل امر و نهی باشد بسوی رعیت بدون تدبیر و تصرف هر آئینه باطل

^۹ - خلق نمیشد جواب اگر نبودی است یعنی اگر على (ع) نبودی محمد (ص) خلق نمیشد و این کلمات واسطه ، صفت برای رسول الله اند . منه (اعلى الله مقامه)

خواهد شد چه احتمال دارد که رعایا قبول نکنند و این مبلغ نیست که تصرفی در امور رعیت نموده پس باطل خواهد شد امر و نهی و این ولایت خاصه می‌شود و عامه می‌شود باعتبار ارسال هر گاه مرسل است بجمیع مملکت ملك است ولایت عامه برایش می‌باشد هر گاه مرسل است بر بعضی مملکت ولایت همان مملکت با او است و رسول الله (ص) که مرسل بود بر کل خلق از انس و جن و ملك و وحش و طیر و ماهی و مور و جماد و نبات و سایر خلق بود پس ولایت کل نیز برایش بود اگر کسی که نقض کند ولایت کلیه را بقوله تعالی **لیس لك من الامر شیء** هر گاه فی الحقیقه ولی بود بایست کل امور با او باشد جواب می‌گوئیم بدو طریق اول آن است که این آیه چنانکه در تفسیر اهل بیت علیهم السلام وارد شده این طریق است که **لیس لك من الامر شیء** فی نصب علی علیه السلام علی الخلافة و الا فلرسول الله شیء فشیء چون حق تعالی امر می‌فرمود بر رسول الله صلی الله علیه و آله که نصب کند امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام را بخلاف و رسول الله بجهت اکراه عرب بتعویق می‌انداخت تا اینکه حق تعالی آیه نازل کرد که ترا هیچ اختیاری نیست در نصب نمودن علی علیه السلام بخلاف و این نصب از جانب ما است و **الله یعصمك** **من الناس** خداوند از شر مردم ترا محافظت می‌کند و الا از جهت رسول الله امر است پس امر است پس امر است تا سه مرتبه مخفی

نیست که کلام معصوم و الا فرسول الله شیء اشاره بولایت و تدبیر و تصرف است دوم این است که بنا بر تفسیر ظاهر آیه دلالت نمی کند که باید بجهت رسول الله (ص) ولایتی نباشد بلکه این آیه بجهت بطلان تفویض است چنانکه مفوضه بر آن رفته است و خطاب بر رسول الله است بالاصالة و بسایر ناس است بالتبع یعنی هر گاه خداوند شما را محافظت نکند در اعمال و احوال و اقوال شما شما را هیچ اختیاری نیست که بتوانید قایم شد بنفس توهّم مکنید که این افاعیل که از شما صادر می شود از شما است بالاصالة بلکه ما حافظ و نگهبانیم چنانکه فرموده در جای دیگر **مارمیت اذ رمیت و لکن الله رمی** بلکه هر فعل که از شما صادر می شود بحفظ و حرس و بقوت ما است پس شخص که نماز میکند مثلاً هر گاه حق تعالی حفظ نکند او را هر آینه خواهد افتاد و همچنین هر گاه معصیت کند مثل صورت مرآت بالنسبه بسوی شاخص که آن شاخص حافظ آن صورت است در مرآت و مثل شمس و شعاعش که شمس حافظ اشعه است و غیر ذلك و لیکن در معصیت بنده اولی است و در طاعت حق تعالی چنانکه حدیث قدسی **انا اولی بحسناتك منك و انت اولی بسیئاتك منی** شاهد مدعای ما است الحاصل اینکه این آیه دلالت ندارد که باید برای رسول الله صلی الله علیه و آله ولایتی نباشد نه نظر بظاهر تفسیر و نه بیاطن تأویل چگونه میتوان تجویز نمود این را و حال آنکه آن حضرت در غزوات مشهوره مجادله

با کفار مینمود و حرب با ایشان میکرد و تدبیر امورات مینمود اگر تبعی در احادیث بکنی حق مدعا مکشف خواهد شد اگر کسی سؤال کند که آیه **و ما علی الرسول الا البلاغ المبین** نص است که رسول را بجز تبلیغ چیز دیگر نیست جواب میگوئیم که این آیه دلالت ندارد بر اینکه بجهت رسول باید ولایت نباشد بجهت اینکه حق تعالی می فرماید که بر رسول است اینکه تبلیغ کند احکام را و برساند شرایع را و خبر دهد مکلفین را از وعد و وعید من و از ثواب و عقاب من و از رحمت و غضب من و بر او نیست که جزا دهد هر کس را فراخور عملش بقدر کسبش در این عالم بلکه جزای آن با خدا است چنانکه حق تعالی می فرماید **انک لاتهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم** و این دلالت نمیکند بر عدم ولایت بجهت رسول بلکه ولی را نیز در این نشأة این قدرت نیست و قید در این نشأة و در این عالم برای آن است که در روز قیامت محمد و اهل بیت طاهرینش ولی حساب می باشند و حشر و نشر خلایق و قسمت بهشت و دوزخ با ایشان است چنانکه سابق گذشت پس ثابت شد که بجهت رسول الله صلی الله علیه و آله ولایت عامه مطلقه می باشد هم در این عالم و هم در عوالم دیگر پس استدلال باینکه بجهت علی (ع) مرتبه ولایت است و بجهت محمد (ص) مرتبه نبوت پس علی (ع) از رسول الله (ص) برتر خواهد بود صحیح نخواهد بود بجهت اینکه برای رسول الله (ص) هم

مرتبه ولایت و هم مرتبه نبوت هر دو است و لیکن بجهت علی بن ابی طالب علیه السلام مرتبه ولایت بیشتر نیست پس این صاحب ینک مرتبه خواهد بود و رسول الله (ص) صاحب دو مرتبه و شکی نیست فضیلت ذو مرتبتین بر ذو مرتبه واحده.

اما دلیل دوم پس بدانکه تحقیق مرام در این مقام موقوف است بر مقدمه اول آنکه علت غائیة ایجاد خلق معرفت حق است چنانکه می فرماید در کلام حمید مجید **و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون** یعنی خلق نکردم جن و انس را برای هیچ چیز مگر بجهت عبادت و پرستش و شکی نیست که عبادت فرع معرفت معبود است و در حدیث قدسی می فرماید **كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف** یعنی من گنجی بودم پنهان پس دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق کردم خلق را تا شناخته شوم پس باید که مقصود اصلی از ایجاد معرفت موجد و صفات و افعال او باشد.

و مقدمه ثانیه بدانکه حق جل و علا اجل است از اینکه ادراک کنند کنه او را اوهام و اعلی است از اینکه برسند حقیقت او را افهام احدی ذاتش را نفهمیده و هیچکس بهویش پی نبرده **چنانکه حضرت امام رضا** علیه و علی آبائه و ابنائه آلاف التحية و الثناء در توحید حق سبحانه تعالی می فرماید اول عبادة الله معرفته و اصل معرفته توحیده و نظام

التوحيد نفى الصفات عنه لشهادة العقول ان كل صفة او موصوف مخلوق وشهادة كل مخلوق ان له خالقا ليس بصفة ولا موصوف وشهادة كل صفة وموصوف بالاقتران وشهادة الاقتران بالحدث وشهادة الحدث بالامتناع من الازل الممتنع من الحدث فليس عرف الله من عرف بالتشبيه ذاته ولا اياه وحد من اكنهه ولا حقيقة اصاب من مثله ولا به صدق من نهاه ولا صمد صمده من اشار اليه ولا اياه عنى من شبهه ولا له تدلل من بعضه ولا اياه اراد من توهمه كل معروف بنفسه مصنوع وكل قايم فى سواه معلول بصنع الله يستدل عليه و بالعقول تعتقد معرفته وبالفطرة تثبت حجته خلقه الله الخلق حجاب بينه وبينهم ومباينته اياهم ومفارقته اينيتهم وابتدأؤه اياهم دليلهم على ان لا ابتداء له لعجز كل مبتدء عن ابتداء غيرهم وادوه اياهم دليلهم على ان لا اداة له لشهادة الادوات بفاقة الماديين فاسماؤه تعبير و افعاله تفهيم وذاته حقاقه و كنهه تفريق بينه وبين خلقه و غيوره تحديد لما سواه فقد جهل الله من استوصفه وقد تعداه من اشتمله وقد اخطاه من اكنهه ومن قال كيف فقد شبهه ومن قال لم فقد علله ومن قال متى فقد وقته ومن قال فيم فقد ضمنه ومن قال الى م فقد نهاه ومن قال حتى م فقد غياه ومن غياه فقد غياه ومن غياه فقد جزاه ومن جزاه فقد وصفه ومن وصفه فقد الحد فيه لا يتغير الله بانغيار المخلوق كما لا يتحد بتحديد المحدود احد لا بتأويل عدد ظاهر لا بتأويل المباشرة متجلى لا باستهلال روية

باطن لا بمزايلة مبائن لا بمسافة قريب لا بمدانة لطيف لا بتجسم
موجود لا بعد عدم فاعل لا باضطرار مقدر لا بجول فكرة مدبر لا بحركة
مريد لا بهمامة شاء لا بهمة مدرك لا بمحبة سميع لا بآلة بصير لا باداة
لاتصحبه الاوقات و لاتضمنه الاماكن و لاتأخذه السنين و لاتحده
الصفات و لاتقيده الادوات سبق الاوقات كونه و العدم وجوده و
الابتداء ازله بتشعيره المشاعر عرف ان لا مشعر له و بتجهيره الجواهر
عرف ان لا جوهر له و بمضادته بين الاشياء عرف ان لا ضد له و
بمقارنته بين الامور عرف ان لا قرين له ضاد النور بالظلمة و الجلاء
بالبهم و الجسو بالبلل و الصرد بالحرور مؤلف بين متعادياتها مفرق بين
متدانياتها دالة بتفريقها على مفرقها و بتأليفها على مؤلفها ذلك قوله عز و
جل و من كل شئ خلقنا زوجين لعلكم تذكرون ففرق بها بين قبل و بعد
ليعلم ان لا قبل له و لا بعد شاهدة بغرايزها ان لا غريزة لمغرزها دالة
بتفاوتها ان لا تفاوت لمفاوتها مخبرة بتوقيتها ان لا وقت لموقيتها حجب
بعضها عن بعض ليعلم ان لا حجاب بينه و بينها له معنى الربوبية اذ لا
مربوب و حقيقة الالهية اذ لا مألوه و معنى العلم و لا معلوم و معنى
الخالق و لا مخلوق و تأويل السمع و لا مسموع ليس منذ خلق استحق
معنى الخالق و لا باحدائه البرايا استفاد معنى البرائية كيف و لا يغييه مذ
و لا تدنيه قد و لا تحجبه لعل و لا توقته متى و لا تشملته حين و لا تقارنه مع
انما تحد الادوات انفسها و تشير الآلة الى نظايرها و فى الاشياء يوجد

فعالها منعته منذ القدمة و حمتها قد الازلية و جنبته لولا التكملة افترقت
فدلت على مفرقها و تباينت فاعربت عن مباينها لما تجلى صانعها
للعقول و بها احتجب عن الرؤية و اليها تحاكم الاوهام و فيها اثبت غيره
و منها انبسط الدليل و بها عرفها الاقرار بالعقول يعتقد التصديق بالله و
بالاقرار يكمل الايمان به و لا ديانة الا بعد معرفة و لا معرفة الا باخلاص
و لا اخلاص مع التشبيه و لا نفى مع اثبات الصفات للتبنيه فكل ما فى
الخلق لا يوجد فى خالقه و كل ما يمكن فيه يمتنع من صانعه لا تجرى
عليه الحركة و السكون و كيف يجرى عليه ما هو اجراه او يعود اليه ما هو
ابتداه اذ لتفاوتت ذاته و لتجرى كنهه و لا يمتنع من الازل معناه و لما كان
للبارى معنى غير المبرؤ و لو حد له وراء اذا حد له امام و لو التمس له
التمام اذا لزمه النقصان كيف يستحق الازل من لا يمتنع من الحدث و
كيف ينشئ الاشياء من لا يمتنع من الانشاء اذا لقامت فيه آية المصنوع و
لتحول دليلا بعد ما كان مدلولاً عليه ليس فى محال القول حجة و لا فى
المسئلة عنه جواب و لا فى معناه له تعظيم و لا فى ابانته عن الخلق ضيم
الا بامتناع الازلى ان يثنى و لا بدأ له ان يبتدى لا اله الا الله العلى العظيم
كذب العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعيدا و خسروا خسرانا مبينا و صلى
الله على محمد و آله الطاهرين ، **حديث** را بتمامه ذكر نموديم چه
مشمتمل بود بر مطالب عاليه و مقاصد زاكيه كه عقول ساير ناس از
ادراك آن عاجز بود و از اينكه جمعى از فارسى زبانان كه لغات عربيه را

مانوس نیستند از انتفاع باین حدیث شریف محروم میشدند لهذا ترجمه آن می‌نمائیم که نفعش عام بوده خواص و عوام از فایده آن بهره‌مند گردند.

پس می‌گوئیم و بالله المستعان که : اول عبادت خدا معرفت او است و اصل معرفه الله توحید است و نظام توحید سلب کردن کل صفات است از حق تعالی بجهت شهادت دادن عقول بر اینکه هر صفتی و موصوفی مخلوقند و گواهی دادن مخلوق بر اینکه برایش خالق هست که نه صفت است و نه موصوف و گواهی دادن هر صفت و موصوفی باقتران و گواهی دادن اقتران بر حدث و گواهی دادن حدث بامتناع از ازل که ممتنع از حدث است باعتبار تناقض پس شناخت خدا را هر که شناخت بتشبییه ذات او بمخلوق و خدا را توحید نکرد هر که ادراک کنه او نمود و حقیقت حق را نرسید هر کس که مثال زد او را و بخدا تصدیق نکرد هر که نهایی برایش قرار داد و تنزیه نکرد او را هر که اشاره بسوی او کرد و او را قصد نکرد هر که تشبییه کرد و برایش خوار نشد هر که تبعیض نمود و جزء برایش قرار داد و او را اراده نکرد هر که بوهیم داخل کرد او را هر شناخته شده بحقیقت مصنوع است و هر مصنوعی معلول است بصنع خدا استدلال می‌کنند بر او و بعقول اعتقاد مینمایند معرفت او را و بفطرت ثابت می‌شود حجت او خلق نمودن خدا خلق را حجاب است میانه ایشان و مباینه حق ایشان را و

مفارقت امکنه ایشان و ابتداء نمودن خدا خلق را دلیل است بر اینکه
برایش ابتدایی نیست بجهت عاجز بودن هر صاحب ابتدائی از ابتداء
غیرش و آلت قرار دادن حق بجهت مخلوق دلیل است بر اینکه آلتی
برایش نیست برای گواهی دادن آلات باحتیاج صاحب خود پس اسماء
حق تعالی تعبیر است و صفاتش تفهیم است و ذاتش ثابت غیر مدرک
است و کنهش جدائی میانه خود و خلق است پس بتحقیق که ندانست
خدا را هر کس که وصف کرد او را و تجاوز نمود از خدا هر کس که
مشمول شد او را و احاطه بحق نمود هر کس که ادعای معرفت بکنه
کرد هر که گفت چگونه است حق پس بتحقیق که تشبیه کرد او را
بخلق و هر که گفت چرا است پس بتحقیق که علة گفت وجودش را و
هر که گفت در چه زمان است پس بتحقیق که وقتی برایش قرار داد و
هر که گفت در چیست پس بتحقیق که تضمین کرد و ظرف برایش
قرار داد و هر که گفت بسوی چیست^{۱۰} پس نهایت پس انتهای برایش
قرار داد و هر که گفت تا کجا است پس غایتی برایش قرار داد و هر که
غایتی برایش اثبات کند پس بتحقیق که تجزیه کرده حق را و هر که
تجزیه کند خدا را پس وصف کرده او را و هر که وصف کند او را

^{۱۰} - یعنی منتهی بسوی چیست . منه (اعلی الله مقامه)

پس الحاد کرده است^{۱۱} در او متغیر نگردد بتغیر مخلوق چنانکه محدود نشود بتحدید محدود یکی است نه بتأویل عدد ظاهر است نه بتأویل مباشرة آشکار است نه برؤية باطن است نه بمزایله مبائن است نه بمسافة نزدیک است نه بمداناة لطیف است نه بتجسیم موجود است نه بعد عدم فاعل است نه باضطرار مقدر است نه بانقلاب فکر مدبر است نه بحرکت مرید است نه بقصد مدرک است نه بحس و جس سمیع است نه بآلة بصیر است نه بأداة فرا نگرفته او را اوقات و فرو نگرفته او را اماکن دریافته ادراک نکرده او را سالها تحدید ننموده او را صفات و مقید نساخته او را آلات پیشی گرفته وقت را ثبوت او و سبقت گرفته عدم را وجود او و ابتدا را ازلیة او بتشعیر نمودن او مشاعر را شناخته می شود که برایش مشعری نیست و بتجهیر او جواهر را شناخته می شود که برایش جوهری نیست و ضد انداختن او میانه امور دانسته می شود که برایش ضدی نیست و قرین نمودن او اشیاء را شناخته می شود که برایش قرینی نیست ضد نموده نور را با ظلمت آشکارا را با پنهان و خشکی را با تری سردی را با گرمی تألیف داده میانه متعدایات تفریق انداخته میانه متدانیات که دلالت می کند بتفریق متدانیات بر مفرق ایشان و تألیف متعدایات بر مؤلف ایشان این است

^{۱۱} - الحاد یعنی استعمال شیء در غیر مکانش . منه (اعلی الله مقامه)

مراد بقوله تعالى **و من كل شئ خلقنا زوجین لعلکم تذکرون** پس
 تفریق کرد میانه قبل و بعد تا دانسته شود که قبل و بعدی برایش نیست
 و طبیعت قرار دادنش برای اشیاء گواه است که طبیعتی برایش نیست
 و متفاوت گردانیدن اشیاء دلیل است که تفاوتی برایش نیست موقت
 گردانیدن اشیاء مخبر است که وقتی برایش نیست محبوب کرده
 است بعضی از خلق را از بعضی تا دانسته شود که حجابی برایش
 نیست از برای او است معنی ربوبیة در وقتی که مربوبی نبود و حقیقت
 الهیة در وقتی که مألوهی نبود و معنی علم در وقتی که معلومی نبود و
 معنی خالق در وقتی که مخلوقی نبود و تأویل سمع در وقتی که
 مسموعی نبود نیست وقتی که خلق کرده مستحق معنی خالق باشد و نه
 وقت احداث او برایا استفاده معنی برائیة کند چگونه تواند که چنین
 باشد و حال آنکه تعین نمیکند او را **مذ** و نزدیک نمیگرداند او را **قد** و
 حاجب نمی شود او را **لعل** و موقت نمیگرداند او را **متی** و فرو
 نمیگیرد او را **حین** و مقارن نمیسازد او را **مع** این است و جز این
 نیست تحدید می کند ادوات انفس خود را و اشاره میکند آلات بسوی
 نظایر خود و در اشیاء یافت می شود فعال او منع می کند قدم او **مند** را و
 برطرف و مضمحل میگرداند ازلیتش **قد** را و دور می کند
 تکمله اش **لولا** را بعقول اعتقاد می شود تصدیق بخدا و باقرار کامل
 میگردد ایمان بحق و دیانتی نیست مگر بعد از معرفت و معرفتی نیست

مگر باخلاص و اخلاصی نیست با تشبیه و نفی نیست با اثبات صفات پس هر چه در خلق است در خالق یافت نگردد و هر چه در خلق ممکن است در صانع ممتنع است که جاری نمی شود بر او حرکت و سکون چگونه جاری شود بر او چیزی که خود اجرا نموده او را و چگونه عود کند بسوی او چیزی که خود ابتدا نموده او را در این وقت متفاوت می شود ذات او و متجزی می گردد کنه او و ممتنع می شود از ازل معنی او و نخواهد بود برای باری معنی غیر مبروء اگر تحدید کنی او را وراء همان تحدید او است بامام هر گاه در ماده اش گفته شود تمام لازمش افتاده است نقصان چگونه مستحق ازل است کسی که ممتنع از حدث نیست و چگونه منشی اشیاء است کسی که امتناع ندارد از انشاء در این هنگام قائم می شود در او آیه مصنوع و منقلب می شود دلیل بعد از آنکه مدلول بود بر او نیست در محال سخن حجتی و نه در سؤال از او جوابی و نه در معنایش تعظیمی تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا لا اله الا الله العلی العظیم کذب العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعیدا و خسروا خسارانا مینا و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

مقدمه ثالثه آنکه حق سبحانه تعالی مستجمع جمیع صفات کمال و منزّه از جمیع عیوب و نقصان پس باید که قبح او را روا نباشد و الا مرتفع می شود وثوق بوعد و وعید و بهشت و دوزخ و ارسال رسل و امثال اینها کسی را اعتماد نخواهد بود بر آنچه پیغمبران و رسولان از جانب

حق جل و علا خبر داده‌اند در این وقت فساد کلی در ارض خواهد واقع شد و اللازم باطل و الملزوم مثله پس باید حق تعالی عادل حکیم افاعیل او بمقتضای حکمت و مصلحت بوده باشد چنانکه می‌فرماید **و ما ربك بظلام للعبيد و ما الله يريد ظلما للعباد** الحاصل آنکه ثابت شد بحکم مقدمه اولی که غرض ایجاد خلق معرفت است و بحکم مقدمه ثانیه که ادراک نمی‌شود بحواس ظاهره و باطنه و بحکم مقدمه ثالثه که عادل است و قبح او را روا نیست پس باید که خلق کند خلقی را که بجهت او جنبه تعلق و جنبه تجرد بوده و بجمیع کمالات آراسته که بجنبه تجرد از حق اخذ نموده و بجنبه تعلق بخلق برساند که مردم از ضلال و گمراهی درآمده معرفت خالق خود حاصل نمایند و آن شخص نیست مگر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نظر بآیات متکثره و نصوص متواتره که بعضی را سابق اشاره شد و بعد بتفصیل مذکور خواهد شد پس هر گاه آن حضرت صلی الله علیه و آله مخلوق نمیشد و خلق مخلوق میشدند دو امر فاحش لازم می‌آمد یکی آنکه مردم در ضلال و گمراهی و جهالت و غوایت باقی مانند تا آخر الزمان و بطلان این بحکم مقدمه ثالثه معلوم می‌شود و دیگر اینکه لازم می‌آمد که علت غائی ایجاد خلق فوت شود چه غرض از خلق خلق معرفت است و معرفت فرع تبلیغ است زیرا که بدون واسطه ممکن نیست بحکم مقدمه ثانیه پس غرض فوت میگردید و این مستلزم عبث و عدم فائده

و فاعل این فعل را حکم بسفاهة مینماید مثل کسی که کسی سریری بسازد و هرگز آنجا ننشیند پس حکمت تقاضای این مینمود که خلق نکند خلاق را از این جهت فرمود **لولاك لولاك لما خلقت الافلاك** و چون بجهت حکمت و مصلحت چندی که عقول ضعیفه ناقصه ما ادراک آن نمی کند و حکمت چندی که بر پاره از آن عقول ما پی تواند برد از آن جمله توهم نکردن مردم الوهیت را در ماده پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله پس در بدو حال آن حضرت را مأمور بظهور در این نشأه فرمود بلکه از جانب خود آن حضرت پیغمبران و رسولان ارسال فرمود و من بعد خود ظهور نمود تا خلق بدانند که برایش ابتدائی می باشد و همچنین بعد از تبلیغ رسالت موت را بر آن حضرت گماشت تا مردم بدانند که بجهت او (ص) نهایی هست هر گاه در اول خلق آن حضرت را مأمور بظهور می فرمود البته ادعای ربوبیت خلق در ماده اش میکردند زیرا که بجز آن حضرت کسی دیگر را نمیدیدند چنانکه در حق عیسی بن مریم و علی بن ابی طالب علیهما السلام با وجود بدایت و نهایت ایشان حکم بالوهیت میکردند پس چگونه می بود هر گاه در نظر ایشان معنی خلق بی ابتداء و بی انتها می نمود پس چون بمدلول آیه **انك ميت و انهم میتون** مرگ را برای آن حضرت (ص) مقرر فرمود هر گاه يك کسی نباشد که مثل آن حضرت حافظ شریعت و مبلغ اوامر و نواهی باشد باز همان مفسده

سابقه عود میکرد مردم در ضلال و گمراهی می ماندند اساس شریعت منهدم میشد پس خلق کرد علی بن ابی طالب و اولادش علیهم السلام را که حافظ شریعت بوده خلق را از اختلاف در ضلال رهائی داد پس هر گاه این حضرات را حق تعالی خلق نمیکرد حکمت مقتضی این بود که محمد (ص) را خلق نکند نظر بمفاسد سابقه پس بجهت این فرمود حق سبحانه تعالی که **لولا علی لما خلقتک** و این حدیث اصلا و قطعاً دلالتی ندارد که باید علی علیه السلام افضل باشد از پیغمبر (ص) بلکه فضل رسول الله را است برای آنکه بی واسطه اخذ احکام و شریعت از حق تعالی می نمود و دعوت نمود اولاً خلق را بایمان و اسلام و ناس را بحیطه اسلام درآورد و شریعت برایش نازل شده و علی و اولادش علیهم السلام حفظه شریعة او بودند و شکی نیست فضیلت رسول الله (ص) نظر باین حدیث شریف چنانکه بر اولی الابصار پوشیده نیست.

اما دلیل سیم پس میگوئیم که این حدیث بسه طریق وارد شده اول **یا علی انت منی بمنزلة الرأس من الجسد** و این از طرق عامه است و دوم **یا علی انت منی بمنزلة الروح من الجسم** و سیم **یا علی انت نفسی بین جنبی** و این دو از طرق ماست خلاصه آنکه این احادیث دلالت نمی کنند تفضیل علی بن ابی طالب علیه السلام را بر رسول الله (صلعم) و دلالت نمی کند که رسول الله (صلعم) ولی نبوده است بعله اینکه مراد حضرت این است که ولایة روح نبوت است همچنانکه

جسم را قوامی نیست مگر بروح همچنین نبوت را قوامی و ثباتی نیست مگر بولایت^{۱۲} و بر این قیاس است دو حدیث دیگر پس در اینجا حضرت تصریح کرده که نبی ولی هست بلاعکس و در نبوت رسول الله (ص) که تشکیکی نیست و ولایتش نیز ثابت شده باین ادله پس هم نبی است و هم ولی بخلاف علی علیه السلام که ولی است و نبی نیست فثبت المطلوب پس بر دلیل خصم او را الزام داریم الحمد لله رب العالمین عجب دارم از این اشخاص که چگونه غافل اند و تفکر نمی کنند حدیث غدیر خم که از جمله متواترات است که حضرت فرمود وقتی که بلند کرد علی را گفت **من كنت مولاه فهذا علي مولاه** در اینجا صریح است که پیغمبر (ص) ولی است و اثبات ولایت خود نمود پس ولایت علی را علیه السلام و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود **انا عبد من عبید محمد (ص)** یعنی من بنده هستم از بندگان محمد (ص) و رعیتی هستم از رعایای او چگونه تفضیل میتوان داد بنده را بمولا و از جمله احادیث که دلالت می کنند بولایت رسول الله (ص) حدیثی است که زرارة از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده که آن حضرات فرمودند **ان الله عز و جل**

^{۱۲} - و شکی نیست که جسم با روح تفضیل دارد بروح بی جسم . منه (اعلی الله مقامه).

فوض الی نبیه (صلعم) امر خلقه لينظر كيف طاعتهم یعنی خداوند عزوجل تفویض نموده امر خلق را بسوی نبی خود (صلعم) تا نظر کند که چگونه طاعت می کنند پس این آیه را تلاوت فرمودند که **ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا** یعنی آنچه را که رسول الله (صلعم) آورد بشما پس بگیرید آن را و آنچه نهی کرده از شما پس بازایستید و در حدیث دیگر از عبدالله بن سنان منقول است که او گفت که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که میگفت **لا والله ما فوض الله الی احد من خلقه الا الی رسول الله (ص) و الی الائمة قال الله تعالى انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله و هی جاریة فی الاوصیاء** یعنی نه بخدا قسم که تفویض^{۱۳} ننموده حق تعالی بسوی هیچکس از خلق خود امر خلق را مگر بسوی رسول الله (صلعم) و بسوی ائمه چنانکه فرموده در کلام مجید بدرستی که ما فرستادیم بسوی تو کتاب را بحق تا حکم کنی میانه مردمان بآنچه که نمود ترا حق تعالی و این حکم نمودن جاری است در اوصیاء آن

^{۱۳} - و مراد بتفویض نه آن معنی است که نهی فرموده است معصوم بقول خود **لا جبر و لا تفویض** بلکه مراد تدبیر و تصرف در امور خلق است بمعاونت و یاری حق جل و علا چون صورت در مرآت که اگر چه فعل از او صادر می شود و لکن بمعاونت شاخص است کما قال تعالی **و تحسبهم ايقاظا و هم رقود و** نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال فافهم . منه (اعلی الله مقامه)

حضرت و در حدیث دیگر از محمد بن حسن میثمی منقول است که گفت شنیدم که امام جعفر صادق علیه السلام میفرمود **ان الله تعالى ادب رسوله حتى قومه على ما اراد ثم فوض اليه فقال عز ذكره ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا و ما فوض الله الى رسوله فقد فوضه الينا** یعنی بدرستی که خدای تعالی مؤدب گردانید رسول خود را تا اینکه مقوم گردانید او را بر آنچه اراده خود بود پس تفویض نمود امر را بسوی او پس گفت حق عز ذکره آنچه امر کرد بشما رسول الله پس قبول کنید و آنچه نهی کرده شما را بازایستد و آنچه را که تفویض نمود حق تعالی بر رسول الله صلی الله علیه و آله پس بتحقیق که تفویض نموده رسول بما و در حدیث دیگر از زید شحام منقول است که سؤال کردم امام جعفر صادق علیه السلام از آیه **هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغير حساب** فرمود آن حضرت که **اعطى سليمان ملكا عظيما ثم جرت هذه الآية في رسول الله (ص) فكان له ان يعطى من شاء و يمنع من شاء و اعطاه الله تعالى افضل مما اعطى سليمان لقوله تعالى ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا** یعنی عطا کرده شده است سليمان ملك عظيمی پس جاری است این آیه در رسول الله (ص) پس بود از برای آن حضرت که عطا کند هر که را خواهد و منع کند از هر که خواهد و عطا کرد حق تعالی رسول الله (صلعم) افضل از آنچه عطا کرده است سليمان را بعلّة قول خدای تعالی که آنچه امر کند شما را رسول پس

بگیرید و عمل کنید و آنچه نهی کند بازایستید و مرتکب مشوید و
 امثال این احادیث و آیات اکثر من ان تحصی است پس ثابت کردیم که
 رسول الله (ص) ولی است تو ای خصم اگر ثابت کنی نبوت را بجهت
 علی بن ابی طالب (ع) باز تفضیل نمیرسد بلکه مساواة میرسد و این
 سخن کفر و زندقه و خلاف قول رسول الله و ائمه هدی است چنانکه
 حضرت رسول (ص) فرمود بعلى عليه السلام **يا على انت منى بمنزلة**
هرون من موسى الا انه لا نبى بعدى و ایوب بن حراز حضرت صادق
 علیه السلام روایت کند که فرمود **ان الله ختم بنبيكم النبيين فلا نبى**
بعده ابدا و ختم بكتابتكم الكتب فلا كتاب بعده ابدا الحديث ، یعنی
 خدای تعالی ختم کرده به پیغمبر شما پیغمبران را پس هیچ پیغمبری
 بعد از او نخواهد بود هرگز و ختم کرده بکتاب شما کتابهای آسمانی
 پس هیچ کتابی بعد از او نخواهد بود هرگز تا آخر حدیث پس این
 سخن یعنی اثبات نبوت نمیتوانی بکنی بجهت آن حضرت پس مساواة
 نمیرسد فضلا عن التفضیل این است بیان قول شارح مد ظله العالی که
 سید ایشان و فخر ایشان و واسطه میانه ایشان و پروردگار ایشان محمد
 بن عبدالله **اه** بر سیل اجمال و حقیقه معنی اشهد ان لا اله الا الله و
 اشهد ان محمدا رسول الله (ص) در موضع خود بیان می کنیم انشاء الله
 تعالی.

و چون شارح اطال الله بقاءه وجه شهادت شهادتین را بیان فرمود اکنون بیان می فرماید وجه امر بغسل را بلفظی که ترجمه اش این است و باید تو با غسل باشی بجهت زیارت تا اینکه بوده باشد ظاهر تو پاک و با توبه باید باشی از آنچه که موافق نیست توحید و امتثال بمقتضای نبوت و ولایت را از معاصی و غفلات ظاهره و باطنه و صغیره و کبیره.

مترجم گوید بدان ای عزیز بصرنا الله و ایاکم بعیوب انفسنا بحق النبی الکریم و اعاذکم الله و ایانا من الشیطان الرجیم و تاب علینا انه هو التواب الرحیم که عاصی معصیت نمی کند مگر آنکه در حین معصیت ایمان از او سلب می گردد پس هر گاه حلال دانست آن معصیت را اسلام از او سلب گردد و او را با کفار تفاوتی نخواهد بود بلکه اشد حالا می باشد از کفار و این مدعا را ثابت می کنیم بدلیل عقلی و نقلی اما عقلی پس بدانکه حضرت حق جل و علا از کمال رأفت و عطوفت که با بندگان خود دارد ایشان را بشرف تکلیف مشرف کرده تا غرض از خلق ایشان که معرفت است حاصل شود پس رسولی از جانب خود ارسال فرموده و بجهت او کتابی نازل کرد که برساند بخلق شرایع و حجج و تبلیغ کند اوامر و نواهی و آنچه را که باعث اصلاح حال ایشان است و آنچه که باعث افساد آن است تا خلق بر طریقه مستقیمه بوده ایشان را معرفت حق علی حسب مراتبهم حاصل شود و از اینکه ما ثابت نمودیم سابق که ظلم و قبیح بر حق تعالی روا نبود پس مختار خلق کرد

خلایق را و جنبه قبول و عدم قبول هر دو بایشان کرامت فرموده تا منتشر سازد رحمت خود را و تمام کند نعمت خود را تا خلق را معلوم شود که رحمتش بر غضبش سبقت گرفته ثوابش بر عقابش پیشی گرفته است پس خلق لاجل اختیار هم بعضی قبول نمودند ما انزل الله را و تصدیق کردند بکتاب و سنت و نبی او و جمعی ابا و امتناع نمودند و تن تصدیق در ندادند و شکی در کفر جماعت آخر نیست و اول یعنی جماعتی که قبول کردند یا اینکه مجرد اقرار بلسان است بدون معرفت و عمل یا اینکه با اقرار بلسان تصدیق بجنان و عمل بارکان نیز میکنند پس قسم اول را مسلم اطلاق می کنند که خونس حرام است و ارث میرد و نکاح از مسلمین میکند و سایر احکام شرعیه بر او جاری می شود و قسم دوم مؤمن است و بجهت او درجات و مراتب است که من بعد انشاء الله تعالی بیان خواهد شد و مراد بعمل بارکان این است که عمل کند آنچه را که بر رسول الله (ص) نازل شده یعنی اوامر را ارتکاب نموده و از مناهیه منجز گردد پس از تقریر سابق معلوم شد که مؤمن آن کسی است که اقرار بلسان و تصدیق بجنان داشته باشد و عمل نماید بما انزل الله علی رسولہ من ترك المعاصی و ارتکاب الاوامر پس هر کس که معصیت کند حین معصیت مؤمن نیست زیرا که در آن حال بر او صدق نمی کند که ترك معاصی و ارتکاب اوامر می نماید پس ایمان از او سلب می گردد این در صورتی است که آن

معصیت را حرام بدانند بر خود اما هر گاه حلال بدانند چنین شخصی مقرر نیست بوحدانیت الهی و برساله رسالت پناهی چه خدا و رسول تصریح فرمودند که معصیت حرام است این شخص که مخالفت می کند معلوم است که اقرار نکرده است و هر که اقرار نکرد مسلم نیست چنانکه معلوم شد بلکه کافر محض است و لیکن چون آدمیزاد معصوم نیست بلکه مساوق سهو و نسیان و درد شهوات می باشد و شیطان نیز بر ایشان مسلط است و نفس اماره بسوء است و حق سبحانه تعالی رحیم کریم و حلیم از عدلش بیرون بود که بمجرد معصیت عذاب کند ایشان را لهذا بجهت این مرض دوائی و برای این مهلکه مفری قرار داده که چون دشمن قوی شیطان بندگان را در چاه عمیق معصیت اندازد بحبل المتین توبه و استغفار از آن ورطه رهایی یافته مستحق ثوابات اخروی گردند چنانکه در کلام حمید مجید می فرماید **قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا** یعنی ای گروهی که اسراف و ظلم کردید بر نفسهای خود مأیوس مشوید از رحمت خدا بدرستی که می آمرزد خدای تعالی همه گناهان را و جناب سیدالساجدین علیه السلام در مناجات خود می فرماید **الهی انت الذی فتحت لعبادک بابا الی عفوک و سمیتها التوبه فقلت توبوا الی الله توبه نصوحا فما عذر من اغفل دخول الباب بعد فتحه** یعنی پروردگارا توئی آنچنان رحیم و

مهربانی که گشودی بجهت بندگان خود دری بسوی عفو تو و نام
 نهاده آن در را بتوبه پس چه خواهد بود عذر کسی که غافل شود دخول
 در را بعد از گشادن و بار دخول دادن با اینکه نیست عذر کسی را
 داخل در نشود بعد از گشودن آن **معوّبة** بن وهب روایت کرد که
 شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود **إذا تاب**
العبد توبة نصوحا حبه الله فستر عليه في الدنيا و الآخرة یعنی چون
 توبه کند بنده توبه نصوح خدا دوست دارد پس می پوشاند معاصی او
 را در دنیا و آخرت معویه میگوید که عرض کردم چگونه می پوشاند
 فرمود **ينسى ملكيه ما كتب عليه من الذنوب و يوحى الى جوارحه**
اكتفى عليه ذنوبه و يوحى الى بقاع الارض اكتفى ما كان يعمل عليك
من الذنوب فيلقى الله حين يلقاه ليس شئ يشهد عليه بشئ من
الذنوب یعنی فراموش می کنند دو ملک که معاصی او را می نوشتند و
 وحی می کند حق تعالی بسوی جوارح آن بنده که بیوشید بر او گناهان
 او را و وحی می کند بسوی بقعهای زمین که می پوشید آن معاصی که
 فلان بنده بالای تو کرده است پس ملاقات می کند حق را در حین
 ملاقات شاهی نیست که شهادت بدهد بچیزی از
 گناهانش **ابی الصباح** الکنانی روایت کند که پرسیدم از حضرت امام
 جعفر صادق علیه السلام از قول خدای عزوجل **يا ايها الذين آمنوا توبوا**
الى الله توبة نصوحا فرمود آن حضرت **يتوب العبد من الذنب ثم**

لا يعود فيها یعنی بنده از گناه توبه می کند پس عود نکند بسوی او **محمد بن فضل** گوید که از این آیه مذکوره از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم پس فرمود **که يتوب العبد من الذنب ثم لا يعود فيه و احب العباد الى الله المفتنون التوابون** یعنی توبه می کند بنده از گناه پس عود نکند در او و دوسترین بنده بسوی خدا کسانی اند که معصیت کنند بزودی بفهمند و استغفار کنند **محمد بن مسلم** از ابی جعفر علیه السلام روایت کند که آن حضرت فرمود بمن **يا محمد بن مسلم ذنوب المؤمن اذا تاب مغفورة له فليعمل المؤمن لما يستأنف بعد التوبة والمغفرة اما والله انها ليست الا لاهل الايمان** یعنی ای محمد بن مسلم گناهان بنده چون توبه کند آمرزیده می شود پس باید عمل کند مرآنچه که بعد از توبه و آمرزش بر او تازه می گردد آگاه باش که توبه نیست مگر برای اهل ایمان پس گفتم که اگر عود کند بعد از توبه و استغفار بگناه و عود کند باز بسوی توبه حالش چه باشد پس فرمود **يا محمد بن مسلم أترى العبد يندم على ذنبه و يستغفر منه ثم لا يقبل الله توبته** یعنی ای محمد بن مسلم آیا می بینی بنده را که پشیمان شود بر گناه خود و استغفار کند از آن گناه پس خدا نیامرزد او را و قبول نکند توبه اش را گفتم که این کار را بسیار نموده است گناه می کند پس استغفار می نماید پس فرمود آن حضرت **كلما عاد المؤمن بالاستغفار و التوبة عاد الله عليه بالمغفرة و ان الله غفور رحيم يقبل**

التوبة عن عباده و يعفو عن السيئات فايك ان تقنط المؤمنين من رحمة
 الله یعنی هر چه بازگردد مؤمن بسوی استغفار و توبه بازمیگردد
 خدای تعالی بسوی او بآمرزش و خداوند آمرزنده و رحم کننده است
 قبول می کند توبه را از بندگان خود و درمیگذرد از معصیت او پس
 باحذر باش ای محمد بن مسلم که مأیوس کنی مؤمنین از رحمت حق
 تعالی و ابو عبیده روایت کند که شنیدم از حضرت امام محمد باقر
 علیه السلام که میفرمود ان الله تعالى اشد فرحا بتوبة عبده من رجل
 اضل راحلته و مزاده في ليلة ظلماء فوجدها فالله اشد فرحا بتوبة عبده
 من ذلك الرجل براحلته حين وجدها یعنی خداوند عالم خوشحال تر
 است بتوبه بنده خود از مردی که گم کند راحله و توشه خود را در
 شب تاریک پس بیابد آن را پس خدای تعالی خوشحال تر است بتوبه
 بنده خود از آن مرد براحله خود چون بیابد آن را جابر از امام محمد
 باقر علیه السلام روایت کند که شنیدم از آن حضرت که
 میفرمود التائب من الذنب كمن لا ذنب له و المقيم على الذنب و هو
 مستغفر كالمستهزئ یعنی توبه کننده از گناه مثل کسی است که اصلا
 گناهی برایش نباشد و کسی که معصیت می کند و استغفار می کند
 بدون ندم و عزم بر عدم اعاده مثل کسی است که سخریه و استهزا
 نماید ابی حمزه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که آن
 حضرت فرمود ان الله عز و جل اوحى الى داود ان ائت عبدی دانیال

فقل له انك عصيتنى فغفرت لك و عصيتنى فغفرت لك و عصيتنى فغفرت لك و عصيتنى فغفرت لك فان انت عصيتنى الرابعة لم اغفر لك فاتاه داود فقال يا دانيال انى رسول الله اليك و هو يقول لك انك عصيتنى فغفرت لك و عصيتنى فغفرت لك و عصيتنى فغفرت لك فان انت عصيتنى الرابعة لم اغفر لك فقال له دانيال قد ابلغت يا نبى الله فلما كان فى السحر قام دانيال فناجى ربه فقال يا رب ان داود نبيك اخبرنى عنك اننى قد عصيتك فغفرت لى و عصيتك فغفرت لى و عصيتك فغفرت لى و اخبرنى عنك ان عصيتك الرابعة لم تغفر لى فوعزت لك لئن لم تعصمنى لاعصينك ثم لاعصينك ثم لاعصينك ، يعنى حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمود كه وحى فرستاد حق تعالى بسوى داود كه بنزد دانيال برو و بگو باو كه معصيت كردى مرا پس بخشيدم ترا و معصيت كردى مرا پس بخشيدم ترا و معصيت كردى مرا پس بخشيدم ترا پس اگر تو در مرتبه چهارم مرا معصيت كنى پس نخواهم ترا بخشيد پس داود . . . دانيال و تبليغ رساله خود نمود دانيال گفت كه بتحقيق كه تبليغ كردى يا نبى الله امر پروردگار را پس چون سحر شد برخواست پس مناجات كرد پروردگار خود را و گفت خدايا بدرستى كه داود پيغمبر تو خبر داده مرا از تو كه من معصيت كردم پس بخشيدى و معصيت كردم باز بخشيدى و معصيت كردم باز بخشيدى و خبر داد مرا از تو كه هر گاه در چهارم مرتبه معصيت كنم ترا مرا نخواهى بخشيد پس قسم بعزت و

جلال تو که هر گاه مرا محافظت نکنی معصیت میکنم ترا پس معصیت میکنم ترا پس معصیت میکنم ترا ، بدان ای عزیز وفقك الله و ايانا لما يحب و يرضى لطف بی پایان حق سبحانه تعالی است بسیار و رحمت شایان او جل و علا بیشمار با آنکه توبه از معصیت را برای ایشان مقرر کرده که بآن معبر از غرقاب عصیان بساحل غفران نجات یافته همچنین امر کرد بدو ملك مستحفظ که رقیب و عتید اسم ایشان است که بنده چون معصیت کند تا هفت ساعت عصیانش را منویسد شاید که در بین هفت ساعة استغفار کند تا ببخشایم او را چنانکه احادیث بسیار دلالت بر این مدعا دارند از آن جمله حدیثی است که **ابو بصیر** از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود **من عمل سیئة اجل فيها سبع ساعات من النهار فان قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم ثلث مرات لم یکتب علیه** یعنی هر که گناهی کند مهلة داده می شود او را هفت ساعت پس اگر گفت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم سه مرتبه نوشته نمی شود آن گناه بر او **و باز** از آن حضرت مروی است که فرمود **ما من مؤمن یقارف فی یومه و لیلته اربعین کبیره فیقول و هو نادم استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم بدیع السماوات و الارض ذو الجلال و الاکرام و اسأله ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تتوب علی الاغفرها** الله عز و جل و لاخیر **فیمن یقارف فی یومه اکثر من اربعین کبیره** یعنی هیچ مؤمنی نیست

که بعمل آورد در روز و شبی چهل گناه از گناهان کبیره پس بگوید استغفر الله تا آخر مگر اینکه حق تعالی می‌آمرزد آن معاصی را پس فرمودند که هیچ نیکی نیست در کسی بیشتر از چهل گناه کبیره در روزش بعمل آورد **باز** از آن حضرت مروی است که فرمود **ان المؤمن لیذنب الذنب فیذکر بعد عشرين سنة فیستغفر الله منه فیغفر له و انما یدکره لیغفر له و ان الکافر لیذنب الذنب فینساه من ساعته** یعنی هر گاه بفعل آورد مؤمن گناهی را پس خواطرش می‌آید بعد از بیست سال و استغفار میکند از آن پس خدای تعالی می‌بخشد او را و بخواطر می‌آورد آن مؤمن را گناهش را تا بیامرزد و ببخشد او را و کافر گناه میکند و در آن ساعت فراموش می‌کند ، در این باب احادیث بسیار وارد شده ما اکثری را در این جا ذکر کردیم تا ناس یکمرتبه مأیوس از رحمت حق نگردیده بدانند که خداوند بر ایشان رؤف و رحیم عطف و حلیم است گناهان ایشان را می‌آمرزد هر گاه توبه کنند و عازم گردند که هرگز آن عمل را نکنند.

اما دلیل نقلی بر این مدعا پس بسیار است از آن جمله حدیثی است که مسعدة بن صدقه روایت کند که **قیل له أرایت المرتکب للکبيرة یموت علیها اتخرجه من الایمان و ان عذب بها فیکون عذابه کعذاب المشرکین او له انقطاع قال (ع) یخرج من الاسلام اذا زعم انها حلال و لذلك یعذب اشد العذاب و ان کان معترفا بانها کبيرة و هی علیه حرام**

و انه معذب عليها و هو اهون عذابا من الاولى و تخرجه من الايمان و لا تخرجه من الاسلام یعنی عرض کردند خدمت امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق علیهما السلام که آیا می بینی کسی را که مرتکب کبیره شود و بمیرد بر آن معصیت آیا بیرون میرد آن شخص را از ایمان و اگر عذاب کنند او را عذاب او مثل عذاب کافران است که انقطاعی برایش نیست یا اینکه انقطاع هست حضرت فرمود هر گاه گمان کند که آن معصیت حلال است برای خواطر این عذاب میکنند او را سخت ترین عذابی و هر گاه اقرار کند که این معصیت از معاصی کبیره است و این بر من حرام است این کس عذاب کرده می شود بر آن و لیکن آسان تر از اول است و بیرون میرد آن معصیت او را از ایمان و بیرون نمیرد از اسلام از ابن بکیر منقول است که او گفت عرض کردم بامام محمد باقر علیه السلام که چه معنی دارد قول رسول الله صلی الله علیه و آله اذا زنی الرجل فارقه روح الايمان و مراد بروح ایمان که چون مرد زنا کند از او مفارقت می کند چیست فرمود هو قوله تعالى و ایدهم بروح منه ذاك الذي يفارقه فرمود که آن روح روحی است که در قول حق تعالی است که قوت دادیم ایشان را بروح از خود و همین روح مفارقت می کند و از آن جمله حدیثی است که اصبع بن نباته از حضرت امیرالمؤمنین علی اخیه و علیه و اولاده صلوات المصلین روایت می کند هر چند حدیث طویل است و لیکن

بجهة تحقيق حق مدعا بتمامه در اين جا ذكر ميكنيم با ترجمه آن كه
 نفعش عام بوده باشد قال جاء رجل الى امير المؤمنين عليه السلام فقال
 يا امير المؤمنين ان اناسا زعموا ان العبد لا يزني و هو مؤمن فقد ثقل على
 هذا و لا يسرق و هو مؤمن و لا يشرب الخمر و هو مؤمن و لا يأكل الربا و
 هو مؤمن و لا يسفك الدم الحرام و هو مؤمن فقد ثقل على هذا و زح منه
 صدرى حين ازعم ان هذا العبد يصلى صلواتى و يدعو دعائى ينا كحنى و
 انا كحه و يوارثنى و اوارثه و قد خرج من الايمان من اجل ذنب يسير
 اصابه فقال امير المؤمنين عليه السلام صدقت سمعت رسول الله (ص)
 يقول و الدليل عليه كتاب الله خلق الله عز و جل الناس على ثلاث
 طبقات فانزلهم ثلاث منازل و ذلك قول الله عز و جل فى الكتاب
 اصحاب الميمنة و اصحاب المشئمة و السابقون فاما ما ذكره من امر
 السابقين فانهم انبياءه مرسلون و غير مرسلين جعل الله فيهم خمسة
 ارواح روح القدس و روح الايمان و روح القوة و روح الشهوة و روح
 البدن فبروح القدس بعثوا انبياء مرسلين و غير مرسلين و بها علموا
 الاشياء و بروح الايمان عبدوا الله و لم يشركوا به شيئا و بروح
 القوة جاهدوا عدوهم و عالجوا معاشهم و بروح الشهوة اصابوا لذى
 الطعام و نكحوا الحلال من شباب النساء و بروح البدن دبوا و درجوا
 فهؤلاء مغفور لهم مصفوح عن ذنوبهم ثم قال قال الله عز و جل تلك
 الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كلم الله و رفع بعضهم درجات

وآتيناه عيسى بن مريم البينات وايدناه بروح القدس ثم قال فى جماعتهم
وايدهم بروح منه يقول اكرمهم بها ففضلهم على من سواهم فهؤلاء
مغفور لهم مصفوح عن ذنوبهم ثم ذكر اصحاب الميمنة وهم المؤمنون
حقا باعيانهم جعل الله فيهم اربعة ارواح روح الايمان وروح القوة و
روح الشهوة وروح البدن فلايزال العبد يستكمل هذه الارواح الاربعة
حتى تاتى عليه حالات فقال الرجل يا امير المؤمنين ما هذه الحالات فقال
اما اولهن فهو كما قال الله عز وجل ومنكم من يرد الى اذل العمر لكى
لايعلم بعد علم شيئاً فهذا ينتقص جميع الارواح وليس بالذى يخرج من
دين الله لان الفاعل به رده الى اذل عمره فلايعرف الصلوة وقتا و
لايستطيع التهجد بالليل ولا بالنهار ولا القيام فى الصف مع الناس فهذا
نقصان من روح الايمان وليس يضره شيئاً ومنهم من ينتقص منه روح
القوة فلايستطيع جهاد عدوه ولايستطيع طلب المعيشة ومنهم من
ينتقص منه روح الشهوة فلو مرت به اصبح بنات آدم لم يحن اليها و
لم يقيم وبقى روح البدن فيه فهو يدب ويدرج حتى يأتية ملك الموت
فهذا بحال خير لان الله عز وجل هو الفاعل به وقد يأتى عليه حالات فى
قوته وشبابه فيهم بالخطيئة فيشجعه روح القوة وتزين له روح الشهوة و
يقوده روح البدن حتى يوقعه فى الخطيئة فاذا لامسها نقص من الايمان و
تقصى منه فليس يعود فيه حتى يتوب فاذا تاب تاب الله عليه وان عاد
ادخله الله نار جهنم فاما اصحاب المشأمة فهم اليهود والنصارى يقول

الله عز و جل الذين آتيناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابناءهم
 يعرفون محمدا (ص) و الولاية فى التورية و الانجيل كما
 يعرفون ابناءهم و ان فريقا منهم ليكتمون الحق و هم يعلمون الحق من
 ربك انك الرسول اليهم فلا تكونن من الممترين فلما جحدوا ما عرفوا
 ابتلاهم بذلك فسلبهم روح الايمان و اسكن ابدانهم ثلاثة ارواح روح
 القوة و روح الشهوة و روح البدن ثم اضافهم الى الانعام فقال انهم الا
 كالانعام لان الدابة انما تحمل بروح القوة و تعتلف بروح الشهوة و
 تسير بروح البدن فقال السائل احييت قلبى باذن الله يا امير المؤمنين ،
 اصبح بن كنانة گفت آمد مردى بخدمت حضرت اميرالمؤمنين عليه
 السلام پس گفت يا اميرالمؤمنين بدرستى كه جمعى از مردم گمان
 كردند كه بنده زنا نمى كند در حالى كه مؤمن باشد پس بتحقيق كه
 گران آمد بر من اين كلام و ميگويند كه بنده دزدى نمى كند در حالى
 كه مؤمن باشد و شراب نميخورد در آن حال و ربا نميخورد در آن حال
 و قتل نميكند بحرام در آن حال پس بتحقيق كه گران آمد اين سخن بر
 من و تنگ ميشود سینه من چه يقين ميدانم كه اين مرد نماز مى كند
 نماز مرا و ميخواند دعای مرا و نكاح مى كند از من و نكاح ميكند من از
 او و ارث ميبرد از من و ارث ميبرم من از او و حال آنكه بيرون رفته از
 ايمان بخواطر گناه كمى كه از او صادر گرديده پس آن حضرت
 صلوات الله عليه فرمود كه راست گفتى شنيدم از رسول الله (ص) كه

می فرمود دلیل بر این کتاب خدا است خلق کرده است حق تعالی مردمان را بر سه طبقه و نازل کرده ایشان بسه منزله و آن قول خدای تعالی است اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة و السابقون اما سابقون پس ایشان پیغمبران خدایند خواه مرسل و خواه غیر مرسل قرار داده حق تعالی در ایشان پنج روح روح القدس و روح ایمان و روح قوه و روح شهوة و روح بدن پس بروح القدس مبعوث شدند پیغمبران بر خلق و بآن روح میدانستند اشیاء را و بروح ایمان عبادت میکردند خدای را و برای او شریکی قرار نمیدادند و بروح قوه مجاهده میکردند با دشمنان خود و معالجه مینمودند و طلب میکردند معاش خود را و بروح شهوة میرسید بایشان لذت طعام و نکاح زنان جوان و بروح بدن راه میرفتند و حرکت می نمودند پس این جماعت آمرزیده شده و از گناهان در گذشته شده اند پس گفت رسول الله که خداوند در کلام مجید می فرماید تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كلم الله و رفع بعضهم درجات و آتينا عيسى بن مريم البينات و ايدناه بروح القدس پس گفت در حق جماعت پیغمبران و ایدناهم بروح منه یعنی که اکرام کرده است خدای تعالی آن جماعت را بروح و تفضیل داده ایشان را بر غیر ایشان پس این جماعت نیز آمرزیده شده اند پس ذکر کرد اصحاب میمنه را و ایشان مؤمنوند که قرار داده حق تعالی در ایشان چهار روح روح ایمان و روح قوه و روح شهوة و

روح بدن پس همیشه بنده مستکمل این ارواح است تا سانح شود بر او حالات پس گفت آن مرد چیست آن حالات یا امیر المؤمنین پس فرمود آن حضرت اما اول آن حالات پس او چنان است که حق تعالی بیان فرموده و منکم من یرد الی ارذل العمر لکی لا یعلم من بعد علم شیئا پس این شخص کم می شود از او جمیع ارواح و نیست از آن کسانی که از دین خدا بیرون رفته اند بلکه خداوند رسانده است او را بارذل عمر او پس او نماز و وقتش را نمی شناسد و نمیتواند که شب برخیزد و نافله کند و نمیتواند که در صف بایستد و نماز جماعت کند پس این سبب کم شدن روح ایمان است و ضرر ندارد آن شخص را چه اختیارش نیست و در مؤمنین کسی است که کم می شود از او روح قوت پس نمیتواند که با دشمن خود جهاد کند و استطاعت طلب معیشت برایش نیست و از مؤمنین باز کسی است که کم می شود از او روح شهوت پس اگر بگذرد باو بهترین دختران آدم از حیث حسن و لطافت میل بسوی او نمی کند و بر نمیخیزد بسوی او و باقی میماند برایش روح بدن که بآن حرکت می کنند در روی زمین تا اینکه ملک موت بیاید و همان را نیز قبض کند پس این گروه موصوفه بحال خوب می باشند بعله اینکه خدای عزوجل در ایشان این مصلحت را دیده است و گاهی از اوقات سانح می شود بر مؤمن حالاتی در قوت و جوانی خود و قصد می کند بسوی معصیت پس قوت می دهد او را روح

قوت و زینت می‌دهد آن معصیت را در نظرش روح شهوت و قاید
 می‌شود او را روح بدن پس می‌اندازند او را در معصیت پس چون
 ارتکاب نمود آن معصیت را کم می‌شود از او روح ایمان و فرار می‌کند
 از او پس عود نمی‌کند تا توبه کند پس چون توبه کرد خداوند
 می‌بخشد او را اگر دو مرتبه عود کند بسوی خطیئه داخل می‌کند او را
 خدای تعالی در آتش جهنم و اما اصحاب مشئمة پس ایشان یهود و
 ارمنی‌اند چنانکه می‌فرماید حق تعالی الذین آتیناهم الكتاب یعرفونه
 کما یعرفون ابنائهم یعنی می‌شناسند محمد صلی الله علیه و آله را و
 ولایة را در توریة چنانکه می‌شناسند پسران خود را در منزلهای خود و
 بدرستی که گروهی از ایشان می‌پوشند حق را و حال آنکه میدانند حق
 را از جانب پروردگار توای محمد صلی الله علیه و آله که تو فرستاده
 شده بسوی ایشان پس مباشید البته از جمله شك کنندگان پس چون
 انکار کردند آنچه را که شناختند گرفتار کرد خدای عزوجل ایشان را
 بآن عذاب پس سلب کرد از ایشان روح ایمان را و ساکن کرد در
 بدنهای ایشان سه روح روح قوۀ و روح شهوة و روح بدن پس نسبت
 داد ایشان را بسوی بهائم پس فرمود ان هم الا کالانعام بعلت اینکه دابه
 بروح قوت بار میکشد و بروح شهوت علف و آب میخورد و بروح
 بدن راه می‌رود پس گفت سائل زنده کردی دل مرا بفرمان خدای
 تعالی یا امیرالمؤمنین ، پس ثابت نمودیم بدلائل عقلیه و نقلیه که

مؤمن چون معصیت می کند سلب می شود از او روح ایمان بعد از توبه عود می کند و ثابت کردیم قبل که حب آن حضرات علیهم السلام بهشت است و روضه ایشان حظیره قدس است و چون داخل روضه میشوی نور کبریا را مشاهده میکنی و حال خود را چون حال ملائکه می بینی و از امام بگوش دل شهادتین میشنوی و این حالات بجهت کسی رو نمیدهد مگر وقتی که مؤمن مخلص باشد و گناهی برایش نباشد لهذا امر کرده حضرت بغسل صراحة و بتوبه التزاما چه تائب از گناه مثل کسی است که برایش گناهی نباشد مثل روزی که از مادر متولد شود پس باطن آن شخص پاک خواهد شد از عیوب پس بهترین است که ظاهر او نیز پاک گردد بسبب غسل و الا شخصی که دامن باطنش ملوث بکثافات معصیت باشد ظاهر را پاک نمودن ثمره نمی بخشد و هیچ حالتی برایش روی نمیدهد و این شروط که امام علیه السلام ذکر فرموده بمقتضای آن حالات است و این در وقتی است که باطن پاک باشد پس ظاهر را نیز پاک کنند از این جا است کسی که میخواهد توبه کند امر بغسلش می کنند این است معنی قول شارح دام ظلّه و اطال بقائه پس باید که با غسل باشی تا اینکه ظاهر تو پاک باشد و با توبه باید باشی از آنچه که موافق نیست توحید را و امثال بمقتضای نبوت و ولایة الخ.

چون مقصود کلام شارح معلوم و مشخص شد اکنون بیان میکنم معانی عبارات شارح دام ظلّه العالی را تا غواشی حجب از رخساره مقصود برداشته گشته چهره مرام مشاهده گردد.

اما توحید پس بر دو قسم است ذاتی و صفاتی زیرا که چون ادراک کنه حق جل و علا احدی را میسر نیست و فهم حقیقتش خلقی را متصور نی نه ملک مقرب کمیت معرفه در این میدان جهانیده و نه نبی مرسل گوی عرفان از این جلوه گاه ربوده **کل دون صفاته تحبیر اللغات و ضل هناك تصاریف الصفات و حار فی ملکوته عمیقات مذاهب التفکیر و انقطع دون الرسوخ فی علمه جوامع التفسیر** پس خود عارف ذات خود و شناسائی حقیقت خود علی ما ینبغی نباشد و برای احدی این قسم توحید میسر نیست پس این را توحید ذاتی میگویند که بجز ذات حق احدی واقف بر معرفت حقیقت توحید نمی باشد و چون بمدلول **فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف** دوست داشت که شناخته شود ناچیزان عدم را از گنج فیض وجود خود مستغنی گردانیده تا نقد عمر را در بازار معرفت درباخته باشند لاجرم تجلی نمود بخلائق بصفاتی از صفات و ظاهر شد بایشان باسمى از اسمائی خود تا بادیه نشینان ظلمت جهالت از آن نور بقدر قابلیت استناره نموده ظلمتکده دل را بنور معرفت روشن گردانند و این قسم را توحید صفاتی میگویند چه خلق را توحید ذاتی میسر نیست لهذا بتجلیات حق

سبحانه تعالی در اسماء و صفات هر کس بقدر قابلیت و اندازه همت خود معرفتی حاصل نموده و بصفتی از صفات توجه بخالق اسماء و صفات می نماید و از برای توحید صفاتی مراتب است بحسب تجلیات حق برای خلق پس در هر مقام و مرتبه که حق تجلی برای خلق نماید معنی ظاهر شود برای خلق بصفتی از صفات خود همان توحید او است که از آن صفت توجه بحق می نماید پس باین سبب مراتب موحدین بحسب اختلاف مظاهر حق مختلف درجات و مقامات عارفین بحسب تجلیات باری متفاوت می باشد و کلیه این مراتب را بچهار مرتبه جمع کرده اند.

مرتبه اول توحید عبادت است از نفی شرک و رفع اثینیه و اثبات صانع بدون مشارکت در ذات و صفات و افعال چنانکه حق جل و علا می فرماید **قل اعبدوا الله ولا تشركوا به شیئا** و مراد از عدم شرک در این آیه وافی هدایه مطلقا است خواه در ذات و خواه در صفات و خواه در افعال و الا توحید معبود صورت نه بندد زیرا که اگر قایل بشوی که مراد توحید معبود است من حیث العبادة می شود که من حیث الذات واحد نباشد بلکه اثین یا زیادتر باشد میگوئیم که آن یکی که شریک است با این معبود آیا مستحق عبادت هست یا نیست اگر مستحق عبادت هست پس توحید معبود صورت نه بندد هر گاه مستحق نیست مبدئیه را نشاید چه مبدء نظر بانعام و افضال که بمعلول نموده

است البته مستحق عبادت و پرستش است پس باید آن معبود واحد بالذات باشد و باید واحد بالصفات و افعال نیز باشد چه مشارک معبود در صفات یا در افعال یا واجب است یا ممکن اول خلاف مفروض است بجهت اینکه ما ثابت کردیم که معبود واحد بالذات است و بجهت او شریکی متصور نمی‌شود و ثانی صفت واجب است چه ممکن اثر الله است و اثر صفت مؤثر است و کما فی الدعاء **لا یری فیہ نور الا نورک** و همچنین است افعال ممکن که کل افعال ایشان افعال خدا است بایشان چنانکه می‌فرماید در کلام مجید **ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی** و در آیه دیگر **لیس لك من الامر شیء** در دعا **لا یسمع فیہ صوت الا صوتک** پس توحید عبادت مستلزم توحید ذات و توحید صفات و توحید افعال می‌باشد چنانکه اشاره شد پس حق ظاهر شد در این مرتبه بجهت موحد بصفه معبودیت چنانکه ذات زید غیب است توصل او ممکن نیست مگر بظهورش بصفتی از صفات چون قایم می‌شود متوصل می‌شویم بآن ذات بصفه قیام چون متکلم می‌گردد توصل می‌یابیم بصفه تکلم و بر این قیاس **العبودية جوهره کنهها الربوبية فما فقد فی العبودية ظهر فی الربوبية و ما خفی فی الربوبية اصیب فی العبودية** الحديث ، و این مرتبه عام است و بجهت کل مسلمین حاصل است و اعلی از این مرتبه.

مرتبه دوم است که مسماء بتوحید ذات می باشد یعنی واحد دانستن ذات و منزّه کردن او از کل آنچه بر خلق جایز است و اثبات کردن صفات ذاتیه برای او جل جلاله و این حاصل می شود بتدبر و تفکر موحد در آثار و صنایع حق تعالی و در نفس خود و آنچه ودیعه گذاشته است در این از عجایب و غرایب و از تکثر خلق استدلال بوحّد خلق کند و از تشابه ایشان استدلال بعدم تشابه حق نماید و از ترکیب خلق استدلال به بساطت حق کند و از اجزاء ایشان استدلال به بی اجزائی خالق کند و بر این قیاس آیات و صفات حق تعالی را در آفاق و انفس مشاهده کند کما قال تعالی **سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق** چنانکه حضرت امام رضا علیه و علی جده و آبائه و ابنائه آلاف التحية و الثناء در مقام توحید حق جل و علا می فرماید الحمد لله ملهم عباده الحمد فاطرهم علی معرفة ربوبیته الدال علی وجوده بخلقه و بحدوث خلقه علی ازلیته و باشباههم علی ان لا شبه له المستشهد آیاته علی قدرته الحدیث ، و قول امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام **من عرف نفسه فقد عرف ربه** بنا بر یکی از معانی اشاره باین معنی است که بجهل خود استدلال بعلم حق کند و بحدوث خود استدلال بقدم حق تعالی نماید و بترکیب خود استدلال ببساطة حق نماید و بر این قیاس سایر صفات پس موحد در این مقام توحید می کند ذات حق تعالی از کل ما یمتنع ثبوت له بنظر

بآثار و افعال و ظهور حق باو در این اشیاء پس این مرتبه اعلی از آن مرتبه اولی خواهد بود زیرا که در آن جا توحید میکند معبود را بنهجی که انبیاء و رسل خبر داده و کتاب الله بآن ناطق است و در این مرتبه خود بنظر و تدبیر و تفکر معلوم می کند وحدت حق را بالذات و الصفات و الافعال و از صانع پی بمصنوع می برد و نظر باعتبار و احتمال دیگر مرتبه اولی اعلی از این مرتبه می شود و تفصیل مطلب طول میکشد و ما در صدد اجمال میباشیم بلکه در غیر این موضع اشاره باین مدعا بشود انشاء الله تعالی و اعلی از هر دو مرتبه.

مرتبه سیم است که توحید شهودی عبارت از آن است یعنی مشاهده حق نمودن در هر چیز و حق را اظهار اشیاء دانستن و تعددات و کثرات را در جنب ملاحظه و مشاهده حق مضمحل و نابود شمردن و این مرتبه مرتبه ارباب شهود و انکشاف است و اشاره باین مرتبه است قول سیدالشهدا صلوات الله علی جده و ایبه و امه و اخیه و ابناءه در دعای روز عرفه **کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک أیکون لغيرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک متى غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متى بعدت حتی یکون الآثار هی الی توصل الیک عمیت عین لا تراء و لا تزال علیهما رقیبا و خسرت صفقه عبد لم تجعل له من حبل نصیبا و باز در همان دعای شریف فرموده **تعرفت الی فی کل شیء فرأیتک ظاهرا فی کل شیء فانت****

الظاهر لكل شيء و بعضی از اصحاب این مرتبه گفته ان العالم غیب لم يظهر قط و الحق تعالى هو الظاهر ما غاب قط و الناس في هذه المسئلة على عكس الصواب فيقولون العالم ظاهر و الحق تعالى غیب پس تجلی حق در این مقام برای موحد عارف بمرتبه ایست که اظهر و اجلی از حق تعالى چیزی نمی بیند و این تعددات و تكثرات را باطل و ناچیز مشاهده می نماید و لکن این ظهور را عین خفایش می بیند و حضورش را عین غیبتش ملاحظه می کند و این مرتبه شکی نیست که اعلی از مرتبه دوم است چه در آن جا از صانع مصنوع را می فهمید و از اثر مؤثر را می شناخت و در این مقام غیر از حق چیز دیگر مشاهده نمی کند بلکه مدعا پیش اهل این مرتبه بعکس است چنانکه از کلام بعض عرفاء نقل کردم و اعلی از این مرتبه.

مرتبه چهارم است که توحیدی حقیقی است و این مقام فناء است بنفی کثرت و تحقق وحدت و معرفت حق بحق بدون کیف و اشاره و ایماء و در این مقام ملاحظه غیر ملحوظ است و قطع نظر مقطوع النظر است و این مقام محو موهوم و هتك استار و حجب و فناء بشریت است و رسول الله صلی الله علیه چون بدین مقام رسید متکلم بکلام رَمَلُونی دَیْرُونی گردیده و این مرتبه اعظم مراتب و این مقام اعلی مقامات است و برتر از این برای سالک مرتبه متصور نگردد و چون باین مرتبه رسد بمقصود رسیده چهره مقصود را بی پرده مشاهده می کند و این

اعلی معانی **من عرف نفسه فقد عرف ربه** است و این مقام اولی
 الافئده و در این مقام است که صحو معلوم میگردد و سر غلبه می کند
 احدیه جذب صفة توحید می نماید نور از صبح ازل در اشراق و لمعان
 درمی آید و صبح وصال طلوع کرده چراغهای قوا و تعلقات خاموش
 میگردد و شرح این مدعا بطریق اشاره گذشت و مراد ما از این کلمات
 آن است که قبل از این از کلام معصوم شرح کردیم پس باین کلمات
 تکفیر ما مکنید و عبث پیرهن اسلام را باین گونه خارها مدیریت که
 تفتیش شما را لازم است بی اطلاع از حال کسی مباشر لعن آن مشوید
 که باعث مزید درجه ملعون و خسران آخرت لاعن گردد و این مراتب
 درجات عارفین و مقامات موحدین است که هر کس بدرجه و مرتبه
 خود بسوی حق تعالی سیر می کند و هر کس بمقام خویش توجه بحق
 سبحانه تعالی می نماید و حق جل و علا متعالی است از ادراک طالبین و
 فهم عارفین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین **اما** توحید ذاتی که
 پیش اشعار شد در تقسیم توحید بسوی ذاتی و صفاتی مراد از توحید
 صفاتی که معلوم شد پس مراد از توحید ذاتی توحید حق است نفس
 خود را گواهی خود است بوحدانیه خود چنانکه فرموده **شهد الله انه**
لا اله الا هو و در آن مرتبه احدی نمیرسند سوای ذات بی همتای او جل
 جلاله و مراد از توحید حق نفس خود را آن نیست که گروهی
 فهمیده اند که کل اشیاء ذات حق جل و علایند حقیقت ایشان همان

ذات است که بصور مختلفه مصور گردیده چون آن صورت منخلع

گردد حق باقی میماند چنانکه ابن عربی میگوید:

فلولاه ولولانا

لما كان الذی كانا

فانا اعبد حقاً

وانا الله مولینا

وانا عینه فاعلم

اذا ما قیل انسانا

فلاتحجب بانسان

فقد اعطاك برهانا

وكن حقاً وكن خلقاً

تكن بالله رحماناً

و ملای روم در کتاب شمس تبریزی میگوید:

هر لحظه بشکل آن بت عیار درآمد

هر دم بلباس دیگر آن یار برآمد

یوسف شد و از مصر فرستاد قمیصی

منصور شد و بر صفت دار برآمد

و در آن کتاب میگوید: چون من بحق واصل شوم بر خویشتن هو میزنم

، و ملا جامی در یوسف زلیخا میگوید:

چه آن بی چون در این چون کرده آرام
پی روپوش کرده یوسفش نام
و سایرین از شعرای متصوفه باین قایلند که ما مکلف توحیدیم و لیکن
توحید نمی توانیم کرد چنانکه میگوید:

واننی مکلف توحیده
فکیف قبل بلغة المقصود

پس خود خود را توحید می کند بلسان ما ،

ما ذاك الا آية عنى بلا

شرك و كفر سایر الوجود

الخ ، الحاصل اینکه مراد ما از این کلام این نیست بلکه مراد این است
که ممکن نمی شود ممکن را توحید ذات مجرد از کل صفات و
اعتبارات نماید بلکه آن ذات مقدس توحید کما ینبغی بجهت خود
می نماید و این نظیر قول رسول الله صلی الله علیه و آله است که در
مقام ثناء حق سبحانه تعالی می فرماید **لا احصى ثناء عليك انت كما**
اثنت على نفسك و مراد این نیست که بمحو صفات بشریت عین
حق می شوم پس ثنا بکنم کما هو حقّه خلاصه کلام در این مقام سخن
طویل الذیل است و اکمال آن ممکن نیست هر چه در اختصار کسی
میکوشد طول میکشد پس لب می بندیم از این سخنان تا باعث ملال
نظرکنندگان نگردد **خير الكلام ما قل و دل** و اشاره باین توحید است

کلام شبلی که اخذ نموده است از دو حدیث یکی را از کلام منبع حکمت و جویبار معرفت علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگری را از کلام امام باحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و کلامش این است که **من اجاب عن التوحید بعبارة فهو مشرک و من اشار الیه باشارة فهو زنديق و من اومى الیه فهو عابد او ثان و من نطق به فهو غافل و من سکت عنه فهو جاهل و من توهم انه واصل فلیس له حاصل و من ظن انه قریب فهو بعید و من تواجد فهو فاقد و كلما میزتموه باوهامکم و ادرکتهم بعقولکم فی اتم معانیکم فهو مصروف مردود الیکم محدث مصنوع منکم و از اینکه این کلمات را از کلام آن حضرت علیه السلام در دو حدیث برداشته است پس شرح کلام آن حضرت اولی و احق خواهد بود از شرح کلام شبلی حدیث اول قال (ع) **من سئل عن التوحید فهو جاهل** یعنی هر که پرسد از توحید ذاتی که عقول از ادراک آن قاصر و اوهام از تصور آن حاسر باشد مدرك نگردد و بعبارة محدود نشود چنین کسی از جهال و نادانان بلکه از سفها و بی خردان است چه سؤال بکند از چیزی که هیچ احدی برای آن جوابی ندارد نعم ما قیل:**

بعقل نازی حکیم تا کی ، بفکرت این ره نمی شود طی
 بکنه ذاتش خرد برد پی ، اگر رسد خس بقعر دریا

و من اجاب عنه فهو مشرك یعنی هر کس که جواب گوید از آن توحید که سائل سؤال کرده پس آن شخص مشرك است چه از این ذات خبر نداده است بلکه خبر داده از چیزی که غیر آن ذات است پس شریکی در معبودیت بجهت او قرار خواهد داد پس مشرك خواهد بود و از او بلسان جواب گفتن نتوان انما تدرکه القلوب بحقایق الایمان ، و من عرف التوحید فهو ملحد یعنی هر کس که بشناسد توحید را ملحد است زیرا که معرفتش بذات واقع نگردد و وصفش بمسما بحقیقت اتصاف نپذیرد چه هر مصنوعی محدود است و هر محدودی مصنوع است و هر مصنوعی محدث است و هر محدثی قدیم نیست و تسمیه اش بمسما اطلاق نگردد و هر که این مرتبه را ادعا کند پس بتحقیق که از حق اعراض نموده میل بباطل کرده است پس ملحد باشد و من لم يعرف التوحید فهو كافر یعنی هر که نشناسد توحید را بوجه من الوجوه بلکه بتکثر و تعدد قایل شود وحدة ظاهره حق را در کل اشیاء مشاهده نکند پس کافر دور از رحمت حق تعالی است و چون این حدیث شریف در بیان مقامات موحدین است میرسد ما را که معنی کنیم این حدیث شریف را نهجی که مطابق تقسیم ما سابقا باشد چه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید که ما لفظی که ادا میکنیم از آن هفتاد معنی اراده میکنیم که آن لفظ بهمه آن معانی دلالت داشته باشد پس میگوئیم که کلام امام علیه السلام من سنل

عن التوحيد فهو جاهل اشاره بمرتبه چهارم باشد يعنى هر كه سؤال
 كند از توحيد حقيقى كه چگونه است و چه طور حاصل مى شود پس
 بتحقيق كه نادان و غافل است كه اين مرتبه مرتبه سؤال و جواب نيست
 باشاره معلوم نشود و عبارت محدود نگردد آن مقام محو و فنا است و
 محل اندك اك جبل انية و ترك شهود و غيبه است آن جا چه مشعور به
 است بلكه چه اختياريست سرج قوا و حواس ظاهره و باطنه خاموش
 گرديده غير از حق چيزى ديگر نمى بيند پس سؤال از اين مرحله
 محض جهالت و غفلت است اين است كه حضرت لفظ جهل را ادا
 فرمودند شرك و كفر فرمودند در اين مقام چه اگر كسى از اين مرتبه
 سؤالى كند نقص بايمان اين كس نخواهد داشت **و من اجاب عنه فهو**
مشرك جواب فرع معرفت است و جواب يا باشاره است يا بلسان يعنى
 هر كه ادعاى معرفت كند و اشاره بسوى حق نمايد او مشرك است چه
 آنچه را كه او اشاره بسوى او كرده است ذات حق نيست بلكه غير او
 است زيرا كه هر مشار اليه محدود است و هر محدودى مصنوع است و
 هر مصنوعى محدث است پس جواب از توحيد نه باشاره متصور گردد
 و نه بلسان صورت ميندد بلكه ادراك ميكند اين را قلوب بحقايق
 ايمان چه سرور اوصياء مى فرمايد **انى لم اعبد ربا لماره** و در بيان اين
 فرمودند **لم تره العيون بمشاهدة العيان و لكن رائة القلوب بحقايق**
الايمان و باز در حديث ديگر فرموده **ان الله تجلى لعباده من غير ان**

راوه و اراهم نفسه من غير ان يتجلى لهم و حضرت امام جعفر صادق
 عليه السلام در جواب ابی بصیر از سؤال از امکان روية حق تعالى روز
 قیامت بجهت مؤمنین فرمود نعم و قد راوه قبل يوم القيامة پس
 ابوبصیر گفت کی دیدند قبل از قیامت فرمود حين قال الست بربکم
 قالوا بلی پس ساکت شد آن حضرت ساعتی پس فرمود و ان المؤمنین
 لیرونه فی الدنيا قبل يوم القيامة الست تراه فی وقتک هذا ابوبصیر
 عرض کرد فدایت شوم آیا حدیث کنم مردم را از این خبر که بمن
 دادی فرمود لا فانک اذا حدثت به فانکره منکر جاهل بمعنی ما تقول
 ثم قدر ان هذا تشبيه و کفر یعنی ای ابوبصیر خبر مکن مردم را از آنچه
 من بتو گفتم پس اگر خبر کنی انکار می کند سخن ترا منکری که
 نمیداند معنی آنچه را که میگوئی پس حکم می کند که این تشبیه و
 کفر است پس فرمود آن حضرت و لیست الرؤية بالقلب کالرؤية
 بالعين تعالی عما یصفه المشبهون والملحدون یعنی نیست دیدن قلبی
 مثل دیدن بچشم تا مستلزم تشبیه باشد بلکه آن رؤیه و رائی این است
 که بارباب شهود و عرفان معلوم است چشم را کجا یارائی دیدن انوار
 حق تعالی است و چون تجلی نمود حق سبحانه تعالی بنوری از انوار
 خود که ملکی است از روحانین که در تحت عرش است کوه پاره
 پاره گردیده و خر موسی صعقا و بنی اسرائیل مردند چه بی فهمند
 مردم و لکن لایسعی ارضی و لا سمائی بل یسعی قلب عبدی

المؤمن و وسعت قلب عبد مؤمن بیش از زمین و آسمان و عرش و کرسی است چون حق تجلی بقلبش کند غیر از حق مشاهده هیچ چیز نمی نماید و همه اشیاء را نابود و مضمحل می بیند و این مرتبه ارباب شهود و عرفان را است و این گونه توحید توحید شهودی باشد و **من عرف التوحید فهو ملحد** یعنی هر که بشناسد توحید ذاتی را من حیث الذات یعنی ادعای شناختن کند پس او ملحد است معرض از حق است و حق از او معرض چه حق سبحانه تعالی اجل است از اینکه منسوب شود بسوی چیزی و یا چیزی را باو نسبت دهند من حیث الذات بلکه شناخته می شود بآثار فعل و صفاتش و این مقام دوم است که توحید ذات است بسبب آثار و صفات و صنایع حق تعالی چنانکه بیان شد و **من لم يعرف التوحید فهو کافر** یعنی هر که نشناسد توحید عبادت را و بجهت معبود شریکی و مثلی قرار بدهد یا اینکه هیچ معبود را نشناسند پس این شخص کافر است و این اشاره بسوی مرتبه اولی است پس این حدیث شریف شاهد و گواه بر تقسیم ما می باشد و معانی دیگر را نیز احتمال دارد خوفاً للاثالة ترك آن در این مقام نمودیم چو مطلب بسیار طول کشید و ما در صدد اجمال و اختصار می باشیم **اما** حدیث دوم از کلام امام باقر ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که شبلی از آن اخذ نموده و با کلمات خود ممزوج نموده آن است که آن حضرت فرمود **کلما میزتموه باوہامکم فی ادق معانیکم فهو مخلوق مثلکم**

مردود الیکم یعنی آنچه را که تمیز دهید بوهمه‌های شما به باریکترین معانی پس او مخلوق است مثل شما مردود است بسوی شما بعلت اینکه در ذهن حاصل نمی‌شود مگر صور معلوم و متصور و الاجماع ضدین در آن واحد لازم آید چه هر گاه تصور کوه کسی کند باید ذهنش باید بزرگ گردد و اگر خردل تصور کند باید کوچک شود این چنین امر صورت نه‌بندد پس صور اشیاء باید در ذهن داخل شود چه معنی تصور زید آن است که صورتی از آن در ذهن ارتسام می‌پذیرد که بآن صورت ممتاز از عمرو می‌گردد مثلاً و فرقی میانه مرآت و نفس در انطباق صور نیست پس در صورت تصور ذات حق اثبات صورت برایش می‌شود و این باطل است بنص احادیث متظافرة متکاثرة از آن جمله حدیثی است که از **حمزة** بن محمد منقول است که او گفت نوشتم بسوی حضرت امام رضا علیه السلام و سؤال کردم از آن حضرت از جسم و صورت پس نوشت **سبحان من لیس کمثله شیء لا جسم و لا صورة** و از آن جمله حدیثی است که **محمد** بن حکیم روایت کند که وصف کردم برای حضرت امام موسی کاظم علیه السلام قول هشام بن سالم جو الیقی که بصورت قایل است و حکایت نمودم قول هشام بن حکم را که بجسمیه قایل است پس فرمود آن حضرت **ان الله لا يشبهه شیء ای فحش او خنا اعظم من قول من یصف خالق الاشیاء بجسم او صورة او بخلقة او بتحدید و اعضاء تعالی الله عن**

ذلك علوا كبيرا و از آن جمله حدیثی که محمد بن الفرّج الرجّعی
 روایت کند که نوشتم برای حضرت امام رضا علیه السلام و سؤال
 کردم از آنچه هشام بن سالم گوید در صورت و از آنچه هشام بن حکم
 گوید در جسم پس نوشت آن حضرت دع عنك حيرة الحيران و
 استعذ بالله من الشيطان ليس القول ما قال الهشامان و از آن جمله
 حدیثی است که یونس بن ظبیان روایت کند که عرض کردم
 بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که هشام بن حکم
 میگوید قول عظیمی را مگر اینکه من بجهت شما اختصار میکنم و چند
 حرف از آن عرض میکنم گمان کرده هشام بن حکم که خداوند جسم
 است بدلیل اینکه اشیاء یا جسمند یا فعل جسم جائز نیست که صانع
 فعل باشد چه فعل تقوم ندارد مگر بفاعل پس باید جسم باشد چه اشیاء
 منحصر در این دو تا است پس حضرت فرمود و يله أ ما علم ان الجسم
 محدود متناه و الصورة محدودة متناهية فاذا احتمل الحد احتمل الزيادة
 و النقصان و اذا احتمل الزيادة و النقصان كان مخلوقا پس یونس گوید
 عرض کردم چه بگویم در این باب فرمود لا جسم و لا صورة و هو
 مجسم الاجسام و مصور الصور لم يتجزء و لم يتناه و لم يتزايد و
 لم يتناقص لو كان كما يقولون لم يكن بين الخالق و المخلوق فرق و لا
 بين المنشئ و المنشأ لكن هو المنشئ فرق بين من جسمه و صوره و

انشاء او كان لا يشبهه شيء ولا يشبهه هو شيئا الحاصل اینکه ثابت شد بطلان قول هشام بن حکم پس حق را در ذهن نتوان داخل کرد.

و دلیل دیگر بر این مدعا این است که وجود ذهنی را تفسیر نموده اند حکما و متکلمین بوجود ظلی و ظل فرع ذی ظل است پس هر چه در ذهن درآید باید از امر خارجی منتزع گردد اگر کلی است ما يحصل فی الذهن منتزع از امر خارجی کلی می شود و هکذا اگر جزئی باشد یا ذاتی یا عرضی باشد بدلیل قوله تعالی **وان من شيء الا عندنا خزائنه و مانزله الا بقدر معلوم** پس هر گاه حق در ذهن داخل شود باید از وجود خارجی منتزع گردد کجا میتواند حادث که انتزاع کند قدیم را پس آنچه که در ذهن داخل امری است جدید حادث و الله نیست این است معنی قول حضرت صادق علیه السلام **کلما میز تموه باو هامکم اه** و قول شبلی **و من توهم انه و اصل فلیس له حاصل** اشاره بتوحید حقیقی و وصول تحقیقی است که این را هر که توهم کند برای او حاصلی نیست محض توهم است چنانکه جمعی از گمراهان زاد الله اضلالهم را مذهب این است که چون ما واصل شویم بذات حق سبحانه تعالی بجهة ما نمازی نیست روزه نیست و حجی نیست زکوتی نیست و ما بهتر از پیغمبرانیم که ما را جز مشاهده جمال چیز دیگر نفرموده اند و ایشان را بتبلیغ و ارسال از آن حظ بی بهره نمودند یکی از ثقات گوید که در روضه اباعبدالله الحسین علیه السلام جمعی را دیدم نشسته پاره

از ایشان نماز کردند و پاره نماز نکردند چو یا شدم سبب نماز نکردن را گفتند که این جماعت از جمله واصلینند که تکلیف از ایشان ساقط گشته است و میگویند که تکلیف برای این است که مردم معرفت حق حاصل کنند و بدرجه قرب وصال برسند چنانکه حق تعالی در کلام مجید فرموده **فاعبد ربك حتى يأتيك اليقين** چون ایشان بآن رسیدند پس تکلیف از ایشان ساقط گشت عجب دارم از این استدلال و از این سخن که عاقلی این سخن را نمیگوید حق بجانب ایشان است که آمدند بخلاف قانون شریعت مصطفوی صلی الله علیه و آله بنای ریاضت گذاشتند شیطان بصورتی بر ایشان متمثل شد خود را خدائی ایشان نمود که اکنون شما بمن واصل شدید ساقط کردم از شما نماز را و روزه را و کل تکالیف را نعوذ بالله من شر الشيطان الرجيم **کمثل الشيطان اذ قال للانسان اكفر فلما كفر قال اني بريئ منك اني اخاف الله رب العالمين** عزیز من فریب این جماعت را نخوری و از مکر این طایفه از راه بدر نروی که ایشان حق را شناختند خداوند عالم از ایشان بیزار است و رسول و اوصیاء او از این جماعت بری اند بحق نمیتوان رسید مگر بدلالت رسول الله و ائمه صلوات الله عليهم سرور اوصیاء علیه صلوات الله الملك العلی می فرماید **نحن الاعراف الذين لا يعرف الله الا بسبيل معرفتنا** یعنی ما اعراف آنچنانی هستیم که شناخت خدایرا هیچکس مگر بآن طریقی که ما دلالت نمودیم و بیان کردیم

کی این حضرات فرمودند که تکلیف برای معرفه است و چون معرفه
 حاصل شد مکلف نیستید و این آیه با آنکه بجهة رسول الله (ص) نازل
 شده هیچ احدی خبر نمیدهد که آن حضرت ساعتی از عبادت حق
 عزوجل غافل شده و آنی و دقیقه کوتاهی کرده حضرت امیرالمؤمنین
 صلوات الله علیه که افضل کل خلق است بعد از رسول الله (ص) و
 عبادت آن حضرت در قوه بشر نیست چنانکه در بین نماز زانوی مبارک
 آن حضرت را به تیغ شکافتند و پیکان را بیرون آوردند هیچ مطلع نشد
 و بعد از رسول اعرف و افضل کل خلق بود آن حضرت ترك نماز و
 سایر واجبات و مندوبات ننمود و ادعا نکرد که من از پیغمبر محمد
 مصطفی (ص) برترم بلکه چون میگفت **انا عبد من عبید محمد**
(ص) من بنده هستم از بندگان محمد (ص) خدا لعنت کند این جماعت
 را که خلق را گمراه نمودند و از راه حق بیاطل ایشان را میل دادند پس
 هر کس که این توهم و گمان باطل نماید حاصلی برایش نخواهد بود
 خسر الدنيا والآخرة ذلك هو الخسران المبین و قول شبلی که **من ظن**
انه قریب فهو بعید اشاره بقرب آن مرتبه است چه هر کس این گمان
 کند پس او دور است از رای صواب و عقل سلیم چه بنده با این کثافت
 بشریت و علایق جسمانیة کجایمیر است او را که نزدیک شود آن ذات
 مقدس تبارک و تعالی و مراد از قوله تعالی **و نحن اقرب الیه من حبل**
الورید مطلع و با خبر بودن حق تعالی است از کل احوال و اعمال و

اقوال مخلوق نه اینکه ملصق باشد از قبیل التصاق در عرض با معروض
یا اتحاد وجود با مهیة و دلیل بر این مدعا قوله تعالی **ما یکون من نجوى**
ثلاثة الا و هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنى من ذلك الا و
هو معهم اينما كانوا الآية ، نعم ما قیل:

یار نزدیکتر از من بمن است

وین عجایب که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که دوست

در کنار من و من مهجورم

و این شاعر از اهل مرتبه اولی است یا ثانیه علی اعتبار زیرك شو در
فهم این مطالب پس ای عزیز دانستی از کلمات سابقه که توحید نظر
بنفسش در مرتبه اولی منقسم بچهار قسم می شود توحید ذاتی و توحید
صفاتى و توحید افعالی و توحید عبادت و توحید نظر بموحدین دو
قسم میگردد توحید ذاتی و توحید صفاتى و نظر باختلاف مراتب و
تفاوت درجات عارفین و موحدین توحید صفاتى مرتب بچهار مرتبه
میگردد توحید عبادت و توحید ذاتی^{۱۴} و توحید شهودی و توحید
حقیقی و هر مرتبه از این مراتب چهار گانه مشتمل بر توحید ذاتی و
توحید صفاتى و توحید افعالی و توحید عبادت می باشد اما در توحید

^{۱۴} - در توحید ذاتی تعددی نباشد . منه (اعلی الله مقامه)

شهودی و حقیقی وجه اشتمال هر يك از این دو مرتبه مراتب چهار گانه را پس ظاهر است چه در آن مقام ملاحظه هیچ نمی کند مگر حق و کل اشیاء را باطل و مضمحل میداند پس برای هیچ چیز فعلی و صفتی ثابت نمی کند مگر برای حق عزوجل اما توحید ذاتی اشعار شد وجه اشتمالش و همچنین توحید عبادت و بیانش گذشت و جمع نمودن شارح دام ظلّه و اطال بقائه نبوت و ولایت را در قول خود و امثال بمقتضای نبوت و ولایة اشاره است باینکه نبوت مستلزم ولایت است بدون عکس پس هر نبی ولی هست چه نبوت ظاهر ولایت است و ولایت مقوم نبوت است از این سبب است که حضرت رسول (ص) می فرمود **یا علی انت منی بمنزلة الروح من الجسد و انت نفسی بین جنبی** و تحقیق مرام علی حسب ما یقتضیه المقام سابق شد تکرار مستکره است اما نبوت و معنیش و فرق بین نبی و رسول و اختلاف قوم در این مسئله و ذکر احادیث داله بر مدعا پس در قوله علیه السلام **السلام علیکم یا اهل بیت النبوة** مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی.

اما قول شارح سلمه الله و باید که پاك باشی از معاصی و غفلات ظاهره و باطنه و کبیره و صغیره پس مراد از غفلات آن است که در حدیث مذکور است **المؤمن هو ان کلامه ذکر و صمته فکر و نظره اعتبار** یعنی مؤمن آن کس است که کلامش ذکر باشد و مراد از ذکر

تکلم نمودن بآنچه رضای الهی در آن باشد پس طلب معاش محضاً لله و تکلم در آن از جمله اذکار خواهد بود چه ذکر بمعنی یاد آوردن است حق است و این نیز نوع از یاد آوردن است و تخصیص بطلب معاش ندارد بلکه غیرش نیز مثل سعی در حاجت برادر مؤمن نمودن محضاً لله مظلومی را از دست ظالمی خلاص کردن و با مردم بآنچه از جانب خدا امر شده است سلوک و مدارا نمودن و امر بمعروف و نهی از منکر کردن و امثال اینها از آنچه که محضاً لله باشد حتی در نزد ارباب یقین و ایمان جماع با زبان خود کردن محضاً لله است نه بجهت خواهش نفس پس اگر تکلم کند بدون ذکر حق تعالی غافل شده است از ذکر حق و همچنین مؤمن آن است که خوااموشی او فکر باشد یعنی متوجه شود بدل خود بسوی آثار و عظمت و قدرت خالق جبار پس چون فکر نمود می یابد و می فهمد اشیائی را که بوصف در نمی آید و عبارت از آن تعبیر نمی شود و می شناسد مقام صاحب امر و نهی را پس چون آن مقام را شناخت ثابت می شود در نزد او بدون تردد که فخری نیست مگر در طاعت حق و طلب رضا و خشنودی او و مطلوب هیچکس در دنیا و آخرت حاصل نمی شود مگر از حق جل و علا چنانکه می فرماید **من کان یرید ثواب الدنیا فعند الله ثواب الدنیا و الآخرة** یعنی هر که بخواهد ثواب دنیا را پس در نزد خدا است ثواب دنیا و آخرت پس میداند که نیکو نیست خدمت حق برای خواطر غیر او مثل عبادت

کردن برای آنکه بهشت باو بدهد یا آنکه از دوزخ نجات دهد بلکه عبادت را محضاً لوجه العزیز می کند پس راضی می شود نعمه او را و بلاء او را پس در نزد خدا مرضی خواهد بود و خدا از او راضی خواهد شد پس هر گاه خواموشی مؤمن تفکر و تدبیر در آثار و صنع حق عزوجل می باشد پس اگر صمت او برای تفکر در امر متعلق بدنای صرف باشد غافل شده است از یاد حق و همچنین مؤمن آن است که نظرش اعتبار باشد یعنی چون نظر کند در این دنیا و مافیها به بیند که مردم میمیرند و عمارات عالیه خراب میشوند و اساس دنیویه زود منهدم میگردد پس اعتبار بگیرد و نفس خود را معالجه کند چون منتظر مرگ باشد باین معنی کار متعلق بامروز را از عبادت بفردا نیندازد و آماده و مستعد باشد که هر وقت که خبر کنند برای سفر دور و دراز بی زاد راحله نباشد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که **لیس العلم بکثرة التعليم و التعلم بل هو نور من عند الله یقذفه فی قلب من یحب فینفتح فیشاهد الغیب و ینشرح فیحتمل البلاء قیل له یا رسول الله (ص) هل لذلك علامة قال التجافی عن دار الغرور و الاستعداد للموت قبل نزوله** یعنی نیست علم بکثرت تعلیم و تعلم بلکه نوری است که خداوند عالم می اندازد در دل هر کس که دوست دارد او را پس مفتوح می شود بر او ابواب کرامت پس مشاهده می کند امور پنهان را آن چنان امری که ناس از تحمل آن عاجزند و منشرح می شود سینه اش

پس متحمل بلاها و اذیتهای زمانه میگردد و نعیم ابدی جاودانی را بنظر درمی آورد و این اذیتها برایش سهل می شود چنانکه در حدیث است که در مؤمن سه خصلت باید باشد یکی خصلت حق جل و علا که مردم بر اسرار و احوالش مطلع نگردند دوم خصلت رسول الله صلی الله علیه و آله که با مردم مدارا کند با هر کس نسبت بحالش سلوک نماید سیم خصلت اوصیاء علیهم السلام است که بر اذیت مردم صبر کند و این دو روزه دنیای فانی را بهر طریق که باشد بگذرانند نعم ما قیل:

هر که با عین الیقین بینا در این عبرت سراسر است

با یقین داند که این دارالفنا دارالعنا است

در حقیقت این جهان راه است منزل آن جهان

هیچ عاقل در میان راه آسایش نخواست

پس هر کس که نظرش غیر اعتبار و عبرت باشد غافل است بصرنا الله و ایاکم بعیوب انفسنا و جعلنا و ایاکم من الذین جاهدوا فی الله فهدی بهم سبیلہ و اوضح لهم طریقہ بحق النبی و آله الطاهرین این است غفلات ظاهره و باطنه.

اما معاصی کبیره و صغیره پس بدانکه میانه علما در معاصی کبیره و عدد آن اختلاف است بعضی میگویند که معصیت نسبت بیکدیگر

کبیره و صغیره میباشند و الا همه معاصی کبیره‌اند چه نافرمانی
 خدای عزوجل با اطلاع او و حضور او امری است بزرگ و کاری
 است عظیم و لیکن این معاصی هر يك نسبت بآن دیگر متصف بصف
 صغر و کبر میگردند البته حرق کلام الله اعظم از شرب خمر است و
 زنا اعظم از کذب است و بر این قیاس سایر معاصی اگر چه این کلام
 کلامی است متین و جید و لیکن احادیث و آیات مخالفت دارد این را
 چه در اکثر از احادیث بلکه کلا فرق نموده است معصوم میانه صغیره
 و کبیره و عدد ایشان را بیان فرموده پس ما آنچه حدیث اشعاری بآن
 ندارد ترك میکنیم چه در این بلکه حکمتی و مصلحتی باشد که عقول
 ناقصه و ضعیفه ما ادراک آن مراتب نکند و عدد معاصی کبیره در
 احادیث مختلف وارد شده و ذکر آن احادیث کلا در این موضع مناسب
 نیست پس ذکر میکنم دو حدیث را که ثانی مبین اول و جامع همه آنچه
 در قرآن و در احادیث مختلفه وارد شده است می باشد خیر الکلام ما
 قل و دل اما حدیث اول **حلبی** گوید که از حضرت امام جعفر صادق
 علیه السلام پرسیدم قوله تعالی **ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر**
عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما فرمود آن حضرت **الکبائر ما**
اوجب الله عز و جل علیها النار یعنی معاصی کبیره آن معاصیند که
 خداوند عزوجل وعده کرده است فاعل آن را آتش جهنم **اما حدیث**
دوم پس روایت کند احمد بن محمد بن خالد از عبدالعظیم بن عبدالله

الحسنی که گفت که حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرمود که شنیدم از پدرم امام رضا علیه السلام که فرمود شنیدم از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود داخل شد عمرو بن عبید بر پدرم امام جعفر صادق علیه السلام پس چون سلام کرد نشست تلاوت کرد آیه **الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش** پس باز ایستاد پس آن حضرت فرمود **ما اسکتک** یعنی چه چیز ساکت گردانید ترا از اتمام نمودن آیه عرض کرد که دوست دارم که بشناسم معاصی کبیره را از کتاب خداوند عزوجل پس **فرمود** آن حضرت نعم یا عمرو اکبر الکبائر الاشرک بالله یقول الله و من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و بعده الایاس من روح الله لان الله عز و جل یقول انه لایئس من روح الله الا القوم الکافرون ثم الامن (من **ظ**) مکر الله لان الله عز و جل یقول فلا یأمن من مکر الله الا القوم الخاسرون و منها عقوق الوالدين لان الله سبحانه جعل العاق جبارا شقیا و قتل النفس التي حرم الله الا بالحق لان الله عز و جل یقول فجزاؤه جهنم خالدا فیها الی آخر الآیه و قذف المحصنة لان الله عز و جل یقول لعنوا فی الدنیا و الآخرة و لهم عذاب عظیم و اکل مال الیتیم لان الله عز و جل یقول انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا و الفرار من الزحف لان الله عز و جل یقول و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماویه جهنم و بشئ المصیر و اکل الربا لان الله عز و

جل يقول الذين يا كلون الربا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس والسحر لان الله عز وجل ولقد علموا لمن اشتراه ما له في الآخرة من خلاق والزنا لان الله عز وجل يقول ومن يفعل ذلك يلق اثمًا يضاعف له العذاب يوم القيمة و يخلد فيه مهانا و اليمين الغموس الفاجرة لان الله عز وجل يقول الذين يشترون بعهد الله و ايمانهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم فى الآخرة و الغلول لان الله عز وجل يقول و من يغلل يأت بما غل يوم القيامة و منع الزكوة المفروضة لان الله عز وجل يقول فتكوى بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم و شهادة الزور و كتمان الشهادة لان الله عز وجل يقول و من يكتمها فانه آثم قلبه و شرب الخمر لان الله عز وجل نهى عنها كما نهى عن عبادة الاوثان و ترك الصلوة متعمدا او شيئا مما فرض الله عز وجل لان رسول الله صلى الله عليه وآله قال من ترك الصلوة متعمدا فقد برئ من ذمة الله و ذمة رسول الله و نقض العهد و قطيعة الرحم لان الله عز وجل يقول لهم اللعنة و لهم سوء الدار پس برخواست عمرو از برای او صراخى و جزعى بود از گريه خود و ميگفت هلاك شود هر كه سخن گفت برای خود و باشما منازعه كند در فضل و علم و از اينكه بنای مادر تأليف اين كتاب انتفاع عوام است لهذا بترجمه اين حديث شريف ميپردازيم تا خواص و عوام از آن انتفاع گيرند چون عمرو عرض كرد خدمت حضرت آن حضرت فرمود كه خوب است اى عمرو برايت از كلام

الله کبایر را بیان می‌نمایم بدانکه بزرگترین معاصی کبیره شرك بخدا است خواه در ذات و خواه در صفات و خواه در افعال و خواه در عبادت و معنی شرك در عبادت آن است که عابد اراده کند با حق تعالی غیر او را و او در این امة اخفی است از دیب نمله سوداء در ليله ظلماء چنانکه حق تعالی می‌فرماید و مایؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون یعنی ایمان نیاوردند بسیاری از مردمان بحق سبحانه تعالی مگر آنکه ایشان شريك قرار دهند گانند برای حق جل و علا و عبادت بر دو نوع است عامه و خاصه:

اما عبادت عامه یعنی شرك در آن پس رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید الشرك اخفی فی امتی من دیب النمل در حدیث دیگر وارد است من حلف بغیر الله فقد اشرك یعنی هر که قسم بغیر خدا بخورد پس شريك قرار داده است برای حق تعالی و در تفسیر قوله تعالی و مایؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون **از حضرت** امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مأثور است که فرمودند مراد از شرك در این آیه شرك طاعت است بقول خودشان که یطیع الشیطان من حیث لا یعلم فیشرک یعنی فرمان برداری می‌کند شیطان را از جهالت پس شريك قرار می‌دهد برای حق تعالی پس از این حدیث شریف معلوم شد که ارتکاب معاصی شرك در طاعت است چه اطاعت می‌کند شیطان را پس شريك قرار می‌دهد برای حق تعالی در طاعت و نیست

شرك در عبادت كه عبادت كند غير خدا را و از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است كه فرمود و من ذلك قول الرجل لا و حياتك يعنى از شرك است قول مرد كه بگويد كه نه قسم بحيات تو و از حضرت امام رضا عليه السلام منقول است كه فرمود آن حضرت الرجل يقول لولا فلان لهلك و لولا فلان لاصبت كذا و كذا و لولا فلان لضاع عيالى الا انه قد جعل لله شريكا فى ملكه يرزقه و يدفع عنه يعنى مردى كه ميگويد اگر فلانى نميشد هرآنچه هلاك ميشدم و اگر فلانى نمى بود بمن نميرسيد فلان چيز فلان چيز از بلا و اگر فلانى نميشد ضايع ميشد عيال من نيست اين كلام مگر اينكه آن مرد گرداننده است براى حق تعالى شريكى در ملك او كه روزى ميدهد او را و دفع مى كند از او بلا را پس عرض كردند خدمت حضرت كه اگر آن شخص بگويد اگر خداوند عزوجل بمن منت نميگذاشت بمعاونت فلان هرآنچه هلاك ميشدم چگونه است حضرت فرمود كه لا بأس هيهنا در اين وقت باكى نيست مى تواند بگويد الحاصل اينكه هر گاه اعتماد كند بچيزى از مخلوقات و او را مستقل بداند در آن امر پس مشرك است اما هر گاه آن شخص را از اسبابى بداند كه خداوند عالم قرار داده است موحد است نه مشرك.

اما عبادت خاصه كه معين و مقرر فرموده است شارع عليه السلام مثل نماز و روزه و حج و ساير عبادات شرعيه پس شرك در آن شرك در

باعث بر ایقاع آن است مثل ریا یعنی دیدن زید مثلاً باعث بر ایقاع نماز
 می شود در آن وقت مخصوص و برای ریا نیز دو مرتبه است شرك و
 كفر اما شرك این است که نماز کند عابد برای خدا و باعث بر ایقاع
 صلوٰة در آن وقت مخصوص نمودن بزید مثلاً باشد اما كفر این است که
 منظور آن شخص از نماز کردن نمودن بزید است هر گاه زید نمیشد
 نماز نمیکرد پس هر گاه حلال بداند این دو رتبه مذکوره را کافر
 است و خونش حلال است و قتلش واجب است هر گاه دانسته شود
 که اعتقاد این شخص این است باخبار خود در صورتی که عالم و مختار
 باشد باخبار خود هر گاه حلال نداند پس شرکی است که كفر را لازم
 دارد امر باعاده نمازش میکنند اولاً و مرتبه دوم توبه اش میدهند و
 مرتبه سیم تعزیرش میکنند و مرتبه چهارم میکشند پس فرمود حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام در تعداد کبایر و بعد از شرك مأیوس
 بودن یا مأیوس گردانیدن خلق را از رحمت حق تعالی بعلت اینکه
 خداوند عزوجل در کلام حمید مجید می فرماید لایئأس من روح الله
 الا القوم الکافرون یعنی مأیوس از رحمت حق تعالی نمی شود مگر
 گروه کافران و بعد از یأس از رحمت حق ایمن بودن از مکر خدا است
 چنانکه می فرماید حق عزوجل فلا یأمن من مکر الله الا القوم
 الخاسرون یعنی ایمن نمی شود از مکر حق تعالی مگر گروه
 زیان کاران و از معاصی کبیره است عقوق والدین بعلت اینکه حق

تعالی گردانیده است عاق را جبار شقی و از آن معاصی است کشتن نفسی که حرام کرده است خداوند عالم کشتن آن را مگر بحق که قصاص یا چیز دیگر از امور شرعیه باشد بعلت اینکه حق تعالی می فرماید فجزاؤه جهنم خالدًا فیها تا آخر آیه یعنی هر که بکشد مؤمن را دانسته پس پاداش عملش جهنم است حالکونی که علی الدوام در آن باشد و از آن معاصی است نسبت دادن محصنات را بزنا بعلت اینکه حق تعالی می فرماید لعنوا فی الدنيا و الآخرة و لهم عذاب عظیم یعنی هر که نسبت دهد محصنات را بزنا لعنت کرده شده اند در دنیا و آخرت و برای ایشان است عذاب بزرگ و از آن معاصی خوردن مال یتیم است بعلت اینکه حق تعالی می فرماید انما یا کلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا یعنی اینست و جز این نیست میخورند در شکمهای خودشان آتش را و زود است که برافروزند سعیر را که طبقه از طبقات جهنم است و از آن معاصی است فرار نمودن از جهاد با رسول الله صلی الله علیه و آله یا با امام مفترض الطاعة بعلت اینکه حق سبحانه تعالی می فرماید و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحيزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و مأویہ جهنم و بش المصیر یعنی هر کس که هر کس بر گرداند از لشکر مخالف در هنگام حرب پشت خود را بجهت گریختن پس مستوجب شده است غضب خداوند عزوجل را و جایگاه او در جهنم است و بد جائی است جهنم و از آن معاصی ربا

خوردن است بعلت اینکه حق تعالی می فرماید لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخطه الشیطان من المس یعنی آن کسانی که ربا میخورند برنمیخیزند برای حشر مگر مثل برخاستن کسانی که شیطان بسبب مس کردن ایشان را متخطط کرده باشد یعنی چون روز قیامت می شود شکم آنها بحدی بزرگ می گردد که قدرت حرکة و رفتار ندارند و از آن معاصی سحر است بعلت اینکه حق تعالی می فرماید ولقد علموا لمن اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق که بتحقیق که دانستند مر آن اشخاصی که خریدند دنیا را بدین که نیست از برای ایشان در آخرت هیچ نصیبی و بهره چه سحره بسبب سحر خودشان ادعای اعجاز و کرامت میکنند و مردم را بگرد خودشان جمع می نمایند پس خریدند دنیا را بدین نعم ماقیل:

دینا بدین خریدنت از بی بصارتیست

ای بدمعاملت بهمه هیچ میخری

و از آن معاصی است زنا کردن بعلت اینکه حق جل و علا می فرماید من یفعل ذلك یلق اثاما یضاعف له العذاب و یخلد فیہ مهانا یعنی هر که زنا کند برمیخورد گناه را و خداوند زیاد میگرداند برای آن زانی عذاب را و مخلص میگرداند در آن عذاب در حالتی که اذیت میکنند آن را در آن عذاب و از آن معاصی است یمین غموس فاجره یعنی قسم خوردن بر بفعل نیاوردن آنچه نیامده است و در زمان مستقبل خواهد

آمد در آن زمان مستقبل پس اگر الآن قسم خورد که من در زمان مستقبل فلان عمل نکرده‌ام راست است اثمی بر او نیست یا اینکه مراد از این عبارت قسم دروغ است مطلقا بعلت اینکه حق تعالی می‌فرماید الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم فی الآخرة یعنی آن کسانی که می‌خرند بعهد خدا و قسمهای خودشان قیمت اندکی را برای آن جماعت نصیبی نیست در دار آخرت **و از آن** معاصی غلول است یعنی خیانت در غنیمت پیش از قسمت آن نمودن بعلت اینکه حق تعالی می‌فرماید و من یغلل یأت بما غل يوم القيمة یعنی کسی که در غنیمت خیانت کند می‌آورد آنچه را که خیانت کرده است روز قیامت پس عذاب کرده می‌شود بآن عمل **و از آن** معاصی منع نمودن زکوة و اوجه است بعلت اینکه حق تعالی می‌فرماید فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم یعنی پس داغ کرده می‌شود بآن اموال پیشانیهای ایشان را و پهلوها و پشتهای ایشان را پس بایشان می‌گویند ملائکه این است آنچه که برای شما ذخیره کرده بودید **و از آن** معاصی است بدروغ گواهی دادن و کتمان شهادت کردن بعلت اینکه حق تعالی می‌فرماید و من یکتמה فانه آثم قلبه یعنی هر که کتمان کند شهادت را **و از آن** معاصی شراب خوردن است بعلت اینکه حق تعالی نهی کرده از آن چنانکه نهی کرده از پرستش بتها **و از آن** معاصی ترك نماز کردن است بعلت اینکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و

آله فرموده و من ترك الصلوة متعمدا فقد برئ من ذمة الله و ذمة رسوله
یعنی هر کس که ترك کند نماز را دانسته پس بتحقیق که بری شده از
ذمه خدا و ذمه رسول او **و از آن** معاصی است شکستن پیمان بعد از
آنکه صیغه خوانده شده و قطع کردن رحم است بعله اینکه حق تعالی
می فرماید الذین ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه و يقطعون ما امر الله به
ان يوصل و يفسدون في الارض اولئك لهم اللعنة و لهم سوء الدار یعنی
آن کسانی که می شکندند پیمان خدا را بعد از میثاق او و قطع می کند
آنچه را که حق تعالی امر بوصل او نموده که صله رحم باشد و فساد
می کنند در زمین بجهة آن جماعت است لعنت خدا و برای ایشان است
خانه بد که عبارت از جهنم است ، معلوم بوده باشد که در ترك صلوة
آیه ذکر نکردن اشاره بر این است که نهی از آن نیز از این آیه مذکوره
مفهوم میگردد بعله اینکه نماز عهدی است از عهدهای حق سبحانه
تعالی پس هر که ترك کند نقض عهد نموده برای او لعنت حق است و
آتش جهنم پس معلوم شد که این حدیث مبین حدیث اول است و
جامع کل آنچه در احادیث مختلفه است و صلی الله علی محمد و آله
الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم اجمعین الی یوم الدین.

و چون شارح دام ظلّه و اطال الله بقاءه بیان فرمود وجه غسل کردن
برای زیارت را الآن بیان می کند سبب ایستادن دو مرتبه و تکبیر گفتن
چیست بلفظی که ترجمه اش این است که : چون داخل روضه مقدسه

علی ساکنها آلف الثنا و التحية شدي و دیدی تو قبر را حاصل می شود
 برای تو نور کبرياء که منبسط است بر ظواهر تو و برای این است که
 نرم می شود بدن تو و دل تو و رغبت می کند بسوی ذکر خدا و حاصل
 می شود برای تو خشوع و احتقار برای ظهور نور کبرياء پس بایست
 اندکی تا اینکه دلت بسوی تو برگردد و محکم بندد دلت را امام و فرا
 بگیری استعداد خود را برای داخل شدن و سلام بر آن حضرت نمودن
 چنانکه ملائکه ایستادند در نزد ظهور آن کبرياء پس چون تکبیر گفتند
 آن انوار صلی الله علیه و آله تکبیر گفتند ملائکه و اگر نمی ایستادند
 ملائکه در نزد ظهور کبرياء هر آینه تکبیر می گفتند آن انواری را که
 دیده بودند که عبارت از نور محمد (ص) و اهل بیت طاهرینش باشد
 پس چون توقف کردی تو تا تکبیر گوید امامی که بر درش ایستاده
 خداوند پروردگار خود را و تعظیم کند او را و چون شنیدی بگوش
 دلت از زبان که ایشان بندگان اکرام شدگانند تکبیر کن خدای را و
 بگو الله اکبر الله اکبر سی مرتبه.

مترجم گوید که تحقیق این مطالب موقوف است بر بیان سه امر:

امر اول در حاصل کلام شارح مد ظله است بدانکه چون آدمی دامن
 دل را از لوث معاصی پاک نموده و حجاب عصیان را بگزلك توبه دریده
 و تاج افتخار **التائب من الذنب کمن لا ذنب له** را بر سر گذاشته و خانه

دل را از خار و خاشاک معصیه رفته و معرفت باطنیه که معرفت نورانیه‌اش نامیدند او را حاصل شده خواهد فهمید عظمت امام را و خواهد شناخت جلالت ایشان را صلی الله علیه که شاهان عالم گدایان آن درگاهند و سروران زمین و آسمان چاکران آن بارگاهند پس چون بر آن حضرات صلی الله علیه داخل شود مشاهده عظمت و کبریائی را می‌نماید که هرگز ندیده و از هیچ احدی مشاهده نکرده بلکه مافوقش در نظرش متصور نشده پس متزلزل می‌شود ارکان وجودش و در اهتزار درمی‌آید دلش و خاشع و متذلّل گردد برای ظهور کبریاء پس باید توقف کند تا دلش از تزلزل بازایستد و امام از راه عطوفت تکبیر گوید و او را مطلع گرداند که این عظمه ما است نه عظمه الله و فرا بگیرد استعداد خود را پس شروع در زیارت کند آیا نمی‌بینی که شخصی که هرگز پادشاه را ندیده و با او تکلم ننموده چون بر او داخل می‌شود چگونه متغیر و متزلزل می‌گردد هرگاه توقف نکند و شاه با او سخن نگوید اول مرتبه هرآئینه بازمی‌ماند از گفتار و از شدت تغیر پاهایش سست می‌گردد و چون پادشاه با او سخن گوید و آن شخص آرامی گیرد میتواند که با پادشاه تکلم نمود پس چگونه خواهد بود حال کسی که داخل پادشاهی شود که پادشاهان در درگاهش گدایانند و چه نوع خشوع و تذلل برایش خواهد روی داد

پس باید توقف کند تا آن دهشت فرو نشیند و لیکن این حالت برای همه کس نیست و این توفیق کل ناس را میسر نیست:

توفیق رفیقی است بهر کس ندهند

دم (پر.ظ) طاووس بکر کس ندهند

بلکه برای اشخاصی است که عمر شریف را به بندگی و فرمان برداری ایشان صلوات الله علیهم صرف کرده و تابع ایشان در کل و جزء امور بوده و معرفت نورانیت او را حاصل شده باشد از این سبب است که جمعی که دیده باطن ایشان از مشاهده انوار معرفت کور است چون داخل امام علیه السلام میشوند او را نیز مثل یکی از سایر مردمان می پندارند و این عظمت و اجلال که خواص مشاهده میکنند نمیکند و از این جا است که چون ملائکه با کمال تجرد در عالم انوار و روز اول مشاهده انوار محمد (ص) و آتش نمودند چون مافوقش در نظر ایشان متصور نبود گمان کردند که همین نور حق تعالی است که تجلی نموده است چه مخلوق را این رتبه نیست که برایش نوری باین عظمت و لمعان باشد پس توقف کردند و تأمل نمودند تا اینکه آن انوار علیهم سلام الله الملك الجبار تسبیح و تهلیل کردند و اظهار عبادت و پرستش حق جل و علا نمودند تا بدانند ملائکه که این انوار از بندگان است نه از حق سبحانه تعالی پس ملائکه تسبیح و تهلیل گفتند خدای را پس هر گاه ملائکه توقف

نمیگردند در نزد ظهور آن انوار هر آئینه بمحض ملاحظه تکبیر میگفتند این انوار را و از سعادت ابدی و نعیم سرمدی محروم می ماندند و تفصیل مطلب در شرح **و مختلف الملائكة** بیان خواهد شد انشاء الله تعالی . پس تو نیز ای زایر چون توقف کردی تا تکبیر گوید امامی که بدر روضه اش ایستاده حق سبحانه تعالی را پس تکبیر بگو تو چون شنیدی آن تکبیر را بگوش دلت و قول شارح سلمه الله چون شنیدی تکبیر را از زبان که ایشان بندگان اکرام شد گانند اشاره است باینکه تکبیر امام بلسان ظاهر نیست تا تو بگوش ظاهر خود بشنوی بلکه مراد این است که امام در دل تو می اندازد که این عظمت محسوسه عظمت الله نیست چه عظمت قدیم را حادث ادراك نتواند نمود بلکه آن عظمت ما است که حادثیم و شما را ادراك آن حاصل شد مثالش این است که عرفا میگویند که انسان بر ریاضت و مجاهده نفسانی کار را بجائی میرساند که کل مطالب را امام بتعلیم خاص تعلیم او می نماید و مراد این نیست که مشافهت در ظاهر امام بر او ظاهر میگردد و میگوید که فلان چنین است بلکه مراد این است که امام آن مطلب را در دلش می اندازد یا آنکه آن مطلب را نوشته شده جایی می بیند یا اینکه در عالم رؤیا برایش میگویند و بر این قیاس و چون این مثال را فهمیدی خواهی فهمید معنی تکبیر امام را و تحقیق این مطلب سابق مفصلا ذکر شد و الآن بر سبیل اجمال بجهت تذکر و تنبیه بیان نمودیم.

ودوم در تحقیق اینکه ائمه صلوات الله علیهم و انبیا و مؤمنین و صلحا چون در قبر گذاشته میشوند آیا بهمین جسد بآسمان میروند و در قبر نیستند یا اینکه در قبر می باشند و روح ایشان باعلی علین می رود و بر تقدیر اینکه در قبری باشند آیا زمین گوشت ایشان را میخورد باین معنی که خاک می کند یا اینکه جسد مطهر ایشان تازه باقی می ماند تا اینکه زائر را معلوم شود که این زحمت را که میکشد و از مسافت بعیده ترك اهل و عیال و اطفال می کند و بمقبر ایشان صلوات الله علیهم مشرف می شود و زیارت می کند زیارت نزدیک نموده است یا اینکه نه بدانکه از احادیث بسیار چنین مستفاد می شود که جثه انبیاء و اوصیاء ایشان بعد از دفن ایشان در زمین مکث نمی کنند بلکه باعلی علین میروند **از آن جمله** حدیثی است که شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب در کتاب زیارات از عطیه ابراری روایت می کند که عطیه گفت شنیدم از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آن حضرت فرمود **لا تمکث جثة نبی و لا وصی فی الارض اکثر من اربعین یوما** یعنی باقی نمی ماند جثه پیغمبری و نه وصی پیغمبری در زمین زیادتر از چهل روز و **باز** در همان کتاب مستطاب شیخ علیه الرحمة از زیاد بن ابی الحلال روایت می کند که زیاد گفت که فرمود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام **ما من نبی و لا وصی یبقی فی الارض اکثر من ثلاثة ایام ثم یرفع روحه و عظمه و لحمه الی السماء و انما یؤتی**

مواضع آثارهم و يبلغونهم السلام من بعيد و يسمعونهم في مواضع آثارهم من قريب یعنی هیچ پیغمبر و وصی پیغمبری نیست که در زمین زیادتر از سه روز باقی بمانند بعد از فوت ایشان پس بالا میبرند روحش و استخوانش و گوشتش را بسوی آسمان و این است جز این نیست که زوار می آیند در مواضع آثار ایشان و سلام میکنند ایشان را از دور و می شنوند ایشان صلوات الله علیهم سلام ایشان را در مواضع آثار خودشان از نزدیک و باز در آن کتاب از عمرو روایت کند که گفت عمر آمد پیش من سعد اسکاف و گفت ای فرزند آیا متحمل میتوانی شد حدیث را گفتم بلی گفت خبر داد مرا امام جعفر صادق علیه السلام لما اصاب امیر المؤمنین علیه السلام قال للحسن و الحسین علیهما السلام غسلانی و کفنانی و حنطانی و احملا ننی علی سریری و احملا مؤخره تکفیاننی مقدمه فانکما تنتهیان الی قبر محفور و لحد ملحد و لبن موضوع فالحدانی و اشرجا علی اللبن و ارفعا لبنة مما یلی رأسی فانظرا ما تسمعان فاخذوا اللبنة من عند الرأس بعد ما اشرجا علیه اللبن فاذا لیس فی القبر شیء و اذا هاتف یتهف امیر المؤمنین علیه السلام کان عبدا صالحا فالحقه الله نبيه و کک يفعل الله بالاوصیاء بعد الانبیاء حتی لو ان نبیا مات فی المشرق و مات وصیه فی المغرب لالحق الله الوصی بالنبی (ص) ، یعنی چون رسید بامیر المؤمنین علیه السلام ضربت ابن ملجم علیه اللعنة وصیت کرد بحضرت امام حسن و امام حسین

علیهما السلام که چون من رخت از این عاریت سرا کشیدم مرا غسل
 دهید و کفن کنید و حنوط نمائید و بر بالای تختی بگذارید پس دو
 گوشه عقب تخت را بردارید که دو گوشه اول را بر میدارند پس
 منتهی میشوید بسوی قبر کنده شده و خشتهایش همه بجای خود
 گذاشته شده پس مرا در آن لحد بگذارید و خشت بر بالای قبر من
 بچینید بعد از آن خشتی که محاذی سر من است بردارید پس نگاه کنید
 که چه چیز میشنوید چون آن حضرت وفات یافت حسنین علیهما
 السلام بمقتضای وصیت عمل کردند چون خشت را برداشتند دیدند
 که هیچکس در قبر نیست در آن وقت آوازی شنیدند که هاتفی
 میگفت که امیر المؤمنین علیه السلام بنده شایسته حق تعالی بود پس
 ملحق گردانید حق جل و علا او را به پیغمبرش و چنین می کند خداوند
 عالم باوصیاء پیغمبران بعد از پیغمبر حتی اینکه اگر پیغمبری در مشرق
 فوت شود و وصیش در مغرب فوت گردد هر آئینه ملحق گرداند حق
 سبحانه تعالی وصی را به نبی ، پس از این احادیث و امثالش معلوم
 می شود که پیغمبر خواه مرسل و خواه غیر مرسل و اوصیاء بعد از فوت
 ایشان در زمین باقی نمی مانند بلکه بلند کرده می شوند با روح و جسم
 با آسمان و همچنین احادیث متکثرة وارد شده که زمین گوشت انبیاء و
 اوصیاء بلکه علما که عامل بعلم خود باشند و پادشاه عادل که ظلم
 بر عیت روا ندارد نمی خورد باین معنی که خاک نمی کند و بیان احادیث

طولی دارد هر که خواهد که واقف شود چون تتبع کتب حدیث نماید
 معلومش خواهد شد و بدانکه احادیث بسیار مخالف احادیث سابقه
 نیز وارد شده که مشعر است بر اینکه اجسام طاهره انبیاء در زمین باقی
 می مانند و گوشت ایشان مستحیل بخاک می گردد **از آن جمله** حدیثی
 است که صدوق ابن بابویه رحمه الله در عیون اخبار الرضا از حسن بن
 فضال روایت کند که او گفت فرمود حضرت امام رضا علیه السلام
 احتبس القمر عن بنی اسرائیل فاوحی الله جل جلاله الی موسی ان
 اخرج عظام یوسف (ع) من مصر و وعده طلوع القمر اذا اخرج عظامه
 فسأل موسی عن موضع فقیل له (ع) هناك عجوز تعلم فبعث الیها
 فاتی بعجوز مقعدة عمیاء فقال لها أتعرفین موضع قبر یوسف (ع) فقالت
 نعم فقال اخبرینی قالت لا حتی تعطینی اربع خصال تطلق لی رجلی و
 تعید الی شبابی و تعید الی بصری و تجعلنی معک فی الجنة قال فکبر
 ذلك علی موسی فاوحی الله جل جلاله الیه یا موسی اعطها ما سالت
 فانک ماتعطی فذلك علی ففعل فدلته علیه فاستخرجه من شاطئ النیل
 فی صندوق مرمر فلما اخرجه طلع القمر فحملة الی الشام فلذلك تحمل
 اهل الکتاب موتاهم الی الشام یعنی حبس شد ماه از بنی اسرائیل پس
 وحی کرد حق سبحانه تعالی بسوی موسی که بیرون بیاور استخوانهای
 یوسف (ع) را از مصر و وعده کرد بموسی طلوع ماه را چون
 استخوانهای یوسف را بیرون آورد پس موسی پرسید از بنی اسرائیل

که کیست که میداند موضع قبر یوسف را پس گفتند که زن پیری
 است که میداند پس فرستاد بسوی آن ضعیفه و امر باحضارش نمود
 پس آوردند عجزه که توانائی ایستادن نداشت و کور بود پس موسی
 علیه السلام باو گفت آیا می شناسی موضع قبر یوسف را پس گفت آن
 زن بلی می شناسم پس گفت موسی که خبر ده مرا از آن زن گفت
 خبر نمیدهم تا اینکه چهار چیز بمن ندهی یکی آن است که قوت راه
 رفتن در پاهای من عطا کنی دوم آن است که جوانی مرا بسوی من
 برگردانی سیم آن است که روشنائی چشم مرا بسوی من برگردانی
 چهارم آن است که مرا در بهشت با تو رفیق گردانی پس حضرت امام
 رضا فرمود که اعطای این چهار چیز بر موسی بزرگ نمود پس وحی
 فرستاد حق تعالی بسوی موسی که بده آنچه را که این زن از تو مسئلت
 نموده بدرستی که تو باو نمیدهی بلکه من میدهم پس موسی دعا کرد
 و حق تعالی بآن زن آن چهار چیز کرامت فرمود پس دلالت کرد موسی
 بموضع قبر یوسف پس بیرون آورد استخوانهای یوسف . . . رود نیل
 در میان صندوق مرمر چون بیرون آورد آن استخوانها را ماه طلوع نمود
 پس موسی علیه السلام آن استخوانها را بشام برد و دفن نمود باین سبب
 است که اهل کتاب اموات خودشان را بسوی شام میبرند و از آن جمله
 آوردن نوح است استخوانهای آدم علیه السلام را در زمین نجف علی
 ساکنها آلاف التحية و الشرف و از آن جمله حدیث راهب است که

استسقا میکرد و باستخوان پیغمبری از پیغمبران چون آن استخوان را بیرون می‌آورد هوا بهم میخورد و باران می‌آمد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آن استخوان را از آن گرفت پس فرمود الآن استسقا کن پس استسقا کرد هوا صاف شد آفتاب طلوع کرد پس خلیفه سبب را از آن حضرت پرسید آن حضرت فرمود **هذا رجل مر بقبر نبی من الانبیاء فوقع فی یده العظم و ما کشف عن عظم نبی الا هطلت السماء بالمطر** یعنی این مرد گذشت بقبر پیغمبری از پیغمبران پس در دست خود گذاشت استخوان آن پیغمبر را و آشکار نمی‌شود استخوان پیغمبر در زیر آسمان مگر اینکه آسمان باران می‌بارد از این احادیث دو اشکال وارد می‌آید یکی آنکه لازم می‌آید که زمین گوشت انبیاء را بخورد و حال آنکه احادیث ناطقند بخلافش و دوم آنکه لازم می‌آید که اجسام انبیاء در زمین باشند و حال آنکه احادیث سابقه مصرح بخلافش می‌باشند و **جواب** از اشکال اول بطریقی که از استاد دام ظلّه و طال بقائه شنیدم این است که شایع و ذایع در نزد اهل لغت که اطلاق می‌کنند عظم را بر جسم یا از برای این است که عظم اشرف از جسم است یا اینکه دوام جسم بعظم است یا بغیر از اینها از ادله که ذکر نموده‌اند پس مراد بعظم یوسف و عظم آدم که در حدیث سابق ذکر شد جسم ایشان خواهد بود و برای این است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود **فاذا زرت امیر المؤمنین علیه السلام فاعلم**

انك زائر عظام آدم و بدن نوح و جسم علی بن ابی طالب علیهم
 السلام یعنی چون زیارت کنی امیرالمؤمنین علیه السلام را پس بدان
 که تو زیارت کننده استخوان آدم و بدن نوح و جسم علی بن ابی طالب
 علیهم السلام را و مراد از این الفاظ جسم است و تغایر الفاظ برای
 تحسین لفظ است اما استخوانی را که راهب بآن استسقا می نمود پس
 بدو طریق جواب میگوئیم اول آنکه جائز است آن راهب قطع کرده
 باشد گوشت و استخوان را با هم پس گوشت را بیرون کرده باشد تا
 اینکه استخوان را در زیر آسمان که نگاه دارد باران ببارد اگر گویند که
 این کلام منافات دارد با حدیث قبل که انبیاء در زمین زیادترا از سه
 روز یا چهل روز نمی مانند پس چگونه بود که راهب بعد از چندین
 سال مرور کرد قبر آن پیغمبر و بدنش در قبر تازه بود پس قطع کرد از
 آن جواب گوئیم که آبا و اجداد آن راهب قطع کرده بودند و بطن بعد
 بطن براهب رسید و اگر گوئید که با قول امام علیه السلام **هذا رجل مر**
بقبر نبی من الانبیاء منافات دارد چه تخصیص باین مرد دارد و دلالتی
 ندارد که آبا و اجدادش برداشته باشند جواب گوئیم که مراد آبا و
 اجداد او است و چون این مرد راهب راضی بفعل ایشان بود لهذا نسبت
 باو داد و این در میان عرب و عجم شایع و ذایع است مثل
 حدیث **السامع للغیبة احد المغتائبین** یعنی آن کس که بشنود غیبت را و
 بآن راضی باشد یکی از مغتائبین است چه شکی نیست که اگر راضی

نباشد و نهی از آن برایش ممکن نشود داخل غیبت کنندگان نیست پس
 حضرت نسبت غیبت بشنونده غیبت داده بسبب رضایش در آن و مثل
 اینکه میگویند هر کس که راضی بقتل اباعبدالله الحسین علیه السلام
 باشد او نیز از جمله قاتلین آن حضرت است و امثال این بسیار است پس
 تنافی نیست ، **دوم** این است که مراد از احادیث که زمین گوشت
 انبیاء و اوصیا و صلحا را نمیخورد این است که مستحیل بخاک نمی کند
 چنانکه گوشت سایر مردمان را خاک می کند اما می شود که گوشتهای
 ایشان از هم جدا شوند و اجزاء صغیره گردند بحیثیتی که از مشاهده
 محجوب شوند و خاک نشوند بهمان طریق تازه بمانند تا روز حشر و
 چیزی از آن اجزاء کم نشود بخلاف سایر مردمان که گوشت ایشان
 منفک می شود و خاک میگردد و مثالش چون طلا است و آهن چون طلا
 را سوهان نموده ریز ریز کنند و بریزند در زمین و ناپیدا شود در آن
 مستحیل بخاک نمی شود هر گاه صدهزار سال دیگر کسی بجوید و
 چشم بینائی داشته باشد می بیند آن طلا را در آن زمین بدون آنکه چیزی
 از آن خاک شده باشد و بخلاف آهن که چون سوهان نموده در خاک
 بریزند بزودی مستحیل بخاک می شود و چیزی از آن در زمین بصورت
 اصلیه خود باقی نمی ماند و این برای سایر انبیاء و صالحین است که
 زمین گوشت ایشان را نمیخورد اما ختم انبیاء محمد صلی الله علیه و
 اوصیاء طاهرینش بخلاف این است نه زمین گوشت ایشان را میخورد

و نه متفرق و متفكك میسازد بعله اینکه حقیقه گشتهای ایشان از زمین و آسمان نیست تا منفعل شوند از زمین بلکه زمین و آسمان از فاضل اجساد ایشان است صلوات الله علیهم اجمعین و منافات ندارد میانه این کلام که غیر محمد و آتش (ص) اجسام ایشان در زمین متفرق و متفكك میشوند و لیکن مستحیل بخاك نمیگردند با حدیث سابق که اجسام انبیاء و اوصیاء کلا در زمین باقی نمی مانند بلکه بجسم و روح و عظم بآسمان میروند بعله اینکه با وجودی که در زمینند صادق است که بالاتر از عرشند و توضیح این مدعا در جواب ثانی خواهد شد **و جواب**

از اشکال دوم آن است که ائمه صلوات الله علیهم قبل از خلق مخلوقات مخلوق بودند بهزار دهر و تسبیح و تهلیل و تمجید و تقدیس میکردند حق سبحانه تعالی را پس چون خلق کرد بواسطه ایشان خالق عالمیان خلائق را شاهد گردانید ایشان را بر کل احوال خلائق از خلق و رزق و اجل و غیر اینها از سایر حالات ایشان چنانکه از مفهوم قوله تعالی **ماشهدتهم خلق السموات و الارض و لا خلق انفسهم و ما کنت متخذ المضلین عضدا** بدلیل قول حجة الله علی الخلائق صلی الله علیه و آباءه الطاهرین اعضاء و اشهاد و مناة و اذواد و حفظة و رواد **اه** مفهوم می شود پس ایشان صلی الله علیهم چون ناظر بر کل و جزء امور خلائق بودند هر گاه امری بایشان مشکل باشد و در ورطه عظیمی باقی می مانند ایشان صلوات الله علیهم ملبس بلباسی و

مصور بصورتی می شدند و حل آن مشکل میفرمودند مثل جبرئیل که چون حق عزوجل از او سؤال کرد که کیستی تو و کیستم من در جواب گفت تو توئی من منم که پر و بالش سوخت تا چند مرتبه حق تعالی باو این خطاب کرد و این جواب را شنید تا آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بصورتی مصور شده تعلیم نمود بجبرئیل که چون حق تعالی از تو سؤال کند که کیستی تو و کیستم من در جواب بگو **انت ربی الجلیل و انا عبدك جبرئیل** و چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه خود می فرماید **انا صاحب يوم النشور انا صاحب نوح و منجیه انا صاحب ايوب المبتلى و شافيه انا اقامت السموات بامر ربی انا صاحب ابراهيم انا سر الکليم انا الناظر فى الملكوت انا امر الحى الذى لا يموت انا ولى الحق على سائر الخلق** الى آخر الخطبة پس چون نوبت ظهور ایشان صلوات الله عليهم در این عالم شد بجهت اكمال دين حق و اتمام نعمت پس مصور شدند بصورت بشرية و ارشاد خلق میفرمودند مثل کسی که لباسی بپوشد چون خواهد از تن بیرون کند و چون خواستند که از این عالم بیرون روند کردند و منخلع ساختند این صورت را از خودشان مثل کسی که لباس از خود بپندازد پس بحالت اصلیه رجوع کنند که وراء عالم اجسام بل عالم ملکوت بلکه عالم جبروت می باشند در رتبه نه اینکه صعود میکنند و بالا میروند بسوی جهت علوی محسوس پس هر کس را که فرق میانه جهت علوی

معقول و جهت علوی محسوس حاصل شد این مدعا را خواهد فهمید و چون حق سبحانه تعالی برای هر چیزی مثلی خلق کرده تا مردم از جاده جهالت قدم بیرون گذارند چنانکه فرموده و **يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ** و در آیه دیگر می فرماید **سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق** پس مثالی برای این مدعا ذکر میکنیم که در نفس آدمی باشد:

و تزعم انك جرم صغير
و فيك انطوى العالم الاكبر

پس میگوئیم که چون انسان نظر کند بسوی امر محسوسی منطبق می شود صورت آن امر در دیده اش و این در عالم زمانی و اجسام است و چون تخیل کند آن صورت را مرتفع می شود آن صورت از عالم اجسام و مستقر می شود در عالم ملکوت که قبل عالم اجسام است بهزار سال^{۱۵} و چون تعقل کند معنی آن صورت را مستقر می شود آن معنی در عالم جبروت که قبل عالم ملکوت است بسه هزار سال یا

^{۱۵} - و عالم ملکوت قبل عالم ملك است بچهار هزار سال و باعتبار دیگر قبل است بهزار سال چنانکه در متن مذکور است پس با کلام منافات نخواهد داشت آنچه که بعد از این مذکور گردد که عالم ملکوت قبل عالم ملك است بچهار هزار سال و تفصیل مدعا طویل است . منه (اعلی الله مقامه)

بچهارهزار علی الاختلاف و این ارتفاع و صعود بسوی جهت علو
 محسوس نیست چه نفس فوق جسم و عقل فوق نفس نیست بفوقیه
 محسوسه و الا لازم می آید که نفس در این هوا ما بین ارض و سما و
 عقل بالاتر از او باشد و لازم می آید که يك شخص از زمین تا آسمان
 باشد پس مراد بفوقیه و قبلیه معقوله است یعنی عالی در مرتبه باشد که
 سافل بآن مرتبه نرسد یعنی آنچه را که نفس ادراک کرده است بصر
 نمیتواند ادراک کرد و آنچه را که عقل ادراک کرده نفس نمی تواند
 ادراک کرد و حال آنکه در جهت محسوسه مرتفع بسوی جهت
 محسوسه نشده اند پس چون مثال را فهمیدی خواهی دانست که مراد
 از بلند کردن ائمه صلوات الله علیهم و انبیاء را بسوی آسمان بلند
 کردن ایشان است در مرتبه اشباح و اجسام ایشان در وقتی که از
 صورت بشریه منخلع شدند نه اینکه بلند میشوند بسوی آسمان
 محسوسه بلکه مرتبه ایشان صلوات الله علیهم فوق این است و اگر چه
 در این قبور ظاهره خود باشند پس هر گاه نبش کنند قبور یکی از
 ایشان را صلی الله علیهم نخواهند دید زیرا که از صورت بشریه منخلع
 شدند و هر گاه خواسته باشند که مصور بصورت بشریه شوند تا
 به بینند می توانند شد بخلاف پیغمبران دیگر که این رتبه برای ایشان
 نیست چنانکه متوکل ملعون امر به نبش قبر حضرت امام حسین علیه
 السلام نمود چون کردند آن حضرت را یافتند در قبر خوابیده و جمعی

از غلمان در خدمت آن حضرت بودند و هر گاه کسی بگوید که بعد از انخلاع از صورت بشریه اگر چه بشر را ممکن نیست که بهینند ایشان را ائمه یکدیگر را که می بینند پس چگونه است جمع میانه این کلام و حدیث متقدم که چون حسنین علیهما السلام پدر بزرگوار خود را در قبر گذاشتند دیدند که نیست در قبر هر گاه حقیقه در قبر می بود هر آئینه می بایست حسنین علیهما السلام بهینند چه امام بودند جواب میگوئیم که چون اوصیاء انبیاء را در قبر میگذارند و خشت بالای قبر را می چینند همان ساعت نزد پیغمبر خود میروند و سلام می کنند پس بقبر خود عود می کنند سه روز یا زیادت بر بنا بر اختلاف بهمان صورت بشریه می مانند نظر بحکمت و مصالح چندی که سر آن بر ما مخفی است چنانکه ظاهر احادیث این است این است تحقیق مرام در این مقام و جمع احادیث مختلفه بر سبیل اجمال و اختصار و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

سیم در تحقیق معنی الله اکبر . بدانکه چون این لفظ مرکب است از دو جزء و فهم مرکب موقوف بفهم اجزا می باشد لهذا اول بیان اجزایش می نمائیم بعد مرکبا معنی می کنیم بطریقی که از اهل عصمت علیهم السلام وارد شده است مخفی نماند که همچنانکه عقول متحیر از فهم حقیقت ذات و افهام متحسر از ادراک کنه صفات خالق الارضین و السماوات می باشد همچنین اذهان مغشوش و افکار مشوش

است از لفظی که دلالت بر آن ذات عظیم المثل فی الذات و الصفات و الافعال دارد پس باین سبب است که کلام اهل کمال مختلف و اقوال و مذاهب متشعب است که لفظ جلاله که عبارت از الله باشد عربی است یا نه و بر تقدیری که عربی است آیا علم است یا نه و بر تقدیری که علم است آیا از اعلام موضوعه است یا نه و بر تقدیری که از اعلام موضوعه است آیا مرتجل یا نه و بر تقدیری که مرتجل است آیا مشتق است یا نه و بر تقدیری که مشتق نیست آیا از برای او اصلی هست که از آن اخذ شده باشد یا نه و بر تقدیری که از برای او اصل مأخوذ منه است پس آن چه چیز است و چون اقوال مختلف گردیده و اغتشاش در تعیین این لفظ هم رسیده لهذا ذکر میکنم اختلاف قوم را در این لفظ و تحقیق می نمائیم حق مدعا را بحول الله تعالی و قوته اللهم احکم بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الحاکمین.

اما خلاف اول که آیا این لفظ مقدس عربی است یا عبری بدانکه جمعی را مثل خطیب رازی و غیرش عقیده این است که لفظ جلاله عبری است یا سریانی و استدلال کرده اند بمدعای خود بسه دلیل اول آن است که عبرین میگویند الاها و رحمانا و مرجاننا چون این کلمات را معرب کردند الله الرحمن الرحیم گردید و **جواب** از این دلیل این است که این لفظ مقدس مستعمل است در لغت عرب در جاهلیت و در اسلام و در نظم ایشان و نثر ایشان بر لسان بلغاء و فصحاء قریش و

سایر طوایف اعراب از موحد و مشرک و این لفظ در غیر لغة عربیة متداول و مشهور نیست و استعمال نمی کنند این لفظ مبارک را مگر منقول از لغت عرب چه به تتبع و استقراء لغات معلوم و مشخص گردد و این از امور عقلیه نیست تا بگوئی عدم وجدان دلالت بر عدم وجود نمی کند پس این لفظ را عبری شمردن با شهرت و استعمال در کلام عرب و عدم اشتهار در لغات دیگر خلاف رأی اولوا الالباب و بعید از جاده مستقیمه صواب می باشد و مشابَهتی که حاصل شود میانه دو لغت در بعضی حروف مقتضی آن نیست که احدهما ماخوذ از دیگری باشد و دلیل دوم قوله تعالی **و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله** یعنی چون پرسی ای محمد (ص) از کفار که؛ که خلق کرده آسمان و زمین را هر آینه میگویند الله و کفار باعراب انحصار ندارد **جواب** از این دلیل این است که اولاً مراد حق سبحانه تعالی این لفظ نیست بلکه مراد مدلول است بهر عبارتی که تعبیر شود چون خالق و محیی و ممیت و خصوصیه صیغه منظور نیست مثل حدیث **کل امر ذی بال لم یبدء فیه بالحمد لله فهو ابتر** چه شکی نیست که مراد خصوص صیغه الحمد لله نیست بلکه لفظی که مشعر بر حمد باشد بهر لفظی که تلفظ شود و بهر لغتی که تکلم گردد چون فارسی و ترکی رومی هندی و همچنین است در ما نحن فیه چه مراد خصوص لفظ الله نیست بلکه ما یدل علیه هذا اللفظ بهر لغتی که باشد سریانی بلغت

خود ترکی بلغت خود عربی بلغت خود و بر این قیاس و ثانیاً اینکه
 جائز است که این آیه در بدو اسلام نزول کرد چون رسول الله (ص)
 اظهار دین فرمود کفار قریش و سایر طوایف عرب تکذیب آن
 حضرت می نمودند و بتان را سجده میکردند و سخن رسول الله صلی
 الله علیه و آله را باور نمیداشتند پس حق سبحانه تعالی احتجاجاً لهم این
 آیه وافیه هدایه را نازل فرمود بر رسول خود پس مخصوص اعراب
 خواهد بود پس ثابت شد که این لفظ مقدس عبری نمی باشد اما عربی
 بودنش پس ظاهر و بین و محتاج بدلیل و برهان نیست و الا لازم می آید
 که کل لفظ از الفاظ مستعمله در کلام عرب اثباتش احتیاج بدلیل
 داشته باشد و این غیر معقول است و این الفاظ شکی نیست که استعمال
 می شوند در لغات عرب و مشهور و متداول در این لغت است و
 استعمال مثل این الفاظ در غیر لغت عرب با عدم اخذ از لغت عرب و
 اخذ عرب از ایشان محتاج باثبات می باشد و این از جمله چیزهائی
 است که ثابت نمی شود نظر بصریح قرآن و احادیث و الله اعلم
 بالصواب.

اما خلاف دوم که آیا لفظ جلاله علم است یا صفة و مراد ایشان از
 علمیت و وصفیت بحسب اصل وضع است چه الآن تشکیکی نیست که
 اسم است از برای ذات مستجمع جمیع کمالات و متبادر نزد اطلاق این
 است و لکن خلاف است که آیا بحسب اصل وضع علما و جزئی

موضوع شده است یا صفة که بسبب غلبه استعمال جاری مجرای علم گردیده است چون اعلام غالبه جمعی را عقیده علمیه است و جمعی را وصفیه اما قائلین بعلمیه استدلال کرده اند بوجه چندی اول اینکه هر گاه لفظ جلاله صفت باشد کلی خواهد بود چه صفت من حیث هی کلی است غیر مانع از وقوع شرکه در او پس لازم می آید که لا اله الا الله افاده توحید نکند چه کلی مانع از صدق او بر کثیرین نمی باشد و حال آنکه اجماع اهل اسلام است بر اینکه لا اله الا الله کلمه توحید است چه هر کس این کلمه را اقرار نمود موحد است و هر که انکار نمود مشرک است دوم اینکه بر تقدیر کلیه لازم می آید حدوث حق عزوجل بجهت اینکه هر چه محتمل کثرت است حادث است چه قوم اتفاق کردند بر اینکه برای هر چه که ماده نباشد تکثری نباشد پس تعدد مستلزم ماده است و ماده مستلزم حدوث^{۱۶} و جواب میگوئیم

^{۱۶} - توهّم نکنی که لازم می آید مجردات چون عقول و نفوس و ارواح که مفارق ماده اند قدیم باشد زیرا که کل ما سوی الله مرکب از ماهیه و وجود که عبارت از ماده و صورت باشد نظر بمقدمه کلیه مسلمه کل ممکن زوج ترکیبی پس میگوئیم العقل مثلا ممکن و کل ممکن زوج ترکیبی فالعقل زوج ترکیبی چون ترکیب ثابت شد پس باید مرکب از وجود و ماهیت باشد برای اینکه شکی نیست که عقل موجود است و بجهت وجود ظهوری نیست مگر بماهیه چنانکه بجهت شعاع شمس ظهوری نیست مگر بارض پس وجود ماده است و ماهیه صورت و مراد از

که آنچه ثابت شد از این دو دلیل این است که الآن کلی نیست و احدی نزاعی در این نکرده است بلکه نزاع در اصل وضع است چه ضرر دارد که در اصل وضع صفت و کلی باشد و لکن الآن جاری مجرای علم شده باشد پس لا اله الا الله افاده توحید کند و حدوث حق عزوجل لازم نیاید مثل النجم که در اصل وضع کلی بود و مانع از صدق بر کثیرین نبود پس استعمال کردند در کوکب مخصوصی بعد استعمال علم شده و از این دو دلیل نمیرسد که باید در اصل وضع علم باشد و نظر آنکه گفته منافات ندارد میانه علمیه و اشتقاق مثل عباس و حسن و کریم بنظر حقیر بفضل الله العلی الکبیر مندفع است زیرا اگر اراده کرده است بعدم تنافی حین العلمیه یعنی در حین علمیه اشتقاق بر او صادق است صحیح نیست چه مراد از مشتق ذات ثبت له المبدء و این عام و شامل کما یشارك فی تلك الصفة می باشد و مراد از علمیه جزئیة و تعیین مسمی مخصوص پس لازم می آید شیء واحد باعتبار واحد هم مانع از وقوع شرکت در او باشد و هم مانع نباشد و بطلان این کلام از بدیهیات و ضروریات می باشد هر گاه اراده کرده بدو اعتبار یعنی نظر باصل وضع کلی است و نظر باطلاقش شخص واحد و علمیتش جزئی

وجود فعل است و ماهیت انفعال و این در کل ما سوی الله متصور است حتی در مشیت که وجود مطلق است . منه عفی عنه.

است باز صحیح نخواهد بود بجهت اینکه واقع می شود در آنچه از او
 فرار میکرد و مقر می شود بآنچه که در صدد انکار و ابطال او است
 بجهت اینکه قائلین وصفیه الآن قائل نیستند بلکه در اصل وضع قائلند
 بوصف بلکه الآن را علم میدانند و لکن بالغلبة و این عین مدعای
 معترض است و هر گاه اراده کرده است که منافات ندارد علم نمودن
 لفظ مشتق با عدم ملاحظه اشتقاق میگوئیم که در این وقت مشتق نباشد
 چه تو که ملاحظه آن نمیکنی و تفصیل مطلب که مشتق با علمیه منافات
 دارد یا نه علی ما ینبغی بعد خواهم بیان نمود انشاء الله تعالی **سیم** این
 است که لفظ جلاله موصوف است همیشه و صفت نمی شود و نقض
 بآیه سوره ابراهیم عزیز الحمد لله الذی مدفوع است باینکه الله بیان
 است نه صفة و فرق میانه صفة و بیان واضح است و هر چه که
 موصوف باشد و صفة نشود پس باید علم باشد چون زید که همیشه
 موصوف است و کل اوصافش را بر آن اسم جاری میکنی و هیچ
 نمیگوئی القائم الزید و **جواب از این** دلیل بعینه جواب سابق است و
 تکرار مستکره است **چهارم** آنکه برای هر شیء اسمی هست که
 صفات او را بر او اجرا می نمایند و حق سبحانه تعالی که موجد اشیاء
 است اجل است از اینکه برایش اسمی نباشد تا صفاتش جل جلاله بر او
 جاری شود و صلاحیت ندارد از آن اسما که اطلاق می شود بر حق
 تعالی برای اسمیه بجز لفظ جلالة چه باتفاق موصوف است و سایر

اسما صفة میشوند پس باید علم باشد **و جواب** از این دلیل باز جواب سابق است چه با صفة غالبه معامله اعلام در بسیاری از احکام می نمایند **پنجم** قول حق سبحانه تعالی است **هل تعلم له سميا** و شکی نیست که مراد اسم است نه صفة چه بحسب صفة سمی بسیار است چون رحیم کریم رفیع شفیع و امثالش و غیر از لفظ جلاله چیزی صلاحیة اسمیة ندارد پس علم خواهد بود **جواب** از این دلیل باز کلام سابق است چه اعلام غالبه را اسم اطلاق می کنند در کلام عرب بر سبیل شیوع و از این گونه دلایل بسیار ذکر نموده اند و ما بجهت خوف از اطالة ترك نمودیم واللہ الموفق للصواب.

اما قائلین بوصفیة استدلال کرده اند بوجه چندی **اول** اینکه علم قایم مقام اسم اشاره است و صحیح نیست اشاره بحق سبحانه تعالی پس وضع علم برایش صحیح نخواهد بود **جواب** میگوئیم که مراد از اشاره اگر اشاره حسیة است ممنوع است چه اعلامی که از ما غایبند ما در وقت تکلم (تلفظ) بآن علم اشاره حسیة بآن نمی توانیم کرد اگر مراد از اشاره اخطار ببال است پس گوئیم که مراد از اخطار ببال بشخصه است که در وقت تلفظ بآن علم آن ذات بشخصه در خواطر من خطور کند باز ممنوع است بعین یا ذکر چه آدم و نوح را مثلاً ما چون ذکر میکنیم هرگز ذات ایشان بشخصیها در خواطر خطور نمی کند هر گاه مراد از اخطار بوجه ممتاز عما عداه است پس میگوئیم که این نوع اخطار در

حق واجب صورت نبندد زیرا که چون الله میگوئیم چیزی را در ذهن داخل میکنیم که مجهول الکنه است و ادراک ما بآن احاطه ندارد پس باین وجه ما را میرسد که علمی برایش تعیین کنیم که در وقت ذکر آن اشاره کنیم بذاتی که بعبارت محدود نشود و باشاره مدرك نگردد معلومیتش عین مجهولیتش است خفایش عین ظهورش است و بر این قیاس از اشیائی که امتیاز میدهد او را از ماسوایش و اعلی از این معنی هست که ذکرش صورت ندارد **دوم** اینکه علم را وضع می کنند برای آنکه شخصی را از شخصی دیگر که در حقیقت مماثل او باشد امتیاز دهند و چون برای حق سبحانه تعالی مثلی نیست پس وضع علم برای ذات حق جل و علا فایده نخواهد داشت **جواب** میگوئیم که این کلام ممنوع است زیرا که کسی شرط نکرده است در وضع علم امتیاز شخصی از شخص مماثل فی الحقیقه **سیم** قول حق سبحانه تعالی است که **هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله** و قوله تعالی **هو الله الذی لا اله الا هو** چه علمیت مناسب این دو آیه و امثال ایشان از آیات نیست زیرا که صحیح نیست قول هو زید فی البلد بلکه صحیح است قول هو عالم زاهد کامل مثلاً فی البلد و باز صحیح نیست که گفته شود هو زید الذی لا فاضل الا هو بلکه میگویند هو الفاضل الذی لا فاضل الا هو پس اعتبار علمیت که صحیح نیست در این آیه پس باید وصف باشد باین معنی هو المعبود فی السموات و هو المعبود الذی لا معبود مستحق

للعبادۃ الا هو و همچنین هر گاه علمیت را اعتبار کنیم کفر را مستلزم خواهد بود که آن اثبات مکان است برای خالق کون و مکان تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا **جواب** میگوئیم که گاهی از اوقات ملاحظه می شود با اسم معنی که صلاحیت داشته باشد برای تعلق ظرف و جار مجرور که آن اسم بآن معنی اشتها داشته باشد چنانکه ملاحظه کرم در حاتم و ملاحظه اقدام و شجاعت در اسد می شود در این آیه نیز ملاحظه میکنیم معنی معبود بحق را برای اشتها حق سبحانه تعالی باین صفت در ضمن این اسم پس ظرف را تعلق باو می دهیم و معنی صحیح خواهد بود **چهارم** اینکه ذات حق جل و علا من حیث هی بدون اعتبار امر خارج غیر معقول. . .

(الی هنا کان فی النسخة الاصلية)